در حریم حرم

سفرنامه حج سال ۱۳۶۴ شمسی



جواد محدثی

بسم الله الرحمن الرحیم

در حریم حرم: سفرنامه حج سال ۱۳۷۴ شمسی

نویسنده:

جواد محدثی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

در حریم حرم: سفرنامه حج سال ۱۳۷۴ شمسی

مشخصات کتاب

سرشناسه : محدثی، جواد، - ۱۳۳۲

عنوان و نام پدیدآور : در حریم حرم: سفرنامه حج سال ۱۳۷۴ شمسی/ جواد محدثی

مشخصات نشر : [تهران]: نشر مشعر، ۱۳۷۵.

مشخصات ظاهری : ص ۱۸۰

شابک : بها:۳۲۰۰ریال

موضوع : حج -- خاطرات

موضوع : عربستان سعودی -- سیر و سیاحت -- قرن ۲۰

رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۸/م۲۷د۴ ۱۳۷۵

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷

شماره کتابشناسی ملی : م۷۶-۷۹۹۲

ص:۱

اشاره

ص:۲

ص:۳

ص:۴۰

ص:۵

ص:۶

ص:۷

ص:۸

ص:۹

سفرنامه‌نویسی

شیفتگی انسان به شنیدن خاطرات، همیشگی و ریشه‌دار است. این خاطره‌ها وقتی درباره سفرهای شخصی است، نام «سفرنامه» به خود می‌گیرد و اغلب، می‌تواند آینه نمایانگر روزگار و شرایط خاصّ یک دوره یا ترسیمی از مکانها، آبادیها و حوادث باشد.
زندگی و عادات و آداب مردم، پیوسته در دگرگونی است وچهره شهرها و آبادیها عوض می‌شود. تاریخنگاران اگر بی‌غرض باشند، می‌توانند آینه روزگار بوده، حوادث را به نسلهای بعد منتقل سازند. از این رو، سفرنامه‌ها ازمنابع عمده ارزیابیهای تاریخی به شمار می‌آیند.
*** بسیاری از آنان که به سفر معنوی و به یاد ماندنی «حج»

ص:۱۰

می‌رونـد، خاطرات آن را همچون تابلوهایی شـفاف و گویا و به یاد مانـدنی، در ذهن و دل دارنـد و برای این و آن بازگو می‌کننـد. اگر ذوق و قلمی هم داشته باشند، به نگارش سفرنامه حج می‌پردازند، چه در همان سفر، چه پس از بازگشت. از این رهگذر، حجم قابـل توجهی از آثـار مکتوب، پدیـد آمـده و می‌آیـد (چه مطبوع و چه خطّی) که برخی از آنهـا بخـاطر زیبایی قلم، محتوای خوب، گزارشگریهای ارزشمند تاریخی و زاویه دید نو، ماندگار می‌شود، حتی گاهی به زبانهای دیگر هم ترجمه می‌گردد و گذشت زمان از ارزش و اعتبـار آنهـا چـه بعنـوان اثری ادبی یـا نوشـته‌ای تـاریخی نمی‌کاهـد. مانـدگاری اینگـونه سـفرنامه‌ها، بسـته بـه دقّت و موشـکافیهای نویسـنده و تحلیلهـای برخاسـته از چشم بـاز و دل روشن و آگاهیهـای مسـتند است؛ مثل گزارشـهای خبری که بعضـی تنهاصـفحه جرایـد را پر می‌کنـد، و برخی ارزشـمند و راهگشا و خواندنی و ماندنی است. در ورای سـفرنامه‌ها نیز، گاهی فکری نو، نگاهی جدید نهفته که از کنار مسائل، حوادث،صحنه‌ها و انسانها بسادگی و سرعت نمی‌گذرد، بلکه درنگ و دقت و کاوش دارد و محصول آن تأمّلات را در اختیار دیگران می‌نهد.

*** سـفرنامه‌های حـج، اگر تنها در حدّ نقل وقایع روزانه و مشاهدات روزمرّه باشد که اغلب برای همه پیش می‌آید، چندان ارزش نمی‌آفریند. ولی برخی فراتر از ظواهر، آنسویصحنه‌ها را

ص:۱۱

هم ترسیم می‌کند، از سطح و ظاهر به عمق و ژرفا می‌رود و نادیده‌ها وناشنیده‌ها را ثبت می‌کند، روحیّات را می‌شکافد، تحلیل می‌کند، به خواننده سفرنامه، اندیشه و شناخت می‌دهد و در قدم به قدمش نکته وجود دارد. اینجاست که سفرنامه، غنای محتوایی می‌یابد وبرای خوانندگان، سودمند و تأثیرگذار می‌شود. زاویه دید کسی که سفرنامه حج می‌نویسد و اندیشه‌ها و معلوماتش از حج، مناسک، معارف، مردم، عملکردها، آداب و سنن، در این زمینه تأثیر عمده دارد. نیز، مهارتش در ترسیم دیده‌ها، شنیده‌ها، رفتارها، حالات و مفاهیم و همچنین زیبایی و جاذبه قلم و توانمندی نویسنده سفرنامه، سهم بسزایی دارد.

چه بسا مشغله‌های کاری یا نبودن فراغت ذهنی نویسنده، سبب شود که در سفر، از جمله سفر حج، نتواند یا حال و مجال نوشتن نداشته باشد. امّا یادداشتهای طول مسافرت، می‌تواند دستمایه نگارش و پرداختِ بعدی باشد و پس از بازگشت، آنها را تنظیم، تدوین و تکمیل کند؛ هرچه آراسته‌تر و شکیل‌تر و موزون‌تر.

اهل قلم، با نوشتن، انس دارند و با همه ناهنجاریها و گرفتاریها، زندگیشان آمیخته به آفرینش ادبی است و نمی‌توانند در چنین سفرهای خاطره‌انگیز، شمشیر قلم را غلاف کنند. در پی هر سوژه‌ای، به خلاقیّت و ابداع می‌پردازند، قصه می‌نویسند، شعر می‌سرایند، خاطره می‌نگارند و ... امّا آنان هم که چندان سابقه

ص:۱۲

و چیرگی در این کار ندارند، نباید به این بهانه که «نوشتن ما به چه کار می‌آید و چه ارزشی دارد؟» از نوشتن کوتاهی کنند. چه بسا نوشته‌های معمولی و حتی کم‌ارزش امروز، در آینده، هم ارزش پیدا کند و هم در تکمیل خلأ در تابلوهای تاریخنگاری آیندگان، مؤثّر باشد. در مجموع، شاید بهترین سوغات سفر حج، «سفرنامه» باشد که خاطرات شیرین ایّام دیدار از دو حرم را همواره زنده نگاه می‌دارد، هم برای خود زائر، هم برای دیگران.

*** سفرنامه‌ای که می‌خوانید، به حج سال ۱۳۷۴ ش. مربوط می‌شود. نه فقط نقلِ روزانه حوادث و دیدارها و مشاهدات در اماکن است، نه تجزیه و تحلیل مناسک و اسرار و رموز حج، نه گزارشی رسمی از این سفر، بلکه تلفیقی از همه اینهاست. از این رو، قلم گاهی در عمق پیش می‌رود، گاهی در سطح و طول. گاهی روی جزئیّات، درنگی بیش از حدّ معمول دارد، گاهی از قضایایی بسرعت می‌گذرد. می‌کوشد در کنار همه نگرشها و یادها، حج این سال را نیز، تا حدّی گزارش دهد. خیلی روشن است که قویترین تیم عکّاس، فیلمبردار و خبرنگار هم نمی‌تواند همه حج را به تصویر و گزارش کشد، تا چه رسد به قلم ناتوانِ یک فرد، با همه محدودیّتهایش در رفتن و حضور یافتن و دیدن و شنیدن. پس انتظار فوق‌العاده‌ای هم نباید از این سفرنامه داشت.

ص:۱۳

مدینه، مرقد معشوق

اشاره

* اقتباس از تعبیر امام خمینی «ره»: «عزیمت حجاج محترم ایرانی به سوی معبد عشق و مرقد معشوق ...»صحیفه نور، ج ۲۰،ص ۱۱۰

ص:۱۴

ص:۱۵

از پرواز تا فرود

۳۰/ ۱/ ۷۴

فرودگاه مهرآباد، اولین سکوی پرواز حاجی به سوی خانه خدا نیست.

پیش از آن، زائر از سکوی دل پرواز می‌کند و به «بیت اللّه» می‌رسد. قدم گذاشتن به «سالن حجاج» نیز، اولین چیزی نیست که احساس معنوی انسان را نسبت به حج برمی‌انگیزد. مسأله ریشه در چندین ماه قبل، بلکه چندین سال قبل دارد. قدیمها اینگونه نبود. ولی در سالهای اخیر، بویژه پس از پیروزی انقلاب، آنقدر شوق دیدار خانه خدا و تعداد متقاضیان این سفر الهی زیاد شد که ناچار شدند ثبت نام و نوبت و انتظار و فیش حج و اولیت‌بندیِ ثبت نام کرده‌ها را پیش بکشند.

ص:۱۶

در آستانه این‌سفر، ذهنم به روزها و ماههای گذشته برمی گردد.

بعضـی‌ها سالهاست که در انتظار فرا رسـیدن نوبتشان به سـر برده‌اند. خدا می‌داند که بر دلهای مشتاق و عاشق آنها چه گذشته است. هر چه به سال نوبتشان نزدیک‌تر می‌شده‌اند، آن شعله مقدس در دلهاشان بیشتر زبانه می کشیده است.

نبایـد امروز را نگـاه کرد که این جمعِ عـاشق، در فرودگـاه و در سـالن انتظـار یـا پـای پلّکان هواپیما، بال می‌زننـد و جانشان پیش از جسـمشان پرواز کرده است. اوّلین روزی هم که برای ثبت نـام به «حـج و زیـارت» رفتنـد، همین احسـاس مقـدس را داشـتند. گاهی نابـاورانه از خود می‌پرسـیدند: آیـا براستی قسـمتمان شـده است که به زیـارت خانه خـدابرویم؟ نمی‌دانم سالهای انتظار را چگونه به پایان آورده‌اند، وقتی به آنان خبر دادند که امسال نوبت شماست، چه حالی پیدا کردند؟

به هر حال وقتی در کاروانی ثبت نام کردند، بیشتر باورشان شد که بزودی به این معراج معنویّت پر خواهند گشود. وقتی در جلسات توجیهی و آموزشـی احکام و مناسک حـج می‌نشسـتند، وقتی روحانی کاروان، ازچگونگی محرِم شدن، نیّت کردن، طواف و سـعی نمودن می گفت و اعمال عرفات و مشـعر و منا و رمی جمرات را توضـیح می‌داد، دل در سـینه‌شان نبود. سـراپا گوش بودند و پای تا سر شـوق! معصومـانه گوش جـان به آموزشـهای پیش از سـفر می‌سپردنـد. گر چه در مسـجد محله خودشـان بودنـد، امّـا آن فضـای معنویت بار، تمثیلی از «مواقف کریمه» و جایگاههای مقدس سرزمین نور جلوه می کرد.

ص:۱۷

خرید حوله احرام و تهیّه وسایل سفر و آنچه در این سفر یکماهه مورد نیازشان خواهد بود، تصفیه حساب با مردم، حلالیت خواستنهایی که دل را می‌لرزانند و اشکها در چشمها حلقه می‌زنند، التماس دعاهایی که از این و آن می‌شنود و احیاناً سفارشها و وصیّتها و پاک کردن اموال و ادای وجوهات شرعی همه و همه در هاله‌ای از قداست و معنویت قرار می‌گرفت. گویا به «سفر آخرت» می‌روند.

همینطور هم هست. حج، دنیای دیگری است، با معیارها، برنامه‌ها و حال و هوای دیگری که با زندگی روزمرّه فاصله‌ها دارد.

روزهایی که برنامه‌های «سیمای حج» از تلویزیون پخش می‌شد، زائران سابقه‌دار را گرفتار حسرتی جانگداز می‌کرد. آنها هم که اوّلین سفرشان بود، با دیدن هر برنامه، شوقشان افزوده می‌شد و جرقّه‌ای بر خرمن جانهای با ایمان می‌افتاد.

دیدار می‌نمایی و پرهیز می‌کنی بازار خویش و آتش ما تیز می‌کنی

آنها که برای بدرقه به فرودگاه آمده‌اند، مثل خود مسافران، دلشان دو نیم است: نیمی شوق و نیمی حسرت. این از «التماس دعا» های آمیخته به اشکها معلوم است. آنها هراسی ندارند از اینکه چشم اشک‌آلودشان دیده شود. این گریه شوق است و آرزو. همین چند روز پیش بود که «کنگره عظیم حج» برگزار بود. ترسیمی از «حج ابراهیمی» و باید و شایدهایی که حجّاج ایرانی باید به آنها توجّه کنند و در این سفر به کار بندند و توشه برگیرند.

به هر حال، حاشیه رفتم. ولی دست خودم نبود. آغاز این سفر با

ص:۱۸

هر مسافرت دیگر فرق دارد، همچنانکه پایان و فرجامش نیز متفاوت است.

این پنجمین سفر من است. سال گذشته هم قرار بود که بیایم ولی مقدّر نشد و در آخرین روز پروازها، ویزای کاروانی که بنا بود با آن بیایم امضا نشد. این بود که امسال گفتم تا قدم به خاک حجاز نگذارم، مطمئن نمی‌شوم که قسمت من، زیارت دوباره خانه خدا و حرم رسول «ص» است. حج بیت اللّه الحرام، باید «روزی» انسان باشد و خدا «طلب» کند.

هواپیما از زمین کنـده شـد. امّا دلها خیلی زودتر از هواپیما از باند ایران به سوی «مهبط وحی» پرواز کرده و فرود آمده بود. فرودگاه دلها، «بیت العتیق» بود و مسجد النبی و بقیع مظلوم.

هوا کمی نامساعد بود و هواپیما لرزشهای نگران‌کننده‌ای داشت.

امّا لرزش دلها بیش از هواپیما بود، البته با طوفانی از شور و شوق.

ساعت ۳صبـح در فرودگـاه جـدّه بودیم. امّـا سه ساعت طول کشـید تا از ترمینال حجاج و سالن ورودی به محوطه زیر سـقفهای بلندِ «مدینهٔ الحاج» قدم بگذاریم. باز همان تفتیش‌های همیشـگی و معطّل کردنهای بی‌مورد و حساسـیّت نشان دادن نسبت به برخی کتب دعـا و کتابهای مربوط به حـج که همراه زائرین بود. نوع رفتار، گاهی هم تحقیر آمیز بود. چاره‌ای جز پـذیرش این سـختیها نبود. هر کسی طاووس خواهد جور هندوستان کشد!

تا آماده شدن اتوبوس جهت عزیمت به مدینه، سه چهار ساعتی

ص:۱۹

فرصت بود که بهصرفصبحانه و کمی گشت و گذار در محوطه و اندکی استراحت سپری شد.

نخستین شب

مسافت ۴۵۰ کیلومتری تا مدینه، شش ساعت طول کشید.

عصـر در مقابل هتل از اتوبوس پیاده شـدیم. هتلی که همسایه ضـلع شـمالی بقیع بود. از اتاقمان به بیرون که نگاه می‌کردیم، محوّطه وسیع خاکی و هوای غبارآلود بقیع در چشم‌اندازمان بود. دسته دسته افراد را در بقیع می‌دیدیم. بادی هم که می‌وزید، گرد و خاک می‌پراکند.

اینصحنه مرا به یـاد همه التماس دعاها و سفارشـهای هنگام خـداحافظی با بسـتگان و دوسـتان انـداخت. چاره‌ای نبود. می‌بایست در اوّلین فرصت برای عرض ادب به سـاحت حضـرت رسـول و ائمّه بقیع، به سوی حرم رفت. شسـتشویی و وضویی و کتـاب دعـایی در دست و گامها سریع به طرف حرم.

نماز مغرب در مسجدالنبی بودم. قطره‌ای در اقیانوس متلاطم زائران.صدای «حُذیفی» بود که حمد و قرائتش به دل می‌نشست.

شنیدن آیات قرآن در مسجد مدینه، با آن لحن و لهجه شیرین و نافذ عربی، در یک لحظه مرا هزار و چهارصد سال به عقب برد، آن زمان که این آیات بر قلب پیامبر نازل می‌شد و آن حضرت برای مردم در همین مسجد تلاوت می‌کرد و مردم، سخن خدا را از زبان رسول خدا می‌شنیدند و کاتبان وحی، آیات الهی را بر لوحها

ص:۲۰

می‌نگاشتند. آن زمان، آیات قرآن دلها و زندگیها را دگرگون می‌ساخت و اهل قرآن، اهل حق می‌شدند. امّا اکنون در مقایسه با اینهمه قرائتها، قاری‌ها، چاپهای متعدّد و میلیونی قرآن، تا چه اندازه دلها «قرآنی» است؟ سران کشورهای اسلامی نیز تا چه پایه پیرو قرآنند و تا چه حدّ، قرآن و قرائت و حرم و نماز و دین را وسیله کسب وجهه برای خویش و توجیه و سرپوشی بر فروختن کیان اسلامی قرار داده‌اند؟! ...

هنوز ذی‌قعده به پایان نرسیده و کاروانها هم یکی پس از دیگری وارد می‌شوند. امّا به نظر می‌رسد امسال تعداد حجّاج خیلی زیادتر است. وسعت عظیم بخشهای توسعه یافته حرم نبوی و خیابانهای اطراف، غرق در جمعیت است. ازدحام روزهای قبل از ترویه در مکّه و نیز منا و عرفات چه خواهد بود!

با آنکه شب جمعه بود، امّا خستگی راه، مانع از آن بود که بتوان شبی با حال را کنار بقیع گذراند. پس از نماز، سر راه، سلامی به امامان خفته در بقیع خاموش دادم و زیارت را گذاشتم برای فرداصبح، در هوای روشن و با دلی آماده‌تر، آن هم نه از پشت نرده‌ها، بلکه داخل جنّهٔالبقیع، تا کفشها را همان دمِ در به احترام اولیای معصوم از پای درآورم و دل غمگین و پر درد و چشم پر اشگ و بغض گلو را کنار آن قبرهای ساده و آفتاب خورده و غریب ببرم و بی‌روضه بگریم و نگاهم سخن بگوید و اشکم مرثیه بسراید. و ...

تاصبح، مدّت زیادی نمانده است. بزودیصدای اذان بیدارت

ص:۲۱

خواهد کرد، یا آنکه مؤذّن دل، پیش از اذان حرم، تو راصدا خواهد زد. تا فرداصبح ...

۱/ ۲/ ۷۴

ساعت ۴صبح خود به خود بیدار شدم. هنوز نمی‌دانستم دقیقاً وقت اذان و نماز به افق اینجا و با تغییر ساعت، کی است. ولی حدس می‌زدم که یاصبح شده یا چیزی به اذان نمانده است. وضو گرفته به سوی حرم روانه شدم. در راه، عده‌ای هم عازم حرم بودند و چه شتابان. از شتابشان فهمیدم که فرصت کم است. من نیز همچون کاهی به طرف کهربای حرم جذب شدم. محوطه بیرون مسجدالنبی پر از جمعیّت بود، هوای دل‌انگیز و فضای روشن از چراغهای پر نور.

ولی برای درک فضیلت بیشتر وارد رواق مسجد شدم. با آنکه حدود بیست دقیقه به اذان مانده بود، با زحمت جایی پیدا کردم و به نافله پرداختم. «اللَّه اکبر» مؤذّن، همه را به ولوله انداخت. وعده دیدار این جمعیت با خدای محمد «ص» در فریضهصبح نزدیک می‌شد. همان احساس دیشبی هنگام قرائت امام جماعت دست داد، البته زلالتر و بیشتر. پس از نماز، خود را به نزدیکی «صُفّه» رساندم و به خواندن زیارتنامه پرداختم.

در بقیع

پیش از طلوع آفتاب،صورتم رو به مشرق وصورت دلم رو به

ص:۲۲

آن چهار خورشید خفته در بقیع بود و زیارتنامه می‌خواندم. ناله‌ها و زمزمه‌ها و گریه‌های افراد، نمی‌گذاشت انسان خطّ سیر «جامعه کبیره» را ادامه دهد. جا به جا در ایستگاه گریه و اشک، پیاده می‌شدم و دلم را به دستِ این سوز و گدازهای عاشقانه و برخاسته از دل می‌دادم که با دل من هر چه می‌خواهند بکنند. اینان،صمیمی‌تر و بی‌ریاتر و سوزانتر از من با امامان مظلوم بقیع، حرف می‌زنند. دلشان پر است و عقده‌ها در گلو جمع شده است. وقتی بغضهایشان می‌ترکد، ترکش آن مرا هم زخمی می‌کند. چاره‌ای نیست، اینجا جبهه محبّت و عشق است و اینان دلدادگانی عاشق. اگر حال و هوای بقیع، آدم را منقلب نکند که باید به آدمیّت خود شک کنیم.

باری، مرثیه بقیع را جداگانه و در فرصتی دیگر باید بسرایم و بنویسم ...

وضعیّت فعلی بقیع، با دو سال پیش، تفاوتهایی کرده است.

محوّطه بقیع را از قسمت شرقی و جنوبی توسعه داده‌اند. دیوار قبلی را برداشته، دیواری محکمتر و بلندتر از پیش، البته بصورتِ نرده‌دار در فاصله میانِ پایه‌ها، با سنگ‌کاری نفیس و زیبا آراسته‌اند. در محوطه جلوی درِ بقیع نیز، سکویی دل‌باز و سنگفرش که از دو طرف به خیابان وصل می‌شود ساخته شده است، وسیعتر و بلندتر از آنچه قبلًا بود. دو سال پیش هنگام زیارت، تا دو سه متریِ قبور مطهّر می‌شد جلو رفت و نیم دایره انبوه زوّار در همانجا تشکیل می‌شد. امّا اینک فاصله را زیادتر کرده‌اند. نوعی گود برداری و سکو سازی در

ص:۲۳

داخل بقیع است که از سمت حرم، جلوتر نمی‌توان رفت و در قسمتِ شمالی قبور مطهّر نیز در فاصله‌ای دور، شُرطه‌ها مانع پیشروی‌اند.

نشان دادن تک‌تک قبرها از این فاصله دور، به آنان که می‌پرسند، دشوارتر شده است. شرطه‌ها گاهی از این هم جلوگیری می‌کنند. در بخشی از زیر سکو و دیوار گوشه بقیع که به طرف حرم است، مغازه‌هایی ساخته‌اند که در اختیار کسبه است، و اتاقی مخصوص دفتر امر به معروف و نهی از منکر!. امسال بوضوح احساس می‌شود حضور حجّاج غیر ایرانی و غیر شیعه (از ترکیه، پاکستان، اندونزی، آفریقا و ...) بیش از گذشته است. باید بگونه‌ای رفتار شود که بهانه‌ای برای بستن دوباره دربهای بقیع به روی زائران، به دست آنان داده نشود. در این چند ساله اخیر، گشودن در بقیع و توفیق زیارت مدفونین در این تربت مقدّس، واقعاً مغتنم است. البته زنها همچنین از ورود به داخل محرومند و اشک و آه و ناله و سلامشان را از پشت نرده‌ها نثار چهار امام معصوم و مدفونین دیگر بقیع می‌کنند.

داخل بقیع، باز همان سلطه شرطه‌ها باقی است که از هر نوع نزدیک شدن به هر قبری و دست زدن و بوسیدن بشدّت منع می‌کنند و حتی اهل سنّت که از آنان می‌پرسند «قبر عثمان کجاست؟» با همان جوابِ «اللّه اعلم» یا «غیرُ معلوم»، برخورد می‌کنند.

تبلیغات

به هتل برگشتم. روزنامه‌های امروز، خبر انفجار بزرگ در مرکز

ص:۲۴

تجاری دولتیِ شهر «اوکلاهما» ی آمریکا را با عکس و تفصیلات و آمار تلفات و خسارات آورده‌اند. حادثه‌ای که برای آمریکا بسیار سنگین است و امنیت مرکزی‌ترین نقطه سلطه شیطان بزرگ را به خطر انداخته و زیر سؤال برده است.صفحات داخلی را که ورق می‌زنم، گفتار وزیر حج سعودی است که هر نوع تبلیغ و فعالیتهای سیاسی، تجمع و راهپیمایی را که منافی با قداست حرمین و انجام عبادات است، ممنوع اعلام کرده، تا ذهن حجّاج، از عبادت به مسایل دیگر اجتماعی مسلمین مشغول نشود!! جهتگیری حرفها روشن است که به سمت ایران و موضوع «برائت از مشرکین» است.

همچنین گزارشها و مصاحبه‌ها و آمار و ارقام در مورد خدماتِ بهداشتی و رفاهی حکومت و گروهها و اکیپهای مجهّز برای سرویس‌دهی و کنترل ایاب و ذهاب در مراسم حج، بخصوص ایام منا و عرفات و رمی جمرات. خنده‌ام می گیرد. این حرفها را همه ساله از رسانه‌هایشان می‌شنویم و در مطبوعات می‌خوانیم، ولی گِره‌کور ترافیک در عرفات و هنگام کوچ به مشعر، سردرگمی حجّاج در «مزدلفه» و عدم امکانات بهداشتی و آب و دستشویی، و نیز ازدحام مسیر رمی جمرات ناگشوده می‌ماند و همواره تلفات دارد. من از همین روز اوّل ورود، به فکر رمی جمرات و آن ازدحام نَفَس‌گیر و کشنده و آمیختگی آدم و آهن و زوّار و اتوبوسها و خفگی مردم و تماشای سرد مأموران انتظامی و راهنمایی‌ام، ولی رسانه‌ها همچنان به تبلیغ خدمات مشغولند!

ص:۲۵

نماز جمعه

ظهر برای نماز جمعه به مسجدالنبی رفتم، دریایی از انسانها در حرم پیامبر موج می‌زد. فریضه سیاسی- عبادی نماز جمعه، آن هم در کنار قبر رسول خدا «ص» که این عزّت و وحدت را به مسلمین بخشیده، مغناطیسی نیرومند بود که این همه دل و گوش را آماده نگهداشته تا در «خطبه»، جانهایشان سیراب و عقلهایشان اشباع گردد. امّا دریغ که در روضه نبوی و در محلّی که خطبه‌های بیدارگر پیامبر ایراد می‌شد، تشنگی مسلمانان برطرف نمی‌شود و نماز جمعه‌ای برگزار می‌گردد که شکوه ظاهری آن چشمگیر، امّا محتوای آن بسیار ناچیز است.

از این تریبون بین المللی اسلام، چه چیزی گفته شد؟ خطبه‌های تکراری و متن از پیش نوشته شده، با گوشه‌ها و تعریضهایی به اعمالِ مشرکانه! برخی از مردم که حج و اسلام را به چیزهای دیگر می‌آلایند که اشاره به اندیشه‌ها و برنامه‌های ایرانیان و شیعیان است که در چهارچوبِ محدودِ «اسلام ناب آمریکایی» آنان نمی‌گنجد.

دلم به حال مسلمانان می‌سوزد که از اقصی نقاط جهان به این «مدینهٔالرسول» آمده‌اند و چهارتا کلمه حسابی نیست که بشنوند.

حج و زیارتشان شکلی کم محتوا دارد.

وقتی توسعه در ساختمان به تضییق در اندیشه‌ها بیانجامد، ارزشهای مقدّس فدا می‌شود. راستی، رسول‌اللَّه «ص» چه قدر مظلوم است!

..

ص:۲۶

کتابخانه مسجدالنبی

عصـر جمعه گشتی در بـازار و مغازه‌هـا و دیـد زدن روی اجناس و قیمتها و فروشـندگان و خریـداران زدم. نوع کالاهایی که زائرین مختلف از کشورهای گوناگون می‌خرند، قابل توجّه است. غروب شد.

جمعیّت، سیل‌آسا به سوی حرم نبوی و شرکت در نمـاز جمـاعت روان بود. من هم قطره‌ای از این سـیل شـدم و وارد مسـجدالنبی گشتم.

نمـاز مغرب خوانـده شـد. در پی کتابخـانه حرم پیـامبر بودم که قبلًا در داخل شبسـتان مسـجدالنبی بود. البته خیلی پیشترها در بیرون مسـجد بود. ولی در توسعه‌های پیشـین، به داخل مسجد آوردند. خود را در نزدیکی کتابخانه مسجدالنبی یافتم. فاصله نماز مغرب و عشـا را که بیش از یـک سـاعت می‌شود، به ذهنم آمـد به کتابخـانه بروم. سالهای قبل هم از کتابخانه دیـدن کرده بودم. این بار، در طبقه هم‌کف، تابلوی کوچکی که روی آن عبارتِ «قاعـهٔالمطالعه» دیـده می‌شـد دیدم، بصورت قفسه باز در اطراف و میز وصـندلی مطالعه در وسط و جوانانی مشغول مطالعه و تحقیق یا رساله‌نویسی. دوری زدم و کتابها را نگاه کردم. اغلب آنها فقه، حدیث، تفسیر، علوم قرآنی، کتابهـای فهرست و راهنمـا بود. و دریغ از یـک کتـاب از تألیفات شـیعه! کتابخانه‌های ما مملوّ است از آثار مؤلفان اهل سنّت در همه زمینه‌ها، امّا اینان چنان بسـته می‌اندیشـند و آنگونه تعصّب دارنـد که هیچ کتاب شـیعه را به قفسه‌های کتابخانه‌شان راه نمی‌دهند. البته کتابهایی در ردّ شیعه و مثلًا بدعتهایصاحبانِ فِرَق هم بود.

ص:۲۷

اینها خیلی مستبدّانه، عقاید خود را بر میلیونها مسلمان تحمیل می‌کنند و به دلخواه، هر که را خواستند موحّد و هر که را خواستند مشرک می‌نامند.

آنان هم که در دامن چنین فرهنگی تربیت می‌شوند، بر اساس همین باورها و برداشتهای موهوم و خشک، با مسلمانان دیگر تحقیرآمیز برخورد می‌کنند. تنها شیعه نیست که آماج اندیشه‌ها و رفتارهای اهانت‌آمیز اینان است. در نظر اینان، هر که وهّابی نباشد و وهّابی نیندیشد، باید بایکوت شود.

اگر دادگاهصالحی باشد و رسیدگی کند، می‌توان شکایت جدّی به محکمه بُرد، که اینان با چه حقّی عقاید خود را بر میلیونها امّت محمدی، تحمیل می‌کنند؟ کتابفروشیهای مدینه، پر بود از کتابهای «ابن تیمیّه» و دیگر نویسندگان ضد شیعه قدیم و جدید، که گویا مأموریّتی جز شبهه‌آفرینی و بدبین ساختن مسلمین نسبت به طرفداران علی و آل علی ندارند.

یکی دو کتاب را برداشتم و مقداری مطالعه کردم. روحم کسل شد. زدم بیرون. نماز عشا را هم در یکی از مساجد محلّه‌های شمال مسجد پیامبر خواندم و پیاده از برخی از خیابانها و مناطق می‌گذشتم تا به تغییرات شهر آشنا شوم. ساعت از ده شب گذشته بود که خسته به محلّ اقامت برگشتم. جمعه هم اینگونه سپری شد.

هنوز در اوایل سفریم و درباره مدینه، حرفها خواهیم داشت. امّا نگاهی به پیشینه مدینه می‌کنیم تا با ذهنیّتِ بازتری با آنچه امروز

ص:۲۸

می‌بینیم، رو به رو شویم.

مدینه قدیم

روزی که پیامبر به مدینه هجرت کرد، چون از قُبا به طرف «ثنیّۀالوداع» و یثرب آمد، یثربیان به استقبال آمدند. آن حضرت در زمینی که متعلّق به دو یتیم از «بنی نجّار» بود فرود آمد. زمین خریداری شد تا مسجد ساخته شود. تا ساخته شدن مسجد و خانه برای پیامبر، آن حضرت مدّتی در خانه ابوایوب انصاری ساکن شد.

در مساحتی به اندازه ۶۰* ۷۰ ذراع، با کمک مهاجرین و انصار و مشارکت رسول خدا و امیرالمؤمنین و ... مسجدی ساده و بی‌پیرایه ساخته شد. مسجدی که سرنوشت جهان و بشریت را تغییر داد و پایگاه عظیمترین تحوّل بشری گردید. مسجد که تمام شد، چند اتاق اطراف آن، سپس خانه‌هایی متصل به مسجد ساختند که اصحاب مهاجر در آنها ساکن شدند. از خانه‌ها دری به مسجد باز می‌شد که بعدها آن درها بسته شد، جز درِ خانه علی و فاطمه. خانه فاطمه نزدیک باب جبرئیل بود که اکنون داخل محدوده مرقد پیامبر قرار دارد. در گوشه‌ای از مسجد،صُفّه و سکویی ساخته شد. برخی مهاجران بی‌خانه، همچون سلمان، ابوذر، عمار یاسر، مقداد و ... شبها آنجا به سر می‌بردند. تعداد اصحابصفّه را تا ۷۰ نفر هم نوشته‌اند.

بلال، اذان‌گوی پیامبر خدا بود. روزی چند وعده مسلمانان در همین مسجد، پای سخن پیامبر می‌نشستند یا با وی به جماعت

ص:۲۹

می‌ایستادند. رسول خدا که به مدینه آمد، نزاع دیرینه اوس و خزرج به دوستی تبدیل شد. آن حضرت پیمان اخوّت میان مهاجران و انصار بست. حکومت الهی رسول خدا مدینه را جلوه گاه وحی و مدنیّت قرآن ساخته بود. جهادها از این شهر و با شمشیر مسلمانان مجاهد شکل می گرفت. جنگ بدر، احد، احزاب، خیبر، تبوک، فتح مکّه و .. در همین جا سازماندهی می‌شد.

مدینه، عظمتش را مدیون عظمت پیامبر و دین بود. زندگیها ساده و خانه‌ها معمولی بود. مدینهصورتِ یک روستای آباد را داشت، امّا مهد مدنیّت معنوی بود.

پیامبر خدا از دنیا رفت و در خانه‌اش (کنار مسجد، که اکنون داخل مسجد است) به خاک سپرده شد. بعدها بارها مسجد پیامبر بنا به نیاز، توسعه یافت.

بقیع، آن روز گورستانی در حاشیه مدینه بود که اینک در قلب شهر قرار دارد، ولی همچنان ویرانه و بی‌سایه‌بان.

اطراف مدینه، نخلستان بود. در بخشهای پراکنده‌ای در اطراف، قبیله‌ها و خاندانهای کوچک و بزرگی زندگی می کردند. اهل بیت، این شهر را که مدفن جدّشان و مولد خودشان بود، دوست می‌داشتند و جز به دلیل خاص یا به اجبار، مدینه را ترک نکردند. کوچه و محله بنی‌هاشم در قسمت شرقی مسجدالنبی بود، خانه ابوایوب انصاری، خانه امامصادق «ع» و بسیاری از جاهای خاطره‌انگیز دیگر در همین بخش بود، تا به بقیع می‌رسید، که اینک همه تخریب شده و آثاری از

ص:۳۰

آنها نیست.

در قسمتهای جنوبی مدینه، نخلستانی به دست سلمان فارسی احداث شد. علی «ع» هم باغهای خرما در اطراف مدینه پدید آورده بود. سیر حکومت، پس از رسول خدا عمدتاً دست امویان و عباسیان افتاد. ائمّه مظلوم واقع شدند و فرهنگ اهل بیت، که نابترین و نزدیکترین فرهنگ به تعالیم پیامبر، بلکه ادامه همان خط و برنامه بود، در انزوا قرار گرفت. در غوغای حاکم بر تاریخ اسلام و مدینه، همواره وفاداران به خطّ اهل بیت در این شهر بوده‌اند، امّا در اقلیّت ومحرومیّت. از آن زمان که خانه کوچک فاطمه «ع» پایگاه معترضین به «سقیفه» بود تا این زمان که نخاوله جنوب مدینه، سرسختانه خطِ ولای اهل بیت را با همه دشواریهایش زنده نگهداشته‌اند، این جریان اصیل و سرچشمه گرفته از تعالیم عترت پیامبر، تداوم داشته و دارد.

اگر امروز، شیعه در مدینه نه منبری دارد، نه مسجدی و نه آزادی، آن روز هم ائمّه در سخت‌ترین شرایط به سر می‌بردند و حتی در دوران امامصادق «ع» که اوج گشایش فضا برای اهل بیت بود، گاهی پرسیدن مسأله شرعی از امام و ارتباط برقرار کردن با آن حضرت، با پوشش و محمل انجام می‌گرفت. حکومت خلفا که با انتساب خود به پیامبر و خلافتِ وی، برای خویش امنیت و همه چیز ساخته بودند، خاندان پیامبر بخاطر اینکه ذریّه آن رسول پاکند، در فشار و ناامنی به سر می‌بردند. این، مضمون کلامی از امام سجّاد «ع» در یکی از خطبه‌هایش پس از عاشوراست.

ص:۳۱

مرثیه بقیع

مدینه، همیشه میدان نبردی بی سر وصدا میان حق و باطل بوده است و شیعه کوشیده تا فروغ اهل بیت و ولایت را در هر شرایطی، روشن نگهدارد، هر چند با گریه بر غربت بقیع و تربت ائمّه مدفون در آن و پنهانی قبر زهرا «ع».

نمی‌خواستم مرثیه بقیع را به این زودی بسرایم. امّا نه دل اجازه می‌دهد و نه قلم شکیبایی دارد. بهتر که در همین جا قلم را آزاد بگذارم تا عقده مانده در گلو را بگشاید:

«بقیع»، مزرعه غم و کشتزار اندوه است.

درختی که در این غریب‌آباد می‌روید، ریشه در مظلومیّتی هزار و چهارصد ساله دارد.

اینجا دیگر باید عنان را به دست «دل» سپرد و دل را در چشمه «اشک» شستشو داد. دل در سایه اشک است که نرم می‌شود و آرام می گیرد.

عقده‌های دل، تنها با سرانگشت اشک باز می‌شود. تنها اشک دیده، زخم دل را تسکین می‌دهد.

بگذار ببارد این چشم،

بگذار بریزد این اشک.

«مدینه» همچنان مظلوم است و ... «بقیع»، مظلومتر!

«اهل بیت» همچنان غریب‌اند و پیروانشان غریب‌تر!

این سند، سالهاست که به گواهی ایستاده است و روشنتر از هر

ص:۳۲

استدلال و گویاتر از هر کتاب و دلیل، برهانِ مظلومیّتهای جبهه حق است.

هنگام ورود به خاک بقیع، کفشها را که درمی‌آوری و پایت، خاک این مزار را لمس می‌کند، دلت هم می‌شکند.

قبور بی‌سایبان مانده در برابر آفتاب را که می‌بینی، داغت تازه می‌شود و بر غمی کهن و دیرین، اشک می‌ریزی و بغض مانده در گلو را در هوای بقیع، رها می‌کنی.

رنجنامه نانوشته محبّین اهل بیت، بر خاک و سنگ این مزار، گویاتر از هر زمان است. یک طرف، جمعی به دعای توسّل مشغولند و زمزمه‌کنان. طرف دیگری، دلهایی با آهنگ نوحه و مرثیه، به عمق مظلومیّت اهل بیت راه می‌یابند و می‌گریند.

یک سو جمعی بر سر قبر «امّ البنین» به یاد سقّای کربلا و دستهای قلم شده‌اش اشک می‌ریزند.

در سویی جانبازان، با «ویلچر» هایشان جمع زائران را می‌شکافند و در امتداد نور، راهی به کانون روشنی و خطّی به منبع فیض می‌گشایند و به خاکبوسی این چهار امام معصوم «علیهم‌السلام» می‌آیند.

عدّه‌ای در پی یافتن قبر گمشده زهرایند، و در کناری هم کسی آرام آرام اشک می‌ریزد و «زیارت جامعه» می‌خواند و ... هوا، هوای عطرانگیز و روحانیِ «حال» است.

اینجا اشک‌است که سخن‌می‌گوید و «حال»، گویاتر از «قال» است.

ص:۳۳

سکوت زبان را هم زلال اشک جبران می کند،

چشمهای اشکبار، ترجمان دلهای داغدار و بیقرار است.

حرفی هم که نزنی، کلامی و سلامی هم که نگویی (یا از فرط اندوه و بغض گلوگیر، نتوانی بگویی) چشمها و قطرات جاری اشک، هم روضه‌خوان مجلس است و هم گریه کنِ محفل.

لازم نیست کسی مرثیه بخواند؛ بقیع، خودش مرثیه مجسّم است.

درب بقیع، همچون گذشته به روی زنان بسته است. بانوان از پشت نرده‌های آهنینِ دیوارِ بقیع، با زهرا و فاطمه بنت اسد وامّ‌البنین و دختران و همسران پیامبر و ... دردِ دل می کنند. بگذار درها را ببندند، پنجره‌های دل که گشوده به این کانونهای روشنایی است!

بگذار حائل ایجاد کنند و مانع بگذارند، دریچه‌های قلب زائر، از این خورشیدهای خفته بر خاک، از پشت در و دیوار هم نور می گیرد.

ساعتهایی که درِ بقیع گشوده می‌شود، گویا درِ بهشت است که به روی زائران عاشق باز می‌شود. دلهای سوخته‌شان را برمی‌دارند و با شتاب، خود را به حضور امام مجتبی، امام سجاد، امام باقر و امامصادق «علیهم‌السلام» می‌رسانند و زیارتنامه را با باران اشک می‌شویند و سلامها را با چشمهای بارانی‌شان بدرقه می کنند. زنان از پشت نرده‌ها، از دور، چرخش زائران پروانه‌صفت را بر گردِ این خورشیدها با حسرت تماشا می کنند، سر بر دیوار بقیع می گذارند و گوشه مقنعه‌هایشان را از اشک دیدگانشان متبرّک می کنند.

ص:۳۴

بقیع، همان بقیع زمان امام مجتبی «ع» است؛ یادآور تیرباران کردن جنازه و تابوت مطهّر آن امام! ..

وامّا شب بقیع! .. همچنان خاموش و تاریک!

مدینه گر چه غرق نور است، و خیابانها گرچه از نورافکن‌ها و تابلوهای نئون و لامپهای قوی چراغهای برق، روشن است، امّا در کنار اینها، وادی بقیع را ظلمتی دردآور و غربتی غم‌انگیز فراگرفته است؛ گویا اصلًا خورشیدی بر این خاک نخفته است!

بقیع، بقعه‌ای خاموش و تاریک است، امّا روشن از نور امامت.

بقیع، آشنایی غریب است، همدم غربت در جمعِ آشنایان.

دل را کجا می‌توان برد، جز کنار قبورِ بقیع، که اینگونه بی‌تاب شود، بسوزد، برفروزد، کباب شود، و زائر، بیدل گردد و در دریای غم دستش جز به دامن اشک نرسد، و در کویر غربتِ دل، جز نهال آشنایی و معرفت و محبّت نروید؟!

تا کیْ بقیع باید چنین باشد؟!

یا رسول اللَّه! ..

نمی‌دانیم اشک شوق بریزیم، از این دیدار،

یا سرشک غم بباریم، از این غربت؟

آیا با تو هم اینگونه رفتار می‌کردند؟ آیا فرزندان و اهل بیت تو، آن زمان هم چنین در انزوا بودند؟

چرا «حق» باید اینهمه تاوان بپردازد؟

راستی ... گناه ما جز «عشق»، چیست؟

ص:۳۵

آیا سال آینده و سالهای دیگر هم باید بر مظلومیّت «ائمّه بقیع» بگرییم؟

اللّهمّ عجّل لولیّک الفَرَج ...

موجی در مراکش

شنبه ۲/ ۲/ ۷۴

عصر، در مسجدالنبی «ص»، پس از خواندن نماز عصر، بقصد زیارت بقیع می‌خواستم از مسجد خارج شوم که جوانی از مراکش جلویم را گرفت و خواست که اگر وقت دارم، چند دقیقه‌ای با منصحبت کند. نشستیم، رو به قبله که چندان حساسیّتی برنیانگیزد. خود او هم مراقب بود و وضع شرطه را می‌دانست. ابتدا گِله کرد که دیروز با دو جوان ایرانی خواستصحبت کند، چون اسم کشور «مغرب» را شنیدند، چهره درهم کشیده و بی‌میلی نشان دادند. برایم توضیح می‌داد که همه مغربی‌ها وابسته به حکومت نیستند و ما به ایران و مسائل آن علاقه داریم و پیگیر جریانات انقلاب شما بوده‌ایم و ... که گفتم: حرف آن دو نفر را به دل مگیر. ملّت ایران بین حکومت مراکش و مسلمانان آن فرق قائل است و برای هر کدام حسابی جداگانه باز می‌کند. خوشحال شد. سفره دلش را باز کرد و از گروه گسترده‌ای در مراکش (مغرب) یاد کرد که گرایشهای مذهبی شدیدی دارند و مرشد و رهبر فکری آنان «عبدالسلام یاسین» است. این نام را قبلًا نشنیده بودم. می‌گفت: او سال ۱۹۷۵ م. نامه‌ای

ص:۳۶

صد و یکصفحه‌ای به حکومت نوشت و ضمن نصیحت، خواستار اجرای قوانین قرآن شد. به دنبال آن دستگیر شد. دو سال زندان بود و آزاد که شد کتاب دیگری با عنوانِ «الاسلام غداً» [اسلامِ فردا] نوشت و نیز کتاب مفصّلتری که اسلام را بعنوان روش تربیت، حکومت و جهاد معرفی کرد و باز هم بازداشت و سه‌سال زندانی شد.

وضع فعلی عبدالسلام را پرسیدم، گفت: در خانه‌اش تحت نظر است و حتی نزدیکترین بستگانش هم نمی‌توانند به دیدار او بروند. ولی با همه سختگیریها، افکار او به مردم می‌رسد وصحبتها و پیامهایش بصورت نوار کاسِت و نشریه در سراسر مغرب منتشر می‌شود و هواداران زیادی دارد.

این گفتگوی نیمساعته با اظهار امیدواری برای آگاهی هر چه بیشتر ملتهای مسلمان و وحدت آنان در فکر و عمل پایان یافت. علاقه زیادی نشان می‌داد که اوضاع داخلی ایران را بداند و از تبلیغات سوء رسانه‌های خارجی نسبت به ایران ناراحت و نگران بود. حتی مسأله اغتشاش «اسلام شهر» را شنیده بود و از اینگونه حرکتها نگرانی داشت.

نقش زبان

دیگر فرصت بقیع رفتن نبود. مردم دسته دسته به داخل حرم می‌آمدند تا برای نماز مغرب آماده باشند. در محوطه باز طرف قبله گشتی زدم و دوباره از طرف یکی از درهای شرقی وارد رواق شدم

ص:۳۷

و نشستم تا اذان شود. کنارم کاملْ مردی از پاکستان نشسته بود.

می گفت: کارمند است و در کراچی. درباره نماز جماعت با برادران اهل سنّت از من سؤال می کرد. من بزحمت با اندکی انگلیسی که می‌دانستم سؤالش را جواب دادم و برخی سؤال و جوابهای دیگر ردّ و بدل شد. باز برایصدمین بار بود که احساس کردم دانستن زبان خارجی تا چه حدّ ضروری است و ناآشنایی به زبان، رابطه انسان را با میلیونها مسلمان قطع می کند.

سؤال دیگری که با آن مواجه شدم و یک عرب زبان پرسید (نپرسیدم از کجاست) این بود که با اشاره به عمامه سفید من پرسید: چرا برخی از شما عمامه‌تان سفید است و برخی سیاه؟ توضیح می‌دادم که این لباس، لباس رسمی علمای دینی است. اما آنان که عمامه مشکی دارند از نسل پیامبر اکرم و اولاد اویند و به تعبیر خودشان از «شُرفاء» اند. وتعجب می کرد واز این‌توضیح، خرسندمی‌شد.

اینجا بود که به ارزش «آشنایی با زبان» پی بردم که چراغِ رابطه و کلید تفاهم است و بی آن، ارتباط قطع است. شاید هیچ جا و هیچ وقت، مانند سفر به یک کشور خارجی، انسان را به ضرورت آشنایی با زبانهای دیگر آگاه نمی کند. تا انسان در شهر و کشور خویش است، چون با «ناهمزبانان» ارتباط و برخوردی ندارد، نیازی هم به فراگیری «زبان‌خارجی» نمی‌بیند. سفر حج و حضور در یک کشور «عرب‌زبان» و کانونی که مسلمانان دیگری از ملیّتها و کشورهای مختلف حضور دارند و به زبانهای ترکی، اردو، سواحلی، پشتو، عربی، مالزیایی،

ص:۳۸

انگلیسی و فرانسه و ... تکلّم می کنند، این احساس را زنده‌تر می کند.

بعلاوه، زبان عربی زبان قرآن و وحی و زبان بین‌المللی مسلمانان است و انبوه عظیمی از پیروان قبله به آن گفتگو می کنند. پس باید بیش از زبانهای دیگر مورد توجّه باشد، تا زائران خانه خدا بهتر بتوانند تبادل فکری و تفاهم داشته باشند.

البته ایرانیان، کلماتی را در مکالمات روزمرّه، اغلب در همین روزهای نخست ورود یاد می گیرند، آن هم در ارتباط با کسبه و فروشندگان و بندرت با مسلمانِ زائر و گفتگوهای اجتماعی سیاسی.

گاهی هم به نحوی عربی فارسی را قاطی می کنند و به کمک اشاره و حرکات دست، مقصود را به طرف می‌فهمانند که بسیار لطیف و خنده‌دار است.

امّا ... رسالت زائران ایرانی که عَلَم بر دوشان انقلاب اسلامی و سفیران خون شهدا و وارثان خطّ امام‌اند، ایجاب می کند که از طریق ارتباط زبانی، پیام انقلاب را به هزاران شیفته و مشتاق که می‌خواهند از ایران و انقلابمان چیزی بدانند، برسانند. اگر آشنایی به زبان نباشد، ضعف تبلیغی ما نیز در پی آن است. وظیفه تبلیغِ اهداف و آرمانها، تنها در انحصار کاروانِ «زبان‌دان» و «مبلّغ» نیست. هر مسلمان ایرانی باید بتواند با برادران و خواهران مسلمان خود که از کشورهای گوناگون آمده‌اند، تبادل فکری داشته باشد.

این کمبود، تنها در سطح تبلیغات خارجی و پیام‌رسانی انقلاب نیست. حتّی زائر ایرانی وقتی می‌خواهد با تاکسی یا اتوبوس به جایی

ص:۳۹

برود، راهنمایی بخواهـد، چیزی بخرد، اگر گمشـده است راهنمایی بخواهـد و نشانی خود را بگوید، اگر نیازی دارد مطرح کند، در بازگویی نیازهای اولیه و ساده‌ترین جملات هم درمی‌ماند و به زبانِ بین‌المللیِ «اشاره»! پناه می‌برد.

غربت بقیع

در بـازگشت به محلّ اقـامت، از کنـار بقیع گذشـتم و نگـاهی به این وادی خـاموش کردم. مظلومیّت جاودانه اهل بیت «ع» در نظرم تجدید شد. پیش خود گفتم که این غربت را باید بسـرایم. قبلًا نیز در سالهای گذشـته دو شـعر در این باره با نام «مدینه» و «اهل بیت آفتاب» گفته بودم؛ ولی دردی نیست که پایان پـذیرد. در همین دو سه روزی که آمده‌ایم، حال و هوای مدینه و غربت ائمّه بقیع، در ذهنم بوده است. بقیع، به وضع فعلی‌اش، یک معرکه بزرگ است.

صحنه‌ای از درگیری سنّت و بدعت است.

اینان، ساختن مرقـد و بوسـیدن قبر و احترام به مزار شـهید را بدعت می‌دانند و خود را پیرو سـنّت می‌شـمارند. امّا ... مگر رسول خدا «ص» مقـدّسات را نمی‌بوسـید؟ مگر به زیـارت امر نمی‌کرد؟ مگر قرآن به «مودّتِ ذی‌القربی» فرمـان نـداده است؟ و مگر پیـامبر، آن همه سـفارش به گرامیـداشت عترت نداشـته است؟ حال، آنکه به سـفارش پیامبر عمل کرده، به زیارتِ قبور «ذی‌القربی» می‌آید و بر تربت هزاران شهید خفته در بقیع، احترام می‌کند و در و دیوار

ص:۴۰

و ضریح محبوب دلش را می‌بوسد، اهل سنّت واقعی و پیرو رسول اللّه است، یا کسی که نسبت به «اهل بیت» و آثارشان و دوستداران و عاشقانشان بی‌مهری نشان می‌دهد و بذر دشمنی در دلها می‌پراکند؟

آیا مخالفت با سنّت پیامبر، بدعت نیست؟!

نتیجه آن احساس و تأمّلات، سرودن این قطعه شد:

(غربتِ مدینه)

ماییم و نوای عاشقانه ماییم و دل پر از بهانه

ماییم و دل و بهانه یار ماییم وصفای خانه یار

ماییم و شرار و سوز سینه تنهایی و غربت مدینه

ماییم و دلی که پر ز داغ است شبهای بقیع، بی‌چراغ است

ماییم و همان دل شکسته چشمان پر اشک و جان خسته

در شهر نبی که پر فریب است ذریّه مصطفی غریب است

از بام و درِ مدینه پیداست مظلومه اهل بیت، زهراست

طوفان غم و بلا که خیزد دل سوزد و دیده اشک ریزد

ای فاطمه! ای که بهترینی بر خاتم انبیا، نگینی

از عشق تو گشته عالمی مست بی عشق تو، هر چه راه، بن‌بست

ای روشنیِ وجود، زهرا بازو و رُخت کبود، زهرا

ای خورده کتک ز دست بیداد ای بُرده تو را مدینه از یاد

شهر تو چرا چنین غم‌آلود؟ یادآور ظلم و آتش و دود

سوغات مدینه اشک و آه است پنهانی قبر تو گواه است

هر چند که قبر تو نهان است نام تو فراتر از جهان است

ص:۴۱

در موجِ بلا تو نوحِ مایی جسمیم همه، تو روح مایی

ای مادر یازده ستاره ای دل ز غم تو پاره پاره

ما مهر تو را به سینه داریم عمریست غم مدینه داریم

تا کی سر ما به زانوی غم؟ تا چند بقیع و بوی ماتم؟

ما چشم به راه آفتابیم مدیون دعای مستجابیم

خورشید حضور، چون برآید فصل غم و غربتت سرآید

«(۱)»

نگاه اقتصادی

یکشنبه ۳/ ۲/ ۷۴

گفتم امروز قسمتهای جنوبی مسجدالنبی را گشت بزنم، آن سوتر از پل هوایی، حوالی مسجد بلال و غمامه، خیابان علی بن ابی‌طالب و قربان و مغازه‌ها و بازارهای آن طرف. نه قصد خرید داشتم، نه پول آن را. فقط می‌خواستم شناخت بیشتری از بافت شهر و محلّه‌های آن پیدا کنم. مراکز مختلف را فقط دید می‌زدم و نگاه می‌کردم. کمتر با کسی حرف می‌زدم و بیشتر تماشا می‌کردم و حرفها را می‌شنیدم.

در بازار لوکس زیر مسجد بلال هم مشتری زیاد بود و اغلب ایرانی.

یکی از دوستان می‌گفت: اینکه اینها بالای پاساژ را مسجد قرار داده‌اند، می‌خواهند بگویند که «بازار» و «اقتصاد» زیر بناست و مسجد و نیایش و دین، روبنا!

۱- - تاریخ ۲/ ۲/ ۷۴ ذی‌قعده ۱۴۱۵

ص:۴۲

البته عملشان هم این را نشان می‌داد. امام حسین «ع» مگر نفرمود: مردم بنده دنیایند و دین، لقلقه زبانشان است و تا دنیایشان به وسیله دین بچرخد، از آن دم می‌زنند و اگرصحنه آزمون پیش آید، دینداران کم می‌شوند: «الناس عبید الدنیا ...». درود بر حسین «ع» که چه خوب مردم دنیاپرست را می‌شناخت!

یک خیابان آن طرف‌تر، بازار میوه و سبزی و نان بود. و کمی آن سوتر، بازار مرکزی خرما. به یاد «میثم تمّار» و بازار خرما فروشان کوفه در زمان امیرالمؤمنین «ع» افتادم. محصول نخلستهانهای مدینه و اطراف آن در آنجا عرضه می‌شد، فروش عمده و جزئی.

خرما طبیعی‌ترین محصول داخلی است که شرکتهای خارجی و کارخانجات غربی در تولید آن هیچ نقشی ندارند. عرضه آن هم ساده، مثل زمان حضرت رسول است. موادِّ خامِ آن هم از خارج وارد نمی‌شود و نخل‌کاری هرگز وابستگی اقتصادی نمی‌آورد.

غروب نزدیک می‌شد که از جلوی مسجد غمامه گذشتم و در غرب مسجدالنبی سری به کتابخانه «ملک عبدالعزیز» زدم. نه برای مطالعه، بلکه برای کسب اطلاع از ساعات کار، که گفتند تا ساعت ۱۰ شب باز است. روزهای هفته هم بین مراجعه کنندگانِ مرد و زن تقسیم شده بود. به کتابدار گفتم که در محوّطه هم‌کف، گشتی بزنم و به مجلّات موجود روی میزها نگاهی کنم، که گفت اسمم را در دفترچه یادبود بازدیدکنندگان بنویسم. نام و ملّیت و محلّ سکونت، سه ستونی بود که افراد پیش از من مشخّصات خود را نوشته بودند.

ص:۴۳

من هم نوشتم و به تماشای محوطه آن پرداختم.

نماز مغرب را در مسجد پیامبر خواندم و در بازگشت به هتل، چند قلم وسائل جزئی بعنوان سوغات خریدم، تا مجبور نشوم برای «خرید» وقت مستقل اختصاص دهم و از حرم و زیارت باز بمانم.

ورود سرپرست حجاج به مدینه

دوشنبه ۴/ ۲/ ۷۴

از جلوی بعثه مقام معظم رهبری که می گذشتی. بر سردر آن پلاکارتی ورود سرپرست حجاج ایرانی، حجهٔالاسلام و المسلمین ری‌شهری را به مدینه خیر مقدم می گفت. ظهر امروز آمده بود و عصر، با زائرین تعدادی از کاروانها در سالن اجتماعاتِ بعثه دیدار عمومی داشت. سری به آنجا زدم. مدّاح از غربت مدینه ومظلومیت ائمه بقیع خواند و دلها شکست. یکی از روحانیون هم پیرامون فلسفه حج، سخنرانی کرد. پس از پذیرایی، افراد برای نماز، عازم حرم شدند. بعد از نماز مغرب، با جوانی شیعه از بحرین، نیم ساعتی صحبت کردم. بسیار علاقه داشت به حوزه علمیه قم بیاید و از شرایط ورود به حوزه می‌پرسید. اوضاع داخلی بحرین، از محورهای دیگرصحبتمان بود. ای کاش دور از چشم شرطه‌ها و در کنار حرم پیامبر، بی‌واهمه از پیگیریها و اذیّتها، می‌شد مسلمانان از کشورهای مختلف باهم رابطه برقرار کنند، حرف بزنند، از حال هم با خبر شوند و به هم کمک کنند. در موارد بسیاری تماس یک غیر ایرانی با

ص:۴۴

ایرانیـان، عواقـبی همچـون تعقیب و مؤاخـذه از سوی حکومت را در پی دارد. و اگر گـاهی کتـابی، جزوه‌ای، رسـاله‌ای توسّـط یک ایرانی به یـک مسـلمان داده می‌شود، اگر مـأموران ببیننـد، دنبال می‌کننـد و از او می‌گیرنـد و اگر بتواننـد برای خودش هم درد سـر درست می‌کنند.

خانه فاطمه «ع»

به قصـد سـلام و ادب، تا نزدیک مرقـد مطهّر پیامبر رفتم. پس از زیارت، به قسـمتی که به درِ خانه حضـرتِ زهرا «ع» معروف اسـت رفتم. خانه‌ای که به انـدازه همه دنیا بزرگ است. نگاه به آن درِ بسـته و قفلهای بزرگ روی آن، حوادث پس از رحلت رسول خـدا «ص» را در خـانه علی و پشت در به یادم آورد. دست خودم نبود. این درِ بسـته‌یادآور آن در سوخته بود. آن وقت هم نمی‌خواسـتند که درِ خانه فاطمه باز باشـد. خیره خیره مـدّتی به در نگاه کردم. روی قفل فولادی در، با خط نسـخ زیبا، این بیت در مـدح حضـرت رسول نوشته بود:

هو الحبیب الذی یُرجی شفاعته لِکُلّ هولٍ من الأهوال مفتاحاً

نگاه چپ چپِ مأمورانِ نهی از معروف! سعودی، می‌گفت که حق نداری نوشته روی قفل را بخوانی.

کسبه افغانی

برای دومین شب متوالی، پسر بچه یکی از کسبه افغانی اطراف حرف را دیدم که علاقه‌مند بود با من حرف بزند، دیشب هم آمده

ص:۴۵

کنار من نشست. من هم گرم گرفتم. شاید ده سالش می‌شد. در نهایت دیدم که از من می‌پرسد: «دلار داری؟» شگفتا که بچّه کاسب، در مسجد و بین دو نماز هم به فکر کسب و درآمد است. خودکاری را که در جیبم داشتم و با آن خاطرات یادداشت می‌کردم می‌خواست به یک ریال بخرد که گفتم لازمش دارم.

و به فکر رفتم که افغانیها در این کشور چه جایگاهی دارند؟ چرا در میان کسبه اطراف حرم، این همه افغانی است؟ حتّی در برخی ادارات وبویژه مراکز تبلیغی وارشادی و حرمین شریفین (و در مدینه بیشتر) افغانیهای مقیم این کشور فراوانند. برخی‌شان هم خود را به دولت واهدافش فروخته‌اند و دربست، مجری حرفها و خواسته‌هایند.

از این رو در حسّاسترین مراکز دینی هم حضورشان را می‌یابی.

در بافتِ اجتماعی عربستان، غیر عربها هم فراوانند. و بیش از همه فیلیپینی‌ها که در مشاغل مختلف و کارهای خدماتی و مباشر و خدمتکار و راننده بودن و حتّی بچّه‌داری و نگهداری از خانه‌ها و ...

به وفور از وجودشان استفاده می‌شود. چون آدمهای مورد اعتمادی هستند، در جایگاه خانوادگی عربها هم حسابی «جا» باز کرده‌اند.

باز هم شب و بازگشت به هتل و شام و استراحت.

دیدار از اماکن

چهارشنبه ۶/ ۲/ ۷۴

با جمعی از دوستان ماشین گرفتیم و پیش از طلوع آفتاب، به

ص:۴۶

قصد دیدار اماکن حرکت کردیم. راهنمایی که همراهمان بود توضیحاتی هم نسبت به تاریخچه اماکن می‌داد و به برخی جاها هم رفتیم که زائران ایرانی اغلب به آنجاها نمی‌روند و تنها مساجد سبعه را می‌شناسند.

سرِ راهمان از کنار «مسجد الاجابه» گذشتیم. به مسجد مباهله هم معروف است، داستان مباهله پیامبر اسلام با مسیحیان نجران و نزول آیه «قل تعالوا ندع ابناءنا ...» معروف است. اولین جایی که رفتیم، «عُریض» بود.

عریض، دهی بیرون مدینه در سمت شرق (در مسیر فرودگاه، شارع المطار) است و از حرم پیامبر چند کیلومتری بیشتر فاصله ندارد. در آن محلّ، خانه و قبر علیّ بن جعفر، فرزند امامصادق و برادر امام کاظم «ع» قرار داشته است. در گذشته خانه، قبر و مدرسه علمیه بوده که اکنون رو به ویرانی است. ساختمانِ سنگیِ قدیمی آن، با دیوارهای بلندش شبیه یک قلعه است. دو دری هم که برای ورود به مقبره یا داخل آن مدرسه بوده، توسّط سعودیها با سیمان بسته شده و راهی برای نفوذ به داخل نیست.

پس از آنجا به داخل شهر برگشته و مسیر شمال مدینه را پیش گرفتیم تا به «احد» برسیم. قبر حضرت حمزه سیدالشهدا، عموی پیامبر و مصعب بن عمیر کنار هم و قبر بقیه شهدای احد به فاصله‌ای دورتر، و همه اینها داخلِ یک چهار دیواری بزرگ است که دری بسته و نرده‌هایی آهنین در قسمتی دارد و زائران پشت نرده‌ها و درِ

ص:۴۷

بسته زیارتنامه شهدای احد را می‌خوانند. عدّه‌ای هم بالای تپه «جبل الرّماة» می‌روند که محلّ استقرار تیراندازان سپاه اسلام در جنگ احد بوده است و آنان به امر پیامبر مأمور کنترل تنگه کنار آن بودند.

از آنجا به مسجد ذوقبلتین رفتیم، جایی که هنگام نماز، آیاتِ تغییر قبله از بیت المقدس به کعبه بر پیامبر خدا نازل شد و آن حضرت، روی به سوی مسجدالحرام کردند. مسجدی است که در آن به دو قبله نماز خوانده شده است.

سپس به دیدار مساجد سبعه رفتیم که در منطقه جنگ خندق قرار دارد. بر دامنه کوه سلع رو به مغرب، ۶ مسجد است که به نامهای فتح، علی بن ابی‌طالب، فاطمه زهرا، سلمان فارسی، ابوبکر و عمر است. قسمت چپ آنها در زمان آن جنگ، بصورت یک ربع دایره خندق حفر شده بود تا سپاه شرک نتواند وارد مدینه شود. در مسجد فتح هم پیامبر برای پیروزی نیروهای اسلام دعا کرد.

از آنجا به سمت مسجد قبا می‌رفتیم که از کنار مسجد غمامه، مسجد علی بن ابی‌طالب، مسجد ابوبکر و مسجد ذوالنّورین در جنوبِ غربی مسجدالنبی گذشتیم و از خیابان قبا به سمت این مسجد مقدس رفتیم. نخستین مسجدی که هنگام هجرت رسول خدا «ص» از مکه به مدینه در این مکان ساخته شد و آن حضرت در آنجا نماز خواند. آیه «لَمَسجدٌ اسّس علی التقوی ...» نیز در فضیلت آن نازل شده است. اکنون هم مسجد را بسیار توسعه داده و با امکانات وتجهیزات، بازسازی کرده‌اند و هم به لحاظ گسترش مدینه، آنجا وصل به شهر

ص:۴۸

شده است.

سپس به «مسجد فضیخ» رفتیم. در منطقه شیعه نشین عوالی در جنوبِ شرقی مدینه، میان نخلستانها که حال و هوایصدر اسلام را تداعی می کرد. در محلّ آن پیش از نزول آیات قرآن در تحریم شراب، شراب خرما یا انگور ساخته و نگهداری می‌شده است، که بعد از آیه، تبدیل به مسجد می‌شود. تعدادی بچه‌های سیاه سوخته دور ما را گرفته و چیز می‌خواستند. چندتا سیب و پرتقال در ماشین بود که به آنان دادیم و خوشحال شدند.

در بازگشت، به «مشربه امّ ابراهیم» سر زدیم. ام ابراهیم همان ماریه قبطیّه یکی از همسران پیامبر خداست که ابراهیم، پسر متوفّای رسول خدا از او بود. وی در این منطقه می‌زیسته است. علّت آن که وی به این محل آمد، آن بود که چون «ابراهیم» را به دنیا آورد، مورد آزار و بدرفتاری از سوی عایشه (همسر دیگر پیامبر) قرار گرفت و حتی عایشه موی سر او را کند و او را زد. امان از حسادت زنانه! این بود که رسول خدا خانه‌ای برای او در این منطقه درنظر گرفت، نزدیک خانه برخی از انصار و ماریه به اینجا منتقل شد.

آنچه دیدیم، یک چهار دیواری محقّر، حدود ده متر در ده متر و به ارتفاع ۱/۵ متر دیوار و در حال ویرانی بود. کنارش هم قبرستانی بود و دورش دیوار، که قبر نجمه، مادر امام رضا هم آنجاست.

متأسّفانه اینگونه جاها که گویای بخشی از تاریخ خاطره‌آمیز

ص:۴۹

صدر اسلام است، مورد بی‌اعتنایی سعودیها قرار دارد و بتدریج آنها را از بین می‌برند.

اربعین یادگار امام

عصر، یادبود چهلمین روز درگذشت مرحوم حجهٔالاسلام و المسلمین حاج سید احمد خمینی، یادگار امام راحل بود که در «بعثه مقام معظم رهبری» برگزار بود. مجلس با شکوهی بود، زائران از کاروانها آمده بودند، جمعی از شخصیّتهای مهمان بعثه و همچنین اعضای بعثه برخی مراجع دیگر و نیز روحانیون کاروانها حضور داشتند. پس از تلاوت قرآن و مرثیه خوانی، حاج آقای توسّلی (از دفتر حضرت امام) از خصوصیّات اخلاقی و روحی حاج احمد آقا و نیز از دو مسأله مهم، یکی تلاش وی برای حفظ شؤون امام در حدّ اعلا و هم اعتماد کامل امام امت در امور مختلف به فرزندشانصحبت کردند و خاطرات جالبی بیان کردند که مجلس غرق گریه شد. یاد امام راحل و یادگار عزیزش در کنار حرم پیامبر در همسایگی بقیع مظلوم، دلها را شکست و اشکها را جاری ساخت. آقا یاسر، فرزند حاج‌احمدآقا هم دمِ در ایستاده‌بود و به افراد، خوش‌آمد می‌گفت. در سالهای قبل، در خرداد ماه، سالگرد ارتحال امام امّت را مجلس می‌گرفتند. امسال اردیبهشت ماه بود و اربعین فرزند امام، باز هم زمینه خوبی برای یادکرد از بنیانگذار جمهوری اسلامی و حجّ ابراهیمی فراهم بود. روح آن پسر و پدر، غریق رحمت باد.

ص:۵۰

شب، باز هم حرم و نماز و گفتگو با چند نفر غیر ایرانی از سودان و آفریقای جنوبی و ... سپس بازگشت به هتل.

دعای کمیل مدینه

امشب، قرار حجاج ایرانی، کنار بقیع است و دعای کمیل. در کاروانها اعلام کرده‌اند که لازم است امشب حضور شکوهمندی داشته باشیم. این نوعی اعلام حضور در حرم پیامبر و اعلام عشق و امید، نسبت به خدا و رسول و اهل بیت اوست.

بی‌تاب بودیم تا هر چه زودتر، در این آیین معنوی شرکت کنیم.

مدینه است و یک دعای کمیل باصفای ایرانیها.

خیلیها تنها تجمع پرشکوه و منظم حجّاج را می‌بینند، امّا یک دنیا فکر و برنامه و همکاری و عشق، در ورای این تجمّع نهفته است.

«تو مو می‌بینی و من پیچش مو، تو ابرو من اشارتهای ابرو».

برگزاری دعای کمیل، با برنامه و منظّم است. تعیین جا، زمان شروع و پایان، محلّ نشستن خواهران و جانبازان و مهمانان و روحانیون مهمان جزء این برنامه است غیر از برنامه منظم برای دعا و مرثیه و دعاخوان و مدّاح و فیلمبرداری، کسانی عهده‌دارصوت و بلندگوها و طناب کشی منطقه تجمّع، رساندنِ آب و سقایت حجّاج تشنه، استفاده از پلاکارت و انتظامات مراسم و ... اند و برادرانی هوشیار، عاشق،صبور و متین و مؤدّب می‌کوشند تا بهترین بهره‌برداری از این مراسم انجام گیرد.

ص:۵۱

سالهای قبل نیز چنین بود. این بود که حجّاج ما مشتاقانه چشم به راه آن شب جمعه بودند و اگر برنامه سفر چنان بود که فیض دعای کمیل مدینه را درک نمی‌کردند، کلّی غصه و اندوه داشتند.

بعضیها طبق زمان‌بندی پروازها، این روزها یکراست به مکّه می‌روند. دعای کمیل آنان در نوبت دوّم حضور حجاج در مدینه برگزار می‌شود. اصطلاحِ «مدینه قبل» و «مدینه بعد» جا افتاده است.

هر کدام هم مزایایی دارد. نمی‌توان بطور کلّی یکی را ترجیح داد.

همین شور و حال برگزاری مراسم دعا، یک بار دیگر، پس از اعمال حج که نیمی از زائران به مدینه می‌آیند، تکرار می‌شود. کار آنان، با روایاتی که می‌فرماید: اعمال حج را که انجام دادید، به زیارت ما بیایید و حج را با دیدار ما کامل کنید، سازگارتر است، یا احادیثی که تأکید دارد بر «لقاء امام» و عرضه کردن نصرت و یاری بر ولیّ و حجّت خدا، این نوعی دیگر از جنبه سیاسی و ولایی حج است و حاجی باید ولایت و همبستگی خویش را با رهبری الهی، اعلام کند و نشان دهد.

دسته دسته ایرانیان از هر سو به جوار حرم پیامبر و کنار بقیع آمدند. باز هم بقیع، پذیرای دلهای مشتاق و اشکهای گرم نجواگران دلسوخته شد. مدینه، راوی غمهای بزرگ و اندوههای دیرین است.

هرگاه گوش درد آشنا بیابد، با زبانِ بی‌زبانی، قصه رنج و غربت سر می‌دهد. این شب جمعه نیز یکی از آن فرصتها بود.

مدینه، بار غم بر زمین نهاد، خسته از مظلومیّت دیرین. زائران

ص:۵۲

ایرانی، دوش به زیر این غم سنگین دادند و گوش به این روایت غم آجینِ دردها سپردند، مشتاق شنیدن این رنجنامه بلند، در کنار قبر حضرت رسول «ص».

جذبه «دعای کمیل»، همچون کهربایی هزاران زائر را از زن و مرد و پیر و جوان و عالم و عامی، به سوی «بقیع» کشید. خیابان بقیع و بخشی از اطراف آن، سرشار از دلهایی بود که به عشق محمد و آل او، و به شوق گوش سپردن و زمزمه کردن با مناجات عاشقانه علی «ع» گرد آمده بودند. گویی فرشتگان بال گشوده و زیر پای این شیفتگانِ «اهل بیت» گسترده بودند و عطر نیایش و نسیم خلوص وصدای شکستنِ دلها در فضا پیچیده بود.

یک سو، مرقد مطهّر و منوّر پیامبر بود، غرق در نور و روشنایی.

و در سوی دیگر، بقیع خسته و خاموش!

و در این میان، حدّ فاصل حرم پیغمبر تا درب بسته بقیع را، زائران با حضور خویش پر کرده بودند.

یک سو «محمد» بود، یک سوی، «آل محمد» ...

و پیروان «اهل بیت»، نشسته در محوّطه میان قبر پیامبر و قبور ائمه بقیع، پیوند خود را با «رسول و آل رسول» ثابت می‌کردند. این فاصله نباید خالی می‌ماند. میان آن خورشید و این ماههای تابان، فاصله‌ای نبوده و نیست. چه چیزی فضای میانِ مسجدالنبی و بقیع را پر کرده و در آن طنین‌افکن است؟ دعای کمیلِ علی! علی «ع» حلقه واسطه میان «محمد» و «آل محمد» است. «عترت»، از نسل علی

ص:۵۳

و فاطمه است. اینجا همصدا و دعای علی است که «امّت» را در محیط و مساحتِ مرقد رسول و قبور بقیع، جذب کرده و گرد آورده است.

دعـای کمیـل شـروع شـد. بنـا بر این بود که خیلی طول نکشـد و متن دعا نیز به عربی خوانـده شود و کمتر به نوحه و روضه فارسـی آمیخته گردد، تا برای عرب‌زبانان که گوش می‌دهند، رشـته دعا گسسـته نشود. در اینگونه مناسـبتها و جاها، اگر دعا توسّط شـخص عرب‌زبان و با لهجه عربی خوانده شود مؤثّرتر است تا سبکِ دعای کمیل‌های ایران.

چه شب است یا رب امشب، که شکسته قلب یاران چه شبی که فیض و رحمت، رسد از خدا چو باران

چه شبی که تا سحرگاه، ز فرشتگانِ «اللَّه» برکاتِ آسمانی، برسد به جان نثاران

شب انس و آشنایی است، شب عاشقان مهدی است شبِ گریه و مناجات، شب اشکِ رازداران

مدینه، گوش به «یارب یارب» زائران سپرده بود. نغمه سوزناکِ «یا غیاث المسـتغیثین»، فضای شـهر را پوشانده بود و از گلدسـته‌های نورانی حرم پیامبر، بالاتر می‌رفت، تا فرشتگان و تا خدا می‌رسید و همچون سایه‌ای از رحمت و لطف، بر فراز بقیع گسترده می‌شد.

سعودیها بدشان نمی‌آمد که در مراسم ما خلل وارد کنند.

نمی‌توانستند یا نمی‌خواستند به هم بزنند. ولی چراغهای منطقه را

ص:۵۴

یکی پس از دیگری خاموش کردنـد. غافل از اینکه روشـنایی دلها، فراتر از این حرفهاست. این قلبهای نورانی در دل ظلمت هم اگر به زمزمه بنشینند و ناله سر دهند، فروغ آن تا ملکوت بالا می‌رود.

نیازی به نورافکنهای خیابان نیست. امّا پس از مـدّتی، بتدریـج باز چراغها روشن شد. دلهای عاشق بی‌تاب بود. بی‌قراری این دلها را، یـاد حسـین و مهـدی آرام می‌کرد. غمهای زهرای مرضـیّه، دلها را می‌فشـرد، بغضـهای مانـده در گلو می‌ترکیـد و اشـکها از دیـده‌ها بهصورتها جاری می‌شد.

دعـا کم کم به پایـان می‌رسـید. در اطراف، غیر ایرانیهـا نیز گوش جـان به این زمزمه‌ها سپرده بودنـد. شـیعیان لبنانی و کویتی هم در گوشه و کنار دیـده می‌شدند. در پایان دعای کمیل، گویا آقای تسـخیری بود که دعاهای مفصّل و جهت دار، به زبان عربی بر زبان آورد و بـا «آمین» هـای مردم همراه گشت. ایرانیهـا هرگز لـذّت این شب جمعه را از یـاد نخواهنـد برد و خـاطره‌اش را عزیز خـواهند داشت. بخصوص که اعلام کردند نوار دعای کمیل (کاست و ویدئو) در سـمعی بصـری بعثه در اختیار علاقه‌مندان گذاشته می‌شود. مهر و محبت دودمان پیامبر نیز، چیزی نیست که از یاد شیعه و زائران برود.

خداوندا به این دلهای پر درد به اشک گرم و سوزانِ زن و مرد

به این شب ناله‌های عاشقانه که در این شهر، طوفانی به پا کرد

خدایا ... داغ این محبّت را سوزانتر و رشته این پیوند را

ص:۵۵

استوارتر بگردان.

خدایا ... آسمانِ چشمان ما را همیشه به یاد خودت و یاد «محمد و آل محمد» بارانی بگردان!

برای اینکه تجمع دعای کمیل پر شکوهتر باشد و نیز در پاسخ به درخواستِ شدید و اکید حجاجی که برای درک یک شب جمعه دیگر در کنار حرم رسول خدا «ص» و خواندن دعای کمیل در جوار بقیع، حرکت مقداری از کاروانها به مکه یکی دو روز عقب افتاده بود.

امّا همین امر جزئی، مشکلات بسیاری را از نظر تغذیه، مسکن، حمل و نقل، ترافیک در جاده‌ها و احرام در مسجد شجره و ازدحام در پارکینگ آنجا و ورود یکباره حجاج ایرانی به مکّه پیش آورده بود، که حتی مسؤولین سعودی هم ایراد گرفتند. ولی پاسخ به عشقِ زائران، این تاوانها را هم در پی دارد.

جمعه ۸/ ۲/ ۷۲ (۲۸ ذیقعده ۱۴۱۵)

باز هم رسول خدا «ص» از مهمانش پذیرایی کرد و مثل جمعه گذشته ساعتی قبل از اذانصبح بیدار شدم و راه حرم را پیش گرفتم.

شگفتا از زائران کشورهای دیگر، بخصوص آفریقایی‌ها و ... هنوز یک ساعت به اذان مانده، چنان سیل‌آسا و با عجله روان بودند که گویی پیشنماز به نماز ایستاده و اینها می‌خواهند خود را به قرائت امام برسانند.

سر راه، از سکوی ضلع شمالی بقیع گذر کردم و هر چه به طرف

ص:۵۶

دِر بقیع نزدیکتر می‌شدم، بقایای دعای کمیل دیشب نیز بیشتر به چشم می‌خورد. شوریده دلانی اشک ریز، در دسته‌های کوچک و گوشه و کنار زمزمه و گریه می کردند. برخی هم از فرط خستگی و بیخوابی دیشب، در این نزدیکیهایصبح بر روی همان سنگفرش مقابل بقیع، خوابشان برده است.

به در بسته بقیع رسیدم. چند لبنانی از دور، قبرهای ائمه را به هم نشان و توضیح می‌دادند. بی‌اختیار سر بر نرده‌های آهنی گذاشتم و بغض گلو را در فضای خاموش بقیع رها کردم. سپس حرم و نماز و زیارت و بقیع پیش از طلوعِ آفتاب و بازگشت به هتل.

شیعیان مدینه

عصر به ذهنم خطور کرد که نماز مغرب را به منطقه شیعه‌نشین مدینه و به حسینیّه آقای عَمری بروم. یک ساعت به مغرب مانده، خیابان علی بن ابی‌طالب را به سمت جنوب در پیش گرفتم و قدم زنان رفتم. به «مستشفی الزهرا» که رسیدم، از یک خیابان فرعی سمت چپ به سوی نخلستان که از دور دیده می‌شد روان شدم.

حسّ کردم به مدینه زمان پیامبر روی آورده‌ام. بافتِ قدیمی، فضای نخلستان،صدای پت پتِ موتور آب که از دور به گوش می‌رسید و شوق حضور در حسینیه شیعیان مدینه، حالت خاصّی می‌داد.

آنچه امروز به نام «نخاوله» مدینه شناخته می‌شود، همان نخل کاران و خرمادارانی‌اند که در منطقه نخلستانی جنوب مدینه

ص:۵۷

ساکننـد. قـدیمیترین گروه مستضـعف و بقایای وفاداران به محبّت اهل بیت «ع» که بر «حبّ آل محمّد» ثبات ورزیده‌اند و از دورانی که امام سـجاد «ع» می‌فرمود: به خـدا قسم در مـدینه بیست خانوار وجود ندارد که دوسـتدار حقیقی ما باشـند «واللَّهِ لیسَ فی المدینهِ عشرونَ بیتاً یحبّنـا اهـل البیت» و این در روزگـاری بود که امام سـجاد «ع» به حدودصـد خانوار فقیر و نیازمنـد، کمک می‌رسانـد و زندگیشان را اداره می‌کرد، امّا وفاداران واقعی به بیست خانواده نمی‌رسیدند. چه مظلومیّتی بالاتر از این؟!

در این منطقه عـوالی حـدود ۳۰ قریه بوده که در گذشـته، شـیعه بودنـد. در اثر فشـار وهابیها پراکنـده شدنـد و عـدّه‌ای کوچ کرده و بادیه‌نشـینی را برگزیدند. شـیعیان موجود در مدینه و در منطقه عوالی، از بقایای همانها هسـتند و جمعیتشان در حال حاضـر به پانزده هزار نفر می‌رسد.

سمت چپ دری بود به محوطه‌ای باز می‌شد که درونش کنار موتور آب و نهر روان و زیر درختان، عربهای شیعه دیده می‌شدند.

بخشی از این منطقه را که دیوار هم دارد و حسینیه درون آنست، آقای عَمری از سالها پیش احداث و آباد کرده است.

غروب جمعه بود و اذان نزدیک می‌شـد و برای اینکه جا گیر بیاورم، زوتر وارد حسـینیه (که نمازخانه بود) شـدم.صـفا وصـمیمیّت و خودمانی بودن در جمعِ شیعیان حاضر موج می‌زد.

پیشنماز آنجا آقای شیخ محمد علی العَمری ۸۳ ساله است، دو

ص:۵۸

پسر طلبه هم دارد که یکی‌شان مدّتی در قم درس خوانده است.

آقای عمری، سادات و فقرای شیعه در مدینه را هم از نظر دور نمی‌دارد، هر چند خودش چندان از امکانات برخوردار نیست، ولی علاقه‌مندانی هستند که مساعدتهایی می‌رسانند. خودش در زمان مرحوم آیهٔاللّه بروجردی هم مدّتی در قم بوده است. از این رو و به خاطر ارتباط با ایرانیها، فارسی هم تا حدّ زیادی می‌داند و می‌تواند به فارسی حرف بزند.

احساس کردم در ایران هستم. اذان به سبک شیعه گفته شد، یعنی با شهادت بر ولایت امیر مؤمنان و فرزندانش. هنگام نماز، مهر گذاشتیم،صلواتها به سبک شیعه، مغرب و عشاء را هم باهم خواندیم.

حسینیّه پر بود از ایرانی، پاکستانی، بحرینی، عربهای محلّی و ... در حدود ۱۰۰۰ نفر می‌شدند که در خود آن محلّ و چند اتاق وصل به حسینیّه، به نماز ایستادیم. بر دیوار آن چند تابلو و قالیچه با نوشته «یا قائم آل محمّد» دیده می‌شد.

همیشه تعدادی از کاروانهای ایرانی در نزدیکی این منطقه اسکان می‌یابند و آنان که آشنایند، در نماز آنجا شرکت می‌کنند تا شیعه از غربت درآید، در سالهای قبل، همیشه وقتی رفت و آمد و حضور حجاج ایرانی به این منطقه زیاد می‌شد و گاهی خودش در حسینیّه و پسرش در محوّطه باز زیر درختان و ... نماز می‌خواندند، از طرف سعودیها برای آقای عمری محدودیّتها و فشارهایی اعمال می‌شد و به همین خاطر گاهی ایرانیان ملاحظه می‌کردند تا خیلی

ص:۵۹

شلوغ نشود و گاهی خودش یادآور می‌شد که ایرانیها کمتر بیایند، چون این تجمّع، موجب سختگیریهای بعدی می‌شود. در گذشته، گاهی تا مرز دستگیری هم پیش رفته‌اند.

شب شهادت امام جواد «ع» بود و آقای سید مرتضی القزوینی از خطبای عراقی (که اکنون در آمریکا مشغول خدمات و تبلیغات است) منبر رفت و موعظه و سخنرانی کرد. شعرهایی که از «ابوفراس هَمْدانی» و «مهیار دیلمی» و «دعبل» خواند و توضیحی که پیرامون آیه «قل لا ـ أسئلکم علیه اجراً الّا المودّة فی القربی» داد، نوعی ادّعانامه شیعه مظلوم، علیه بنی عباس و وهابیانِ طرفدار آنها بود. از رمز پنهان ماندن قبر زهرا «ع» و انگیزه دشمنی اینان در طول تاریخ با حضرت فاطمه و نقش ائمه شیعه بخصوص حضرت جواد «ع» سخنها گفت و پیرامون محاسبه خداوند نسبت به نعمتها، حسنات و سیّئات هم بحثی اخلاقی داشت، سپس روضه و دعا که همه به زبان عربی و به سبک محلّی بود و پس از منبر هم، از عموم خواسته شد که از شام متبرّک میل کنند.

نشستیم و سفره گسترده شد و مجموعه‌های بزرگِ برنج و گوشت به میان آمد و با دستها مشغول غذا خوردن شدیم، به همان سبک عشایری و قدیمی. برخی از فضلا هم از طرف برخی بعثه‌های علما آمده بودند.

دفترم را درآوردم و پیش شیخ عمری رفتم و از او خواستم که یادگاری حدیثی برایم بنویسد. او هم با دست لرزانش در آن ۸۳

ص:۶۰

سالگی چند سطری روایت برایم نوشت. ساعتی آنجا ماندیم و برگشتیم ولی حضورِ مظلومانه و غریبانه شیعیان مدینه در بین اغلبیّتِ غیر شیعه حاکم بر امور، از یاد نمی‌رود و همواره دوران ائمه شیعه را یادآور است که در شرایط دشواری دوران اموی و عباسی را سپری می‌کردند و خون دل می‌خوردند و مشعل حق را در برابر طوفانهای باطل، فروزان نگه می‌داشتند. مدینه امروز هم تکرار همان عصر است.

مال باختگان

روز شیرینی بود. امّا آخر شب، شنیدن خبرهایی درباره برخی حجاج که پول خود را گم کرده‌اند، تأسف‌آور بود. روزهای گذشته هم می‌شنیدم که مال باختگانی که دلار و ریال خود را گم کرده بودند، خود را به آب و آتش می‌زدند تا پول گمشده خود را بازیابند، ولی دستشان به جایی بند نمی‌شد. اینگونه مال‌باختن در چند سال اخیر، به شدّت افزایش یافته است. البته زائران ما هم بی‌تقصیر نیستند. با آن همه توصیه و هشدار، که پولهای غیر لازم را هنگام زیارت رفتن و بازدید از اماکن یا در مکّه هنگام طواف و ... با خود نبرید، گوش نمی‌کنند و رقمهای درشتِ گاهی چند هزار دلار آمریکایی، ریال سعودی و تومان ایرانی را راحت گم می‌کنند و پریشان برمی‌گردند.

متأسفانه نمونه‌هایی می‌شنیدیم که یک مال باخته، در مقابل کاروان تکدّی می‌کرده یا پتو و ساک و ... را فروخته است تا ریالاتی به دست

ص:۶۱

آورد، جهت خرید سوغات و امثال آن! در این «شرکت سهامی سرقت» هم مهارت و تردستیِ طرّاران و جیب برها و تیغ زنها دخیل است، هم سستی و اهمال پلیس سعودی، هم سادگی و بی‌توجّهی و غرور زائر ایرانی.

بیشتر این سرقتها و جیب‌بریها هنگام زیارت و در ازدحام جمعیّت است. شلوغی مکّه و حالت طواف نیزصحنه دیگری برای تکرار این طرّاری است. البته هوشیاری و انضباط و توجّه به توصیه‌ها و هشدارها می‌تواند تا حدّ بسیاری رقم این ضایعه را بکاهد. آنکه نتواند پول خود را نگهداری کند، چندان شگفت نیست که خودش هم گم شود، راه را گم کند و نه تنها اموالش را، بلکه افکارش و ایمانش را هم بدزدند.

مدینه امروز

یکشنبه ۱۰/ ۲/ ۷۴

حال که از این شهر می‌خواهیم برویم، بد نیست نمایی کلّی از آن ارائه کنم. به بالای بام ساختمان ۱۰ طبقه می‌روم. ابتدا سلامی به حضرت رسول «ص» و ائمه بقیع «ع» که در چشم‌اندازم قرار دارند.

به شمال مدینه می‌نگرم، رشته کوه احد خود را نشان می‌دهد. در سمت شمال، باز هم کوه سلع دیده می‌شود. در سمت جنوب، کوه عیر به چشم می‌خورد. در قسمت مغرب، کوههای کوچکی در منطقه مساجد سبعه دیده می‌شود که اینک در متن شهر واقع است.

ص:۶۲

نقشه و نما و طرّاحی شهر، مدرن شده است، خیابان کشی های اطراف، چندین پل هوایی، جاده کمربندی و بلوار، قسمتهای مختلف شهر را به هم وصل می کند. مسیر زیر گذر در محوّطه اطراف حرم نیز احداث شده که فعلًا بهره‌برداری از آن نمی‌شود. دو رشته جاده کمربندی تقریباً بصورت دایره، مدینه را دربر گرفته است. از خیابانهای مهمّ آن می‌توان اینها را نام برد: قربان، قبا، علی بن ابی طالب، اباذر، عبدالعزیز، ستّین، باب السلام، سید الشهداء (حمزه) و ...

در قسمتهای مرکزی شهر، بویژه نزدیکیهای حرم، ساختمانهای بلند و هتلهای ده- دوازده طبقه زیاد به چشم می‌خورد که بیشتر در ایام حج و عمره کاربرد دارد.

طرح توسعه حرم بسیار گسترده است. تقریباً می‌توان گفت به پایان رسیده است. افزودنِ رواقهای وسیع در سه قسمتِ شرقی، غربی و شمالی حرم، همچنین محوطه بزرگ چهار طرف مسجدالنبی برای نشستن و نماز خواندن به قیمت تخریب منطقه وسیعی از بافتِ قدیمی شهر و خانه‌ها و مغازه‌های اطراف حرم انجام گرفته است.

آنچه روزی به نام «محله بنی‌هاشم» و کوچه بنی‌هاشم معروف بود و حدّ فاصل مسجد تا بقیع را تشکیل می‌داد و یک دنیا خاطره در خود داشت و احساسها را بر می‌انگیخت، اینک وجود خارجی ندارد و همه جزء مسجد شده است. اول و آخر مسجد از نظر وسعت پیدا نیست.

به نوشته جزوات خود سعودیها که اطلاعات مربوط به توسعه حرمین شریفین را دارد: «در حال حاضر وسعت مسجد پیامبر برابر

ص:۶۳

با تمام وسعتِ مدینه در زمان حیات پیامبر «ص» است.» با وسعتی به اندازه ۳۶۱ هزار متر مربع که در ایام حج، گنجایش بیش از یک میلیون زائر را دارد، با ۱۰ مناره، به ارتفاعِ ۱۰۵ متر. سقف مسجدالنبی هم بعنوان طبقه دوّم قابل استفاده نمازگزاران است که از طریق ۱۸ پله عادی و ۶ پله برقی می‌توان به آن راه یافت.

در کنار بازارهای شیک و مدرن با وسایل لوکس و قیمتهای گران، قسمتی از بافتِ بازار گذشته هم باقی است، که اغلب، زائران از این قسمتها خرید می‌کنند. محله‌های قدیمی و مستضعف‌نشین هم در عمق شهر و در ورای آسمانخراشها کم نیست و برخی که در دخمه‌ها زندگی می‌کنند.

«تهاجم فرهنگی» در اینجاها نیز دیده می‌شود. گر چه مفتیهای سعودی به تحریم استفاده از آنتنهای دریافت از ماهواره (دیش) فتوا داده‌اند، ولی وفور این بشقابهای گیرنده تصویر بر فراز ساختمانها نشان می‌دهد که فرهنگ غربی، در عمق خانه‌های مردم هم رخنه کرده است. مغازه‌های متعدّد «ویدئو کلوپ» و کرایه دادنِ فیلمهای سینمایی بصورت نوار ویدئو و مراجعه فراوان جوانان به این مغازه‌ها نشانه دیگری از مسخ فرهنگ اسلامی در سرزمین وحی است.

نوارهای ترانه هم که از اغلب ماشین‌های سواری که نوجوانانی پشت فرمان آنها نشسته‌اند، به گوش می‌رسد.

مصرف گرایی شدید، جلوه دیگری از این فرهنگ اروپایی است.

تلویزیون به پخش آگهیهای دراز مدّت تجارتی در مورد لباسها،

ص:۶۴

غذاها، لوازم آرایشـی، وسائل برقی، دکوراسیون خانه و ... دهها از اینگونه مظاهر تجمل گرایی و راحت‌طلبی، از سوی دیگر مردم را بمباران تبلیغاتی می‌کنـد. وارد کردن اجناس خارجی و پر کردن بازار مسـلمین از اینگونه وسایل، نمود دیگری از این هجوم پـذیری است، لیکن در بعد اقتصادیِ آن. ماشینهای خارجی مدل بالا، نمود دیگری از این غربزدگی است.

بگذریم. کمی از نمای شـهر دور شدم. در گذشـته مسـجد غمامه، مسجد علی بن ابی‌طالب، ذوالنورین، عمر بن خطاب، ابوبکر و ... در وسط یک منطقه مسـکونی و تجاری بود و می‌بایست از کوچه‌ها و خیابانها گذشت تا به آنجا رسـید. امّا اینک در توسعه اطراف حرم، در محوّطه جنـوب غربی مسـجدالنبی قرار گرفته است. داخـل قبرسـتان بقیع نیز به همـانصورت قبلی، خـاکی است. دیوارهـای سنگ کاری شده و سکوهای اطرافش هیچ به داخل سرایت نکرده است. از قدیم، مدینه را شهری سبز و با نخلستانهایش می‌شناختیم. اینک در قسـمتهای جنوبی مدینه، کم و بیش باغها و نخلسـتانها و سبزی کاریهایی به چشم می‌خورد. شـهر سـنگی و سـیمانیِ مدینه، فضا را بر نخلها و خرماها تنگ کرده است.

برخی از مساجد معروف و دیدنی، مثل مسـجد قبا، ذوقبلتین و شجره، مشمول نوسازی و توسعه و فضای سبز در اطراف و تجهیز آنها به امکانات جدید شده است، ولی برخی دیگر بهصورت سالهای قبل است، مانند مسجد غمامه، فضیخ، مساجدِ سبعه، مسجد اجابه و ...

ص:۶۵

اگر روزگاری احد و قبا دو منطقه بیرون شهر بود که در یکی مزار شهدای احد و در دیگری مسجد قبا و نخستین توقّفگاه حضرت رسول «ص» در آغاز هجرت بود، اینک وسعت یافتن دامنه شهر، مدینه را به قبا و احد و مسجد شجره وصل کرده است.

شبها، روضه منوّره حضرت رسول، به دریای نوری می‌ماند که شعاعش و امواجش به هر سو فروغ گستر می‌شود. تا محوّطه وسیعی در غرب و جنوب حرم، ساختمان وجود ندارد و این به انسان امکان آن را می‌دهد که از مناطق دورتری مجموعه نورانی مسجدالنبی و قبه خضراء حضرت رسالت را ببیند.

از بازار، کوتاه گفتم. در همینجا اشاره دیگری داشته باشم. مدینه (و همچنین مکّه) شهر زیارتی است. تعدادی از کسبه اینجا یک سال انتظار می‌کشند تا موسم حج فرا رسد وصدها هزار زائر (و البته مشتری) شهر را از حضور خود بیاکنند و کالاهایشان به فروش رسد و انبارها خالی شود و گشایشی در زندگیشان فراهم آید. البته ایّام عمره هم همین بساط است، ولی موسم حج چیز دیگری است و بازار، واقعاً داغ است. از کجا که یکی از مصادیق «لیشهدوا منافع لهم» هم این نباشد؟! در روایات مربوط به حج هم نسبت به نقل اجناس و فروش کالا و مبادله جنسها و تولیدات و ... مطالبی آمده است. فرهنگ سوغات خریدن در میان مسلمانان رایج است و در ایرانیان بیشتر.

چه بسا بعضی از این اجناس در وطن هم بهتر و هم ارزانتر باشد، ولی دست خالی که نمی‌توان برگشت. بعضی هم که راه افراط می‌پیمایند

ص:۶۶

و گویی آمده‌اند برای خرید! باز هم حاشیه رفتم.

مغازه‌های قماش فروشی، پوشاک و لباسهای دوخته، لوازم برقی منزل، جواهر فروشی، اسباب بازی، وسایلصوتی و تلویزیونی،صرّافی، کفش، ساعت، نوار ترتیل و کتابفروشی، مطبوعات و لوازم التحریر و ... مشتریهای فراوانی را به خود جلب می کند.

در این میان، کم نیست مغازه‌هایی که اجناسی را با نرخ ثابت می‌فروشند. بر سر در این دکانها نوشته است «کل شئ ۵ ریال»، «کل شئ ۲ ریال»، «کل شئ ۱۰ ریال» و ... یعنی همه اجناس یک مغازه پنج یا ده ریال سعودی است. همه رقم چیز در آنها یافت می‌شود. بعضی واقعاً بنجل است که حیف پول که به آنها داده شود، بعضی چیزهای خوب هم پیدا می‌شود. مشتری بدونِ نیاز به چانه زدن، یا بیم از آنکه کلاه سرش بگذارند، آزادانه میان اجناس، سوغاتی مورد نظر را با حوصله و دقّت انتخاب می کند. اگر از قیمت اجناس در ایران بی‌خبر باشی، ممکن است خیلی راحت پولت را در چاه ویل بیندازی. معمولًا افراد مقایسه می کنند و قیمت آن را با نرخ ایران می‌سنجند و اگر می‌صرفید، می‌خرند. اغلب فروشندگانِ اینگونه مغازه‌ها، افغانی، پاکستانی و ... اند. مراکز عمده تجاری و فروشگاههای مهمّ دست خود حجازیهاست.

گروه نسبتاً مُعتنی بهی سیاهان نیز هستند و اغلب زنها ودخترها، که در حاشیه خیابانهای محلّ رفت و آمد زوّار، بساط دستفروشی پهن کرده‌اند و پیراهن، عرقچین، دمپایی، تسبیح، مسواک، روسری،

ص:۶۷

قواره‌های پارچه و ... می‌فروشند و عده‌ای هم اطراف بقیع (که در احد هم از اینها هست) به فروش پاکتهای گندم برای کبوتران حرم و بقیع می‌پردازند. چهره‌ها چنان سوخته و سیاه و اندامها چنان استخوانی و تکیده و قیافه‌ها آنچنان معصومانه و رنجدیده که خط سیاه فقر و محرومیّت دراز مدّتی را می‌توان از آن خواند؛ رقّت‌انگیز و ترحّم‌آور، که گاهی انسان دلش می‌خواهد حتی بدون خریدن جنسی به آنها کمک کند. گاهی هم مأموران ترافیک سر می‌رسند و آنها بساط را جمع کرده پا به فرار می‌گذارند و پس از ردّ شدن مأمور، باز بساط پهن می‌شود. کارشان نوعی «سدّ معبر» تلقّی می‌شود. نمی‌دانم اینها آیا از نژاد همین عربها هستند، یا مهاجرانی از کشوری دیگر که فعلًا اینجا به سر می‌برند! مثلًا از سودان و آفریقا.

سعودیها که با نگاهی بیگانه به آنها می‌نگرند و رفتاری توهین‌آمیز دارند.

وداع با مدینه

با همه این تلخیها و شرینیها و زشتیها و زیباییها، مدینه محبوب ماست، چرا که محبوب ما در آن نهفته است.

چاره‌ای جز «رفتن» نیست.

ولی ... دل کندن از «مدینه» مشکل است.

چه می‌دانیم؟ شاید دیگر هرگز توفیق بازآمدن به «دیار یار» را نداشته باشیم.

ص:۶۸

چه شبهایی که در «غربت بقیع» گریستیم.

چه روزهایی که کبوتر حرم پیامبر بودیم.

صدای «اذان» به سوی نماز و نیازمان می‌خواند.

رواقهای نورانی حرم الرسول، کهکشانی از معنویت و شوق را در سینه داشت که فروغ از «مرقد نبوی» می گرفت.

شبها همه شب، تلألؤ نور را در حریم حرم به تماشا می‌نشستیم.

و روزها همه روز، گنبد سبز روضه پیامبر دلهامان را می‌رویاند و می‌شکوفاند.

از «بقیع» چه بگوییم؟ این کانون اسرار پنهان، این مجموعه کرامتهای مدفون در خاک، این سندِ مظلومیّتِ حق، این تجسّم اشکها و درد و داغهای شیعه در طول تاریخ، این خانه غم و ماتم، این آشیانِ دلهای سوخته و پرستوهای پرشکسته.

آری ... بقیع، این بقعه مقدّس ولی بی‌سایبان، برای ما معنای دیگری داشت.

شهدای احد، مسجد قبا، ذوقبلتین، بیت الأحزانِ بی‌نشان وویران، محلّه خراب شده «بنی هاشم»، خانه فاطمه، محرابِ تهجّد، منبر و محراب پیامبر، ستون توبه و حنّانه،صُفّه و روضه، همه و همه را می گذاریم و می‌رویم. امّا دل کندن، بسی مشکل است.

روزهای اقامتمان در مدینه، ما را به تاریخصدر اسلام بُرد.

گریه‌های بقیع، رنجهای «اهل بیت» را در خاطرمان تجدید کرد.

نخلهای شکسته و خشکیده مدینه، نجواها و نیایشهای علی «ع»

ص:۶۹

را به یادمان آورد.

امّا ... چاره‌ای نیست. باید با مدینه و آثارش، مساجدش، مزارهایش، بقیع و حرمش، خداحافظی کرد و دعوت ابراهیم و خدای ابراهیم را «لبّیک» گفت.

ما می‌رویم، ولی دلمان آکنده از غمهای مدینه است.

اشکهامان امان نمی‌دهد.

آیا باز هم «مدینه» را خواهیم دید؟

ای خدا! ... ما دلبسته این آب و خاکیم. ما از اوّل هم «اهل مدینه» بوده‌ایم. دلمان گواهی می‌دهد. احساسمان با این سرزمین گره خورده است.

یا فاطمهٔالزهرا! می‌رویم، امّا دریغ که مزار پنهانت را نیافتیم.

ولی ... دل هر یک از ما مزار توست.

تو در قلب سوخته مایی.

از این پس، ما هر جا که برویم، آنجا را «مدینه» می‌بینیم.

ای مدینه ... «الوداع»! باز هم ما را بخوان، تا با اشتیاقی بیشتر به سویت بشتابیم.

«رفتم ... ولی هوای تو از دل نمی‌رود».

ما جملگی ای مدینه، بیمار توییم رفتیم، ولی عاشق دیدار توییم

هر چند تو را گران فروشند به ما باکی نبود، باز خریدار توییم

احرام بستن در مسجد شجره و عزیمت به سوی مکّه معظمه را در فصل بعد می‌خوانید.

ص:۷۰

ص:۷۱

مکّه، معبدِ عشق

اشاره

ص:۷۲

ص:۷۳

شهر خاطره‌ها

من از این شهر امید

شهر توحید که نامش «مکه» است

و غنوده است میانصدفش «کعبه» پاک،

قصه‌ها می‌دانم ...

دست در دست من اینک بگذار

تا از این شهر پر از خاطره، دیدار کنیم.

هر کجا گام نهی در این شهر

و به هر سوی که چشم اندازی

می‌شود زنده بسی خاطره‌ها در ذهنت

یادی از «ابراهیم»،

آنکه شالوده این خانه بریخت

ص:۷۴

آنکه بتهای کهن را بشکست

آنکه بر درگه دوست،

پسرش را که جوان بود، به قربانی برد

یادی از «هاجر» و اسماعیلش

مظهر سعی و خلوص

صاحب زمزمه زمزم عشق

یادی از ناله جانسوز «بلال»

که در این شهر، در آن دوره پر خوف و گزند

به «احَد» بود بلند

یادی از «غار حرا»، مهبط وحی

یادی از بعثتِ پیغمبر پاک

یادی از هجرت و از فتح بزرگ

یادی از «شعب ابی‌طالب» و آزار قریش

شهر دین، شهر خدا، شهر رسول

شهر میلاد علی «ع»

شهر نجوای حسین «ع» در عرفات

شهر قرآن و حدیث

شهر فیض و برکات! ...

و بسی خاطره از جای دگر، شخص دگر ...

*** مکّه، «جغرافی» نیست، تاریخ است.

ص:۷۵

«زمین» نیست، زمان است!

اگر عمری به هر کس لبّیک گفته‌ایم، اکنون تنها به خدا «لبّیک» می‌گوییم و آن قدر لبّیک را تکرار می‌کنیم تا لذّت بندگی و شیرینی نام خدا را در عمق جان خویش احساس کنیم.

فضا را با آهنگ «لبّیک» پر می‌کنیم، که موسیقی ملکوت است.

با بال شوق، به سوق «معشوق» پرواز می‌کنیم.

ولی ... باید «احرام» بست، که مقدّمه این هجرت به سوی خانه یار است. اضطرابِ دلها را باید با «آری» گفتن به دعوت ابراهیم و خدای ابراهیم فرونشاند. چه سعادتی! به مهمانی خدا می‌رویم.

احرام

۱۱/ ۲/ ۷۴

روز اوّل ذیحجّه، هنگام مغرب، برای احرام و عزیمت به مکّه، به «مسجد شجره» رفتیم. هنگام بیرون آمدن از مدینه، چشمهایمان همچنان دنبال گلدسته‌های حرم النبی «ص» بود، از مدینه بیرون رفتیم، امّا با دلی که به دو نیم تقسیم شده بود. نیمی را در مدینه جا گذاشتیم، نیم دیگر را، پر از اشتیاق خانه خدا، برداشته و به میقات رفتیم.

مسجد شجره، حدود ده کیلومتر بیرون مدینه است، در منطقه «آبار علی» (چاههای علی «ع»)، آنجا که حضرت امیر، برای استفاده

ص:۷۶

زائران خانه خـدا، چاههای آب حفر نمود. نام دیگر این میقات، «ذوالحلیفه» است، از معتبرترین میقاتها. میقات حضـرت رسول «ص» هم بوده است. نامگذاری این مسـجد به شجره (درخت) از آنجاست که در عصر پیامبر «ص» درختی اینجا بوده که حضرت، زیر آن احرام می‌بست. البته اکنون آثاری از آن نیست و مسـجد شـجره، مسـجدی بزرگ و زیباست. بیرون مسـجد، دوشـها و دسـتشوییهای فراوان وجود دارد که کار غسل زیارت و پوشیدن جامه احرام را آسان کرده است.

لباسـها را درآورده، دوشـی گرفته و غسل احرام کردیم وحوله‌های احرام بر کمر و بر دوش، وارد مسـجد شدیم. دسـته دسـته زائران (ایرانی و غیر ایرانی) در تکـاپو و نیـایش و نمـاز و ذکر احرام بودنـد، و چه خشوعی حاکم بود در فضای مسـجد، انسان به یاد احرام بسـتنِ پیامبر «ص» در همین جا می‌افتاد، احرام بسـتن امام مجتبی «ع» و امام حسـین «ع» و سفرهای پیاده آن حضرت از مدینه به سوی خانه خدا. امام حسین «ع» نیز در آغاز سفر کربلا، از همین جا مُحرم شد و به مکّه رفت.

احرام بسـتن، ورود به عـالم جدیـدی بود. روح، می‌بـایست با این فضا خود بگیرد و هماهنگ شود. پس از تکرار «لبّیک اللّهمّ لبّیک ...»، وقتی خواسته شد هر کس از دیگری فاصله بگیرد و لحظه‌ای خودش باشد و خدایش، احساس می‌کردی معاد برپا شده است، یا قبر و حساب و کتاب است. همین کهصورتها بر زمین قرار گرفت، بغضها

ص:۷۷

ترکیـد و اشـکها جاری شد و ناله همراهان برخاست. واقعاً هر کس خودش بود و خدایش و یادآوری اعمالش و قیامتی که در پیش است و عفو و بخشایشـی که وعده پروردگار است و خشوع و تضرّعی که اوج بندگی است و اشکی که شاهد عشق است و گریه‌ای که زبان دل است، احساس جدا شدن از دنیا و وارد شدن به برزخ، یا پا نهادن به عرصات!

راه هجرت

راه طولا‌نی مـدینه تـا مکّه، شـبانه طی شـد. همراهـان برخی خـواب بودنـد و برخی همواره گریـان و اشـک ریزان. از این راه که به «طریق‌الهجره» نیز معروف است، روزی رسول اکرم «ص» عبور کرده است، آنگـاه که از زادگـاهش مکّه، برای بسـط آیین توحیـد و بهره گرفتن از پایگاه یثرب و نجات جان مسـلمانان از شـکجنه و آزارهای قریش، کوچ کرد و هجرتش مبـدأ تاریخ مسـلمین و منشأ تحوّل عظیمی در وضع مؤمنـان به وحی و قرآن گشت و تاریـخ بشـریت ورق خورد. امّـا آیـا مسـلمانان، واقعاً در همان «خط هجرت نبوی» حرکت می‌کننـد؟ آیـا از همـان راهی می‌رونـد که پیامبرشـان رفته است؟ کاش امروز رسول خـدا در میان ما بود و هر جا که می‌رفت، در پی او می‌رفتیم و هر کجـا قـدم می‌نهـاد، گام، جای گامش می‌نهادیم و در پی فرمانش جان می‌باختیم ... ولی، سنّت و سیره او که هست! اگر واقعاً پیرویم، راه او روشن است و این محجّه بیضاء

ص:۷۸

وصراط مستقیم، رونده می‌خواهد. شگفتا که سیره و سنّت پیامبر، چه قدر در میان مدّعیان پیروی از سنّت او متروک و مهجور است. و چه قدر، راه پیامبر بی‌رونده است! ...

به نزدیکیهای مکّه رسیده بودیم.صدایصلوات، خفتگان را هم بیدار کرد. باقیمانده راه، در میان شوق و انتظار سپری شد. از «میقات خاک» به «میقات خدا» آمده بودیم. وقتی به محل سکونت کاروان رسیدیم، ساعتی به اذانصبح مانده بود. گفتیم شاید اندکی استراحت، مفید باشد تا پس ازصبحانه، با نشاط برای اعمال، به مسجدالحرام رویم.

کعبه در حصار

ورود به بیت خدا هیمنه خاصّی داشت. رواقهای زیبا، شبستانهای عظیم، گلدسته‌های بلند و آن همه تجهیزات، هیچکدام نمی‌توانست دل را از هیبت و عظمتِ خانه‌ای سنگی و ساده درصحن مسجدالحرام، بکاهد. کعبه بود که چون مغناطیس، دلها را به سوی خود می‌کشید. نمی‌دانم با برنامه یا بی برنامه، کعبه و مسجدالحرام را در حصاری از ساختمانهای بلند و هتلهای سر به فلک کشیده قرار داده‌اند، بخصوص «قصر ضیافتِ» دربار، که بدجوری سایه سنگین خود را بر مجموعه نورانی بیت اللّه انداخته و نوعی بی‌احترامی به کعبه است.

در اینجا بسیاری از حرمتها که باید پاس داشته شود، شکسته

ص:۷۹

می‌شود. مگر خود «حاجی» کم احترامی دارد؟ و مگر حرمت زائران خانه خدا، کم شکسته شده است؟

باری ... هر چه به طرف مسجدالحرام می‌آمدیم، رو به سراشیبی بود. شگفت است که انسان برای رسیدن به رفعت معنوی که در خانه خدا نهفته است، باید مرتب رو به پایین و حضیض برود.

خانه خدا چنان نیست که در قلّه یک کوه قرار گرفته باشد وصعود به آن توانسوز و طاقت فرسا و نفس گیر باشد. اطراف، همه‌اش کوه است و کعبه در گودترین نقاط قرار گرفته است. از اطراف، هر چه به سمت خانه خدا می‌آیند، چه پیاده چه با ماشین، سرازیر است. همین عامل، شتاب آفرین است تا گامها و دلها با شوق و براحتی به سوی این خانه سرازیر شود. باید رو به پایین رفت تا رو به بالا نهاد.

سراشیبی، مقدمه رفعت و والایی است.

در حریم خانه خدا، نباید ساختمانهای دیگر بلندتر از کعبه و خانه خدا بوده و اشراف بر آن داشته باشد.

قبله

اینک قدم در خانه‌ای گذاشته‌ایم که چهره دل و روی جان میلیونها مسلمان در سراسر جهان، متوجّه این کانون است. چه مرکزیّتی برای وحدت، بهتر از «قبله» و چه خانه‌ای برای مردم جز «کعبه»؟

بگذار کمی با این مغناطیس دل و جان و عشق و ایمان، بیشتر

ص: ۸۰

آشنا شویم و کعبه و تکبیر را در یک بامداد نیایش به تماشا بنشینیم:

ز دامان سیاه آسمان، تیغ سحر، سر زد

جهان از انفجار فجر، روشن شد

نسیم عطرآلود بهشتی، حلقه بر در زد

فشار پنجه شب، بر گلویصبح، پیدا بود

که از گلدسته مسجد

مؤذّن، نغمه «اللّه اکبر» زد.

شراب خواب، از جام دو چشمم ریخت

دلم در بیکران آفاق سرشار از خدا، پر زد

به سوی قبله رو کردم

نمازم جلوه راز و نیازم بود

نشان سوز و سازم بود

در آن معراج تنهایی، هزاران و هزاران چهره را دیدم

که از هر سو- ز شرق و غرب این عالم-

«جهت» را جستجو کردند.

هزاران چهره پاک، از درون خانه‌ها، محرابها، در مسجد و معبد

به آب عشق حقجویی وضو کردند

و از هر سو به سوی «قبله» رو کردند

همه با یک زبان در یک «جهت»، با خالق خود گفتگو کردند.

*** سکوت بامدادی بود

ص:۸۱

میان موجهای ساکت و بی حرف

به گوشم می‌رسید آهنگ شورانگیز و زیبای نیایشها

من از عمق سکوت سرد

طنین عاشقان را می‌شنیدم از زبانصبح.

فضا از نغمه تسبیح و تکبیر سحر خیزان دلاویز و معطّر بود

دل هستی، پر از «اللّه اکبر» بود.

من از برق نگاهم در پگاه، آن روز می‌دیدم

مسلمانان عالم را- دوانده ریشه در اعماق-

که دهها نسل، اندر راستای تنگه تاریخ،

هماره، هر کجا هر روز،

وصبح و ظهر و عصر و شام

به هنگام نیایش، چهره خود را به سوی قبله می گیرند

پس از عمری به آن «سو» روی آوردن

به سوی قبله می‌میرند.

به کانون فروغ افروز خود دلگرم و پابندند

که بیدارند و آزادند

نه با شرق و نه با غربند

نه با هر جبهه‌ای با شیوه خصمانه، هم پیمان و پیوندند.

*** و ... «قبله»، روی آوردن به این سرمایه‌های شور و الهام است

و می‌بینیم و می‌دانیم

ص:۸۲

که پیچ کوچه‌های «مکّه»، بوی پیرهن در آستین دارد:

- شفای چشم این ملّت-

و دست شهر مکّه، جام جم را در نگین دارد:

-صفای عصمت آیینه امّت-

و «کعبه»، قلب خون پالای مام میهن اسلام

و ما چون قطره‌ای خون، رهنوردی سوی این کانون

کشانِ کهکشان در دامن این آسمان، شبهای تابستان

به سوی کعبه مقصود، «راه شیریِ» تابان

و ما چون ذرّه‌ای در کهکشان، سرمست و سرگردان

و سنگ تیره در دیواره کعبه،

نشان بیعتِ «اللَّه»، با «انسان»

و ما بیعتگرانی با خدا، بنهاده بر کف، جان!

*** الا ... ای قبله! ای رمز محبّتها و وحدتها

نشانِ جاودانِ اتحاد روح ملّتها

تو کانونِ همایشگاه میلیونها دل روییده از خونی

تو مغناطیس دلهایی

وما با روح آتشناك و پاکی، کهربای کعبه را چون «کاه».

*** کنون، ای ملّت حق، ای مسلمان، وارث توحید ابراهیم!

حقیقت، رهروان تازه می‌خواهد

ص:۸۳

مسلمان! ... ای گرفته رایت خونین حق بر دوش

خطر در راه و طوفان در خروش و دشمن حق در کمین،

- کین توز، بیش از پیش-

و زخم ضربه، هم از جانب بیگانه، هم از خویش

هماورد تو تا دندان، زره پوش است

چرا بر پا نمی‌خیزی؟

«نبردی سخت در پیش است ...»

این، همان کانون و مرکزیّتی است که رسول خدا «ص» پس از هجرت به مدینه، فرمان یافت روی به مسجدالحرام نهد و این خانه مقدّس، قبله خداپسند و رسول‌پسند گردید، تا مسلمین حتی در قبله هم مستقل باشند و زخم زبان بیگانه را به خاطر عبادت به سوی «بیت المقدس» نشنوند. «(۱)» مسجدالحرام نیز مشمول طرح توسعه قرار گرفته است. البته به مرور زمان و با توسعه‌های متعدّد و ساختمان سازی جدید، آثار کهن و محلّات قدیمی از بین می‌رود و در نتیجه از یاد هم می‌رود. اینک در این منطقه، هیچ اثر و نشانی از خانه ارقم که محلّ تبلیغ رسول خدا «ص» بود و نیز خانه‌ای که رسول اللَّه با حضرت خدیجه در آن می‌زیست و خانه ابوطالب و محلّ زندگی علی «ع» و زادگاه حمزه سیدالشهداء و پایگاه حلف‌الفضول و ... که هر کدام زمانی نشانی

۱- - قد نری تقلّب وجهک فی السماء فَلَنُولینّک قبلةً ترضاها فَوَلِّ وجهک شطر المسجد الحرام ... بقره، آیه ۱۴۴.

ص:۸۴

و اثری داشته است، دیده نمی‌شود.

چه چیز خانه خدا عظیم است؟ رواقهای بزرگ و بخشهای جدید آن، یا همان کعبه مقدّس که چون نگینی درصحن مسجد، خود را نشان می‌دهد؟

کعبه، عظمت در سادگی

مسجدالحرام در توسعه جدید، بسیار بزرگ شده است. در قسمت غربی آن اضافاتی دارد. مساحت کلّ مسجد پس از گسترش، به ۳۶۱ هزار متر مربع می‌رسد که ۳۳۰ هزار زائر را در خودش جای می‌دهد. مساحت میدان دور مسجد هم ۵۹۰۰۰ متر مربع است. نور رسانی قوی به این مجموعه، توسّط دو نیروگاه انجام می‌گیرد که در دو سوی محلّ گسترش قرار دارد. مسجد، مجهّز به استودیوهای رادیو تلویزیونی، دوربین‌های پیشرفته و دستگاههای مجهّز تهویه است، شامل ۹ مناره به ارتفاع ۸۹ متر و ۱۱ راه‌پلّه و ۷ راه پلّه برقی است و با حساب کردن پشت بام مسجدالحرام که سنگفرش شده و مورد بهره‌برداری در اوقات نماز قرار می‌گیرد، سه طبقه است و اگر زیرزمینهای رواقهای جدید اطراف کعبه را هم در نظر آوریم که اغلب در روزهای جمعه به روی مردم باز می‌شود، چهار طبقه است. واقعاً کار بسیاری شده و طرح عظیمی اجرا و پیاده شده است، ولی هیچیک از اینها، عظمتِ کعبه، این خانه ساده سنگی را ندارد که در میان این مجموعه است. عظمت و شکوه کعبه در

ص:۸۵

همان سادگی آن است، و راز قداستش به حجرالأسود و فرمان خدا و معماری جبرئیل و بنّائی ابراهیم و اسماعیل و میلاد علی «ع» در درون کعبه و مدفن هاجر و اسماعیل و اولیاء بسیاری در «حِجر اسماعیل» است، عظمتش در معنویّت است، نه در سنگهای مرمر خارجی که در بخشهای توسعه یافته اینجا و حرم نبوی به کار رفته است.

قطره و دریا

طواف بر گرد خانه خدا، رمز توحید و محوریّت اللَّه در تلاشهاست. باید قطره‌ای از این سیل شد و بدون هیچ تشخّص و تمایزی هفت بار، گرد بیت اللَّه چرخید، آغاز از حجرالأسود و ختم کردن به آن. زن و مرد و پیر و جوان و باسواد و عوام و دانشمندان و شخصیّتها و افراد عادی، همه باهم و هضم شده در چرخش عظیم این گردابِ موج خیز انسانی، می‌چرخند. چه شانه‌ها که از گریه نمی‌لرزد و چه دستها که به تضرّع در پیشگاه خدای کعبه بلند نمی‌شود. طواف، نشان می‌دهد که حرکت، محور می‌خواهد و حجرالأسود هم دست خداست که با آن بیعت می‌کنیم. روح طواف، توصیف شدنی نیست. این از خود بیخود شدن را باید در جمع طائفان بود و «حسّ» کرد.

دو رکعت نماز طواف، پشت مقام ابراهیم، آنکه این خانه را به فرمان خدا پایه نهاد و پاک کرد.

ص:۸۶

سپس، سعی میانصفا و مروه، یادکردی از هاجر و ذبیح خدا که آن مادر، در پی آب برای اسماعیلش، هفت بار فاصله این دو کوه را رفت و برگشت و در پایان به اعجاز خدا چشمه از زیر پای اسماعیل جوشید.

آب کم جو، تشنگی آور به دست تا بجوشد آبت از بالا و پست

فاصله میانصفا و مروه، به رودخانه‌ای می‌ماند که سیلی از انسانها در دو سمت، در آن در رفت و آمد است و یک جریان معنوی فاصله مبدأ و مقصد را انباشته است. حرکتی که مبدأی دارد و مقصدی، رمزی از هدف و آغاز داشتن تلاش زندگی. هفت بار، شاید رمزی از هفتاد سال زندگی باشد که پیوسته در سعی است، سعی و تلاشی که از یک مبدأ والا (صفا) آغاز می‌شود، در بستری پیش می‌رود، هدف و مقصد هم رو به بالاست، مروه. و اگر سعی به بلندی منتهی نشود، ناقص و بی‌ثمر است. سعی، سمبلی و خلاصه‌ای از هفتاد سال است که در هفت شوط گنجیده است.

در سعی، گاهی مادری را می‌بینی که طفل خردسالش را در جامه احرام در آغوش دارد، یا پدری که با دو فرزند ۸ ساله و ۱۰ ساله‌اش در کنار خود و با احرام، این فاصله را در میان موج پرخروش مردم می‌پیمایند. یاد ابراهیم و اسماعیل و هاجر و امام حسین و علی اصغر و قربانگاه و کربلا می‌افتی.

اگر آن روز، این فاصله، دشتی خشک و کوهستانی داغ بود، اینک سالنی دو طبقه و دو بانده با سنگهای مرمر و سقف و پنکه

ص:۸۷

و کولر است.

اگر در کربلا، عطش حاکم بود، اینجا در هر لحظه بخواهی، آب خنک حتی در مسیر سعی در اختیار توست. هفت بار پیمودن این مسیر، کمترین کاری است که می‌توان در احیاء خاطره هاجر و اسماعیل کرد. خود مسعی هم کمتر از مطاف نیست و سعی هم به همان عمقِ طواف است. راه هم که می‌روی نام خدا بر لب داری ودعا می‌خوانی، که نشانه حرکت زندگی در بستری از نام و یاد و توجّه به خداست.

در مروه مراد، شود کامیاب دل هر کس که عاشقانه رود درصفای دوست

با تقصیر، از احرام درآمدن، ادای مرحله‌ای از مناسک است.

تمرینی است که برای احرام به سوی عرفات و منا و «حجّ تمتّع» آماده شویم، که هم اعمالش بیشتر است و هم دشوارتر و هم معنی‌دارتر.

بیرون مسجدالحرام، در ایستگاه اتوبوسها، ساختمانی سفید رنگ است که روی دربِ بسته‌اش، تابلویِ «وزارهٔ الحجّ والأوقاف، مکتبهٔ مکّه المکرّمه» به چشم می‌خورد. زادگاه رسول خدا «ص» در مکه است که در آن محلّ، کتابخانه‌ای قرار دارد. الآن خسته‌ام. باید روزی دیگر سراغش آمد و در خانه محمّد «ص»، از مادرش آمنه و پدرش عبداللّه یاد کرد. این خانه، روزی محلّ زیارت و تبرّک و دیدار حجّاج قرار می گرفت که خراب کردند و در جای آن

ص:۸۸

کتابخانه‌ای ساختند که بخشی از آن مخزن کتاب گشت و در قسمتی از آن تدریس می‌شد. الآن نیز اتاقی به نسخه‌های خطّی اختصاص یافته است.

محوّطه بیرون، مملوّ از جمعیّت است، چهره‌های گونه‌گون، ولی همه یک دل و یک ایمان. چه جاذبه‌ای در این خانه است که اینهمه دل را به سوی خود می‌کشد و چه سرّی در این بیت نهفته است؟

اینجا سرزمین دیگری نیست، دنیای دیگری است! دنیای بیرون از تارهایی که انسان معمولًا به دور خود می‌تند و بسانِ کرم ابریشم خود را در آن زندانی می‌کند.

در اینجا و در این چند روز، انسان احساس آزادی می‌کند، آزادی از بند شهوت، ستمگریها، تحقیرها، تبعیضها. در اینجا همگان یکنواختند، توانگران آنچه را که مایه تفاخر و ناز است، دور ریخته‌اند تا عدالت را لمس کنند. انسان در اینجا نه تنها دندانِ آز به حقوق دیگران تیز نمی‌کند، حتی آزارش به موری هم نمی‌رسد و آشیانِ هیچ پرنده‌ای را درهم نمی‌ریزد. اینجا «حرم» است.

زادگاه رسول اللَّه، مکّه، اینجاست.

جایگاه نزول وحی و قرآن و غار «حرا» اینجاست.

تبعیدگاه رسول گرامی و یاران وفادارش، شعب ابی‌طالب اینجاست.

و سنگریزه‌های داغ و سوزان که یادآور شکنجه‌های دردناک یاران پیامبر است و خاطرات فریادهای توحید را در دل زنده می‌کند

ص:۸۹

و ناگاه شور و حماسه در زائر خانه خدا زنده می‌شود و در می‌یابد که لازمه توحید، مبارزه با همه مظاهر شرک است.

حج، نمایشی معنوی است و زبان نمایش، «حرکت» است و شخصیّتهای اصلی: ابراهیم، هاجر و ابلیس.

وصحنه‌ها: حرم، مسجدالحرام، سعی، عرفات، مشعر، منا

و سمبلها: کعبه، زمزم،صفا، مروه، روز، شب، غروب، طلوع، بت، قربانی

و جامه و آرایش: احرام، حلق و تقصیر

و نمایشگران: فقط یک تن زائر به حج آمده

چه سناریوی شگفت و عظیمی در این حج است و هر یک از ما در گوشه‌ای از آن به اجرای نقش مشغولیم!

درس خاکساری

فروتنی و خاکساری و کبر زدایی، از درسهای عظیم این سفر و فریضه است. این درس، از همان آغاز پوشیدن جامه احرام، در گوش دل و جان خوانده می‌شود، تا طواف و سعی و هروله و حضور در عرفات و منا و مشعر و رمی جمرات و حلق موی سر و .... اگر لباسهای عادی نشان تشخّص است، اینجا دو جامه احرام، آن را از انسان می‌گیرد و همه مثل هم می‌شوند. اگر «خود محوری» نشانه تکبّر و خودبزرگ‌بینی است، اینجا خود را در «جمع» فانی ساختن و قطره‌وار به دریا پیوستن و خود را ندیدن و مطرح نکردن در کار

ص:۹۰

است و خاکی بودن و خاکی زیستن. سعی بینصفا و مروه گامی دیگر در این راه است و «هروله»، تکاندن خود از غرورها و کبرهاست.

وقتی انسان خود را در دریای خلایق «گم» می‌کند و چون قطره‌ای به این اقیانوس می‌پیوندد، در این «خود فراموشی» و «خداجویی» است که هویّت بندگی خویش را می‌یابد. درآمدن از پوسته و قشر زندگی روزمرّه، عمقِ مفهوم حیات را ترسیم می‌کند. بناست که حاجی همچو ابراهیم خلیل، در اینجا بت شکنی کند و شیطان را رجم و سنگسار کند. امّا بت او، همان «نفس» است و شیطانش همان «خود».

وقتی حجّ حاجی تمام است که توانسته باشد نفسانیّات را در «مذبح ایمان» ذبح کند و «خود» را در قربانگاه منا، زیر پا بنهد و تیغ بر حلق «نفس امّاره» بگذارد ...

راستی ... چه تعداد از این انبوه زائران خانه خدا، به عمق معارف حج و درسهای این سفر شگفت، پی برده‌اند و در عالم روحی آن به سر می‌برند؟ و چه تعداد، برخوردی سطحی و نگاههای بی‌عمق و بی‌نفوذ دارند و شکل گرایانی هستند، گریزان یا بی‌خبر از محتوا؟ ...

ما اکثر الضّجیجَ وَاقلّ الحَجیجَ!

شهیدان حرم

اولین باری نیست که هنگام عبور از کنار قبرستان ابوطالب نزدیک پل حجون، یاد شهیدان مظلوم حج خونین سال ۱۳۶۶ می‌افتم که در این محوّطه، با هجوم نیروهای سعودی به شهادت

ص:۹۱

رسیدند.

سر عاشقان باز بر دار شد دگرباره تاریخ، تکرار شد

ز لبّیک خونینصدها شهید پدیدار شد کربلایی جدید

چو نمرودیان آتش افروختند گل زخم بر سینه‌شان دوختند

چه امیدهایی که در سینه مُرد چه لبّیک‌هایی که بر لب فسرد

«(۱)» و هرگز پیام امام راحل «قدّس سرّه» که در فردای جمعه خونین مکّه، باصلابتی آمیخته به مظلومیّتصادر شد، از یادم نمی‌رود که:

«... خونی که از دل اقیانوس بزرگ ملّت ما بر سرزمین حجاز جاری شده است، زمزم هدایتی برای تشنگان سیاست اسلام ناب گردیده است که ملّتها و نسلهای آینده از آن سیراب، و ستمکاران در آن غرق و هلاک می‌شوند. و ما همه این جنایتها را به حساب آمریکا گذاشته‌ایم و به یاری خدا و در موقع مناسب، به حساب آنان خواهیم رسید و انتقام فرزندان ابراهیم را از نمرودها و شیاطین و قارونها خواهیم گرفت ...» «(۲)» آن چهارصد قربانی، که در منای عشق و مسلخ توحید، هدیه به آستان دوست شدند، بهای برائت از شیطانِ بزرگ و شرکهای مجسّم این عصر بود، تا شعار «مرگ بر آمریکا» را از مأذنه بلند برائت سر دهند و در محرابِ بی‌نیازی از شرق و غرب، قامتِ استقلال بندند.

آنان در زمزم خلوص، غسل زیارت کردند و در عرفاتِ عرفان به

۱- از قطعه« شهیدان حرم»، از نویسنده روایت انقلاب، ج ۲، ص ۱۶۳.

۲- - صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۳۵.

ص:۹۲

معرفت رسیدند و طنین تکبیرشان، دل طاغوتها را می‌لرزاند و خوابِ خوش خیالان را می‌آشفت. از این رو ابوجهل‌های عصر، کمر به قتل‌عامشان بستند و خنجر کین بر حنجرِ پاکشان نهادند و آن کبوتران سفیدپوش و روشندل و سبکبال را به خون آغشتند و بالهایشان را شکستند. چشمه زمزم، زمزمه حدیث شهادت آنان را ترنّم می‌کند. و ... پل حجون، همچنان به شهادت ایستاده است.

در قبرستان ابوطالب، که دیواری بر گرداگرد آن کشیده و تردّد به داخل را ممنوع ساخته‌اند، قبر ابوطالب، خدیجه، آمنه مادر پیامبر، عبد مناف، عبدالمطلب، هاشم و بسیاری از فرزندان ائمّه و سادات و علما مدفونند. زائران ایرانی، دسته دسته از روی پل که مُشرِف به محوّطه این قبرستان است، زیارتنامه می‌خوانند و به روح پاک آن بزرگان مدفون در «مقبرهٔالمعلّی» سلام و درود و رحمت می‌فرستند و به یاد غربت و مظلومیّتشان و رنجهای جانکاه رسول خدا و مسلمانانصدر اسلام اشک می‌ریزند.

شبهای حرم

جاذبه مسجدالحرام، قابل‌وصف نیست. نیرویی غیبی ومغناطیسی ناشناخته، انسان را به سمت کعبه می‌کشد. بویژه شبهای خانه خدا،صفای عارفانه‌تری دارد و نشستن و نگاه به کعبه، عبادت است، نگاهی که هرگز خسته و سیر نمی‌شود و هر نگاهی تازه‌تر از نگاه قبلی است.

ص:۹۳

جلسه قرائت قرآن ایرانیـان دیـدنی است. شـبها طبقه دوّم مسـجدالحرام، رو به روی نـاودان طلاـ حافظـان و قاریـان قرآن که از ایران آمده‌اند، به تلاوت، تواشیح و همخوانی می‌پردازند. این برنامه چندین سال است که جاری است. ندای قرآن در مهبط وحی، آن هم از سوی حافظـانِ قرآن از ایران، ایرانی که در تبلیغـات دشـمن، مجوس خطـاب می‌شود، غیر ایرانی‌ها را هم جـذب می‌کنـد. هر چند شرطه می‌کوشـد تا هر تجمّعی را مانع شود، ولی در مقابل قرآن‌خوانی، انـدکی خلع سـلاح می‌شود. برای خیلیها باور کردنی نیسـت که این لحن زیبا و قرائت دلنشـین، متعلّق به ایرانیان باشـد! خـدا را شـکر که به برکت خـدمت و خلوص امام راحل «ره» و جمهوری اسـلامی، این موج مقدس و نورانی قرآن سراسر میهن ما را فراگرفته است و قاریان ایرانی در مسابقات جهانی همواره رتبه می‌آورند و سبب آبروی شیعه و ایران می‌شوند.

یک جوان مصـری کنارم نشسـته بود و مکرّر شانه‌هایش لرزید و اشک در چشـمانش حلقه زد. در پایان جلسه هم که همه آن حلقه جمعیّت، رو به کعبه دعـا خواندنـد (اللّهمّ نوّر قلوبنـا بـالقرآن ...) همچنـان می‌گریست. قرآن‌خوانیِ قرّاء جوان ایرانی در کنـار کعبه، تأکید بر وفاداری به پیام و پیمان الهی است که امّت ما با این کتاب آسمانی دارند. چشمه در چشمه است و میثاق در میثاق!

فردا شب، باز دیدم که همان جوان در جمع قاریان ایران نشسته، قرآنی هم گشوده و گوش می‌دهد. پس از پایان جلسه پیش

ص:۹۴

رفتم و از حضورش در جمع ما تشکّر کردم. می‌گفت ساکن فرانسه است و نیاز خود و برخی جوانان آن دیار را به کتابها و جزوات اسلامی بیان کرد. آدرسی داده شد که با ایران مکاتبه کند. از اینگونه زمینه‌ها فراوان است و اگر نقصی است، از ماست که توانِ بهره‌گیری بهینه از این همه زمینه و شیفتگی را نداریم. در تبلیغات، واقعاً عقبیم.

وقتی پس از قرائتِ قاریان ایرانی جوان عربی سراغ قاری جانباز ایرانی می‌آید و قطعه‌ای پارچه سفید به او می‌دهد و ملتمسانه درخواست می‌کند که در این پارچه، سوره حمد بخوان و در آن فوت کن تا تبرّک شود، و خیلی خوشحال از این نکته،صحنه را ترک می‌کند، این، میزان تأثیر و نفوذ تلاوتهای ایرانیان را در دلهای دیگران نشان می‌دهد. کاش بتوانیم درخورِ این توجّه‌ها و مجذوب شدنها، تأثیرگذار باشیم.

در همان طبقه دوّم، کنار نرده رو به کعبه آمدم. مدّتی به کعبه و موج مردمی که به طواف مشغولند، نگاه کردم، این موج بی‌پایان و بی‌آرام؛ نوری که از بالا بر این دریای انسانی می‌تابد، نیمه شب حرم را روشنتر از روز ساخته است. نیرویی مرموز مرا به سوی کعبه می‌کشید. می‌خواستم به این دریا بپیوندم و در آن حلّ شوم.

از راه‌پلّه‌ها به پایین آمدم. نزدیکِصفا که آغاز سعی است، نزاعی را میان یک زن و شوهر سالخورده از سوریّه با جوانی که می‌بایست آنها را رویصندلی چرخدار، در مسیرصفا و مروه حرکت دهد دیدم. حرف بر سر نرخ این طواف بود. از یکی از آن پسران

ص:۹۵

پرسیدم مگر قیمتش چند است؟ گفت: پنجاه ریال، ولی اینها می‌خواهند بیش از ۳۵ ریال ندهند. نرخِ طواف روی تخت روان را پرسیدم، گفت: از ۸۰ ریال تا ۲۰۰ ریال، بسته به اینکه شخص تا چه اندازه کوچک و لاغر باشد، یا چاق و سنگین! دیدم اینجا هم سبکبالی به نفع است!

از محلّ سعی عبور کردم که بهصحن مسجد آیم. یکی از رؤسای کشورها که مهمان بود، با لباس احرام مشغول سعی بود، در حلقه‌ای از محافظین کلاه‌قرمز سعودی که شتابان و عرق‌ریزان، او و همراهانش را همراهی می‌کردند و در این خانه امن الهی با حفاظ امنیّتی او را حرکت می‌دادند و از پس و پیش، مواظب بودند، با لباسهای گارد و مسلّحانه!

نقطه و پرگار

از انبوه مردم گذشتم و آرام آرام، خود را حلقه طواف کنندگان نزدیک ساختم و گفتم هفت دور، طوافِ مستحب انجام دهم، به نیّت آنان که هنگام عزیمت، التماس دعا کرده بودند و یا خواسته بودند از سوی آنان طواف کنم.

زنی در حال طواف، حالش خراب شد، او را روی سکوی حجر اسماعیل نهادند و همانجا جان داد، به همین راحتی! خوشا به حالش که در طواف و در مطاف، به دیدار خدا شتافت.

صدای «خَشب، خَشب» یا «کیش، کیش» گاهی حواس را پرت

ص:۹۶

می کرد، آنها که حاجیان بیمار یا ضعیف را با تخت روان حرکت می‌دادنـد، با این هشدارها برای خود در انبوه طواف کنندگان راه باز می کردند.

اگر انسان دقیق باشـد، قـدم به قـدم حادثه و نکته است. چشـمم به ازدحامی در گوشه‌ای افتاد. یک زائر غیر ایرانی دچار ایست قلبی شده بود و بیرون از حلقه طواف، کناری گذاشـته بودند و عدّه‌ای از مأموران حرم نیز به تماشا ایسـتاده. یکی از برادران ایرانی دل به دریا زد و همه مخاطرات را به جان پـذیرفت و با تنفّس مصـنوعی، قلب از کار افتاده او را دوباره به جریان انـداخت و به اذن الهی او دوباره زنده شد. هم همسر او که شاهد مرگ شوهرش بود و هم حاضران، در میان شوق و گریه و اشک و تبسّم، اینصحنه را دیدند و به این ایرانی با شهامت و غیرت، تبریک گفتند و دعایش کردند.

بروم سـراغ طواف، هم در مطاف و هم در مسعی، مردم حالات مختلفی دارند، از «غفلت محض» گرفته تا «حضور تام»، از «شکل» تا «محتوا»، همه گونه حالت روحی در این زائران یافت می‌شود. بعضـی محکم از چادر یا احرام یکـدیگر چسبیده‌انـد که گم نشونـد و بین جمعشـان فاصـله نیفتـد، هر چنـد بـا این کار، دیگران را می‌آزارنـد، هُل می‌دهنـد و طواف دیگران و حالت روحی‌شان را به هم می‌زنند.

بعضـی‌هم یک لحظه دعا وذکر و وردشان قطع نمی‌شود، و اشـکهایشان همچنان جاری است. عارفانه و عاشـقانه و با طمأنینه و وقار، طواف می کنند، دعا می‌خوانند، تلاوت قرآن می کنند، بصورت جمعی

ص:۹۷

همخوانی دارنـد، زمزمه‌هـای دسـته جمعی‌شـان دیگران را هم تحت تـأثیر قرار می‌دهـد، روحشـان هم همراه جسـمشان دور خانه یار می‌چرخـد، بـال در بال فرشـتگان در جوار خانه حق، طواف می‌کننـد، چشم دلشان جز به چهره محبوب نیست و قلبشان را چیزی جز یاد خـدا به خود مشـغول نمی‌کنـد. متضـرّع‌اند و شـیدا. اینها توصـیف ادبی و قلمفرسایی نیست. حالات و اوصافی است که در جمع همین دریای چرخان بر گردِ کعبه می‌توان دید.

صحن مسـجدالحرام نیز همین حـالت را دارد. عـدّه‌ای بـا اسـتفاده از فرصت، نمـاز و قرآن می‌خواننـد و بـا خـدا زمزمه دارنـد، به یاد ملتمسـین دعاینـد، حاجتهایشان را در دل و بر زبان می‌آورند، دست کم آنکه به کعبه نگاه می‌کنند که نگاه به خانه خدا هم عبادت است.

عـدّه‌ای هم دور هم نشسـته‌اند و بـاهم به گپ و گعـده و وقت‌گـذرانی و نقـل خاطره و حرفهای روزمره و خریـد و بازار و غـذا و ... مشغولند.

این دو حالت و دو شیوه نیز، از همان میزان معرفت و شعور و توجّه سرچشمه می‌گیرد.

در مسـجدالنبی، رواقها و قسـمتهای مختص به نماز و زیارت خانمها از آقایان جـداست. ولی اینجا همه مخلوطند و همه باهم، چه در حـال طواف و سـعی، چه در نمـاز جماعت و تشکیلصـفوف. گاهی زن و مرد در کنار هم و در یکصف قرار دارنـد، بویژه درصـحن مسجد، والّا در رواقها باز اندکی حریم وجود دارد و دسته دسته جدا از هم می‌نشینند.

ص:۹۸

شوق حرم

شبها حضور ایرانیان در مسجدالحرام، بخصوص در قسمت رو به روی ناودان طلا- کاملًا محسوس است. زائرین ایرانی، علی‌رغم دوری راه و مشکلات رفت و آمد، می‌کوشند در نماز جماعتهای حرم شرکت داشته باشند. سازمان حج و زیارت از چند ماه قبل، هتلها را اجاره کرده است. برخی از هتلها و کاروانها انصافاً دور است. زائرانی که پیاده از محلّ خود تا خانه خدا می‌آیند. بعضی بیش از یک ساعت پیاده‌روی می‌کنند، مثل اواخر عزیزیّه. و اگر بخواهند برای هر نوبت دو یا پنج ریال سعودی بدهند، برایشان گران تمام می‌شود. برخی این گرانی را به جان می‌خرند، چون می‌خواهند به توفیق نماز در مسجدالحرام دست یابند که در آنجا هر رکعت نماز، برابر باصد هزار رکعت است. برای خدا و در راه خدا باید خرج کرد. اصلًا حج برای این است که انسان بر علاقه‌های مادی پیروز شود و در راه محبوب، از خیلی دوست داشتنیها بگذرد. به همین جهت، وقتی به مسجدالحرام می‌رسند، دیگر دل نمی‌کنند، گاهی تاصبح، در خانه خدا می‌مانند، به دعا و قرآن و زیارت و عبادت، و اگر خسته شدند، گوشه‌ای چرتی تا اذانِصبح و فریضه فجر.

«ستاد مسکن» کار و تلاش خود را می‌کند تا هتلهایی هر چه بهتر و مجهّزتر و نزدیک‌تر بگیرد، ولی هم سعودی تمایل ندارد ایرانیها در مناطق خوب و نزدیک به حرم اسکان یابند، هم رقبایی داریم که بر ما پیشی می‌گیرند. مثلًا ترکیه که امسال حدود ۲۰۰ هزار

ص:۹۹

یـا بیشتر حـاجی آورده است، یکی از این رقیبهـاست. با پول بسـیار و خیلی جلوتر از ما اقـدام به اجاره مسـکن می‌کنـد. ترکیه همین امسال، قرارداد مسـکن حجاج خود را برای سال آینـده با عربسـتان بسـته است و ده درصـد از اجاره را هم پیش‌پرداخت کرده است، ولی ما تا این حدّ نمی‌توانیم به میدان رقابت بیاییم. برادران سـتاد مسـکن، زحمات ارزنده و ابتکارات جالبی در این زمینه داشته‌اند و حسابگریهایشان سبب شده که امسال، نسبت به سالهای گذشته، مشکل کمتری داشته باشیم.

برگردیم به مسـجدالحرام و در جمع مشـتاق زائران. حضور زائران لبنان نیز چشـمگیر است، بیش از سالهای قبل. به گفته چنـد تن از خودشان، تعداد ۲۰۰۰ حاجی امسال از لبنان آمده‌اند، که نسـبت به گذشـته، افزایش خوبی را نشان می‌دهد. حضور شـیعیان لبنانی و بحرینی و کشورهای خلیج، در مدینه هم کاملًا محسوس بود، بویژه در روزهای آخر مدینه. اینجا نیز بعضـی از شـیعیان لبنان در حال طواف، شـعار «الموت لاسـرائیل» می‌گفتند. لبنانیهای شیعه حالات روحی جالبی داشتند. جمعی از آنان در حال طواف، باصدای بلند دعـای کمیـل می‌خواندنـد. و برای فرج اسـلام و نصـرت مسـلمین دعـا می‌کردنـد و از خداونـد، طول عمر آیـهٔ اللّه خـامنه‌ای را می‌خواستند.

زمزمه شـیرین آنان توجّه دیگران را هم جلب کرده بود. دیـدن اینصـحنه‌ها به انسان دلگرمی می‌دهد. کم نیسـتند کسانی که در دنیا پیرو «ولایت» اند و با مکتب علی و آل علی و سخنان و دعاهایشان

ص:۱۰۰

آشـنایند. میزان مراجعه و درخواستی که جهت تهیّه کتاب دعا و مناسک و مفاتیـح دارنـد، شاهـد ریشه دواندن فرهنگ اهل بیت در بین آنان است. کاش شـیعه از غربت و مظلومیّت درمی‌آمـد و می‌شد که مردم جهان با پیام و فرهنگ عترت رسول اللَّه «ص» آشـناتر شوند.

مغناطیس دلها

من دوباره به فکر «راز جاذبه» کعبه فرو رفتم، و اکسیری که خدا در این «بیت» نهاده است و انسان را مجذوب می‌سازد.

اگر مغناطیسی باشد که دلها را «جذب» کند،

اگر مرکزیّتی باشد که جهت‌گیریها و حرکتها را «محور» باشد،

اگر نشانه‌ای برای وحدتها و آشناییها، رمز و «کلید» باشد، همین «کعبه» است.

میلیونها دل شوریده، هر پگاه وشامگاه، به این کانون متوجّه است.

در زندگی و مرگ، هنگام خواب و بیداری، در نیایش و نماز، همه جا و همیشه «کعبه» مرکزیّت این نگاه است.

اگر جانهای ما «کاه» باشد، کعبه «کهربا» ست.

اگر دلهای ما رمیده باشد، قبله، عامل «انس» است، حرم ایمان است وصحن عبودیّت و آستانه بندگی و سقف یقین و پنجره‌ای رو به بهشت و روزنه‌ای گشوده رو به خدا و سکویی برای پرواز تا به

ص:۱۰۱

ابدیّت.

اینهاست راز و رمز قداست و جاذبه کعبه، اینهاست سرّ جذبه قبله.

مکّه، کنعانِ اهل ایمان است و کعبه، یوسفِ این دیار.

حجاز، وطن معنوی و اعتقادی هر مسلمان است و مکّه، حرا، کعبه وصفا «زادگاه» و «خاستگاه» باورهای مقدّس ماست.

کعبه، بوسه‌گاه هزاران مجنون است که در پی لیلای دیدار، رنج بادیه بر دوش کشیده و بار هجران را تحمّل کرده‌اند، تا به این «مَطاف» و «مَسعی» برسند.

«کعبه»، راهی است که گامهای پویندهصفاجویان را به مقصد معرفت و به وطن عشق می‌رساند.

کعبه، عرش زمین است و فرش آسمان.

کعبه، نگینِ حلقه چشم بصیرت است.

کعبه، مُهرصداقت آیین و سند اعتبار این مکتب است.

و ... «حجرالأسود» بر رکن این کعبه، نشان بیعت خدا با انسان است و بوسیدن و استلام و اشاره ما، تجدید بیعت با خدای فطرت‌آفرین و فطرتِ خداباور.

کعبه، دل و جان ماست، ایمان و باور ماست، کعبه همه چیز ماست، تا هست، آیینمان پابرجاست و تا هستیم، زیارت کعبه فرض الهی بر دوش ماست.

ص:۱۰۲

سمینارها

۱۳/ ۲/ ۷۴

نشانی که در دعوتنامه «مجمع التقریب» بود، مرا به اواخر خیابان عزیزیه کشانـد. گردهمایی «حـج و تقریب بین مذاهب» همه ساله از سوی ایران در ایام حـج در مکّه برگزار می‌شود. فرصتی است تا دیدارها و تبادل نظرهایی باصاحبنظرانی از کشورهای دیگر به عمل آیـد. دبیر این مجمع، حـاج آقـا واعظ زاده خراسانی با اشتیاق، چنـد سالی است که این موضوع را پی می‌گیرد. تشـکیلات بعثه مقام معظم رهبری، غیر از این سمینار، سمینارهای دیگری هم در همین ایّام دارد با نامهای «سمینار اهل بیت»، «سمینار توحید» (واحد اهل سنّت)، «سمینار برائت از مشرکین» و ...

همچنین گردهمایی‌هایی به یاد فلسطین، لبنان، عراق، افغانستان، هند، بوسنی، آذربایجان که با حضور جمعی از شخصیتهای ایرانی و غیر ایرانی، در کنار خانه خدا مسائل جهان اسلام بررسی می‌شود.

البته مشـکلات برگزاری چنین اجتماعـاتی از سوی ایران در کشوری غریب، بـا کارشـکنیها و تضـییقات و حساسـیّت نشـان دادنهای سعودیها و کمبود امکانات و مشـکلِ جا و ارتباطات و حمل و نقل، سـبب می‌شود بازدهیهای مطلوب و مورد انتظار نداشته باشد، امّا همین که برگزار کنندگان حج ابراهیمی در اندیشه وحدت و تقریب و آشنایی و ارتباط با مسلمانان دیگر و اندیشیدن و سخن گفتن درباره مشکلات مسلمین‌اند، جای تقدیر است و عمل به گوشه‌ای از

ص:۱۰۳

توصیه‌های منادی حج ابراهیمی حضرت امام خمینی «ره» و مقام معظّم رهبری است.

ماشینی که جمعی از ما را به محلّ برگزاری جلسه می‌برد، مورد تعقیب یک جیپ سعودی بود و ناشیانه با فاصله بیست متر، در طول خیابانها و در گذر از تقاطعها همراه ما بود، تا به هتل محلّ برگزاری سمینار رسیدیم.

حاضران سمینار، غیر از شخصیتهای مهمان بعثه، مسلمانانی از کشورهای هند، پاکستان، لبنان، جمهوریهای آسیای مرکزی، آفریقا، ترکیه و ... بودند. چندین سخنرانی پیرامون ضرورت وحدت و نیز بررسی عوامل بازدارنده از اتّحاد و نقشه‌های تفرقه‌افکنانه دشمنان انجام گرفت.

روز بعد، سمینار «اهل بیت» برگزار شد، با سخنرانیها و قصیده‌های پربارتر.

در گردهمایی لبنان و فلسطین هم شرکت کردم (۱۶/ ۲/ ۷۴) که علمایی از ایران و عزیزانی از لبنان و فلسطین سخنرانی کردند و شعر خواندند. در این مجمع، روحیهصفا و برادری خاصّی حاکم بر جلسه بود و عشق به شهادت و شور مبارزه در راه رهایی فلسطین در چهره برادران حزب اللّه لبنان و مقاومت اسلامی «حماس» دیده می‌شد و جلسه با یک سرود حماسی با مضمونی شهادت طلبانه بصورت جمع خوانی پایان یافت. اینگونه همایشها، هم نشانه برخورداری نهضت اسلامی و حج ابراهیمی ما از اندیشه‌های اجتماعی سیاسی

ص:۱۰۴

و فراملّیتی است، و هم افق اندیشه‌ها و عمق دلها را به هم نزدیک می‌سازد و کسب تجارب و روحیه گرفتن از یکدیگر ثمره دیگری برای این دیدارهاست.

نگاهی درون کاوانه، نشان می‌دهد که دلها بیش از آنچه به نظر می‌آید، به هم نزدیک است، اگر عوامل تفرقه‌افکن بگذارد. گاهیصحنه‌ها و برخوردهایی، نکات جالبی را از بطن جامعه حکایت می‌کند. موارد متعدّدی از جوانهای دانشجو، تاجر و ... ایرانیان را سوار می‌کردند و با احترام به مقصد می‌رساندند، در راه باصحبتهایشان همدلی خود را با ما نشان می‌دادند و گاهی حتی کرایه هم نمی‌گرفتند. این نشان چیست؟ گاهی حتی بعضی از شرطه‌های سعودی، در برخورد با ایرانیان، خود را شیعه معرفی می‌کردند و درخواستِ «تربت» می‌کردند. از این نمونه‌ها در مغازه‌دارها هم پیدا می‌شد، بویژه در مدینه. آنچه را وهابیت تبلیغ می‌کند و بر آن پای می‌فشرد، حتی گروههای زیادی از اهل سنّت، با این تفکّر مخالفند و موضع دارند. تبلیغات گسترده‌ای که بر ضد ایرانیان و شیعه می‌شود، جوّ را مسموم می‌کند، تا آنجا که گاهی شیعه را غیر مسلمان می‌پندارند و نماز خواندن بعضی از ما را در کنار بقیع، نشان مجوسی بودن ما می‌شمارند. در تبلیغاتشان می‌گویند که شیعه، مشرک است، قرآنِ جداگانه‌ای دارد، علی «ع» را برتر از پیامبر «ص» می‌داند، به تحریف قرآن معتقد است، اصحاب پیامبر را دشنام می‌دهد و ... امّا همین که منطقی با آنها بحث می‌شود،

ص:۱۰۵

نظرشان برمی‌گردد. بسیاری از معتقدات، باورها و دیدگاههای ما در کتابها و روایات خودشان موجود است. وقتی با سند و مدرک به آنان ارائه می‌شود، تسلیم‌اند. البته غیر از مسائل فکری و بحثهای نظری، برخی عملکردها و رفتارها در زمینه‌سازی برای تبلیغات سوء، مؤثّر است. اینجا هوشیاری در برخورد را می‌طلبد تا بهانه به دست آنها ندهیم. شرکت در نماز جماعتهای آنان، مهر نگذاشتن در نماز، دخیل نبستن به نرده‌های بقیع، نخواندن برخی از مرثیه‌ها و زیارتنامه‌ها و ... نمونه‌ای از مصداق‌های «تقیّه مداراتی» است که رعایتش به فتوای امام «ره» و رهبر معظم، واجب است و به ایجاد همدلی و وحدت کمک می‌کند.

روحانی کاروان

شبها در هوای نسبتاً خنک پشت‌بامها، روحانیون کاروانها با زائران جلسه می‌گذارند و احکام شرعی و قرائت نماز و مناسک حج را به آنان می‌آموزند. تشکیلات روحانیون حج و جذب و گزینش آنان از موفّق‌ترین و مؤثّرترین بازوهای دینی و سیاسی این کنگره عظیم است. مردم از روحانی کاروان حرف شنوی دارند.صحّت اعمالشان بستگی به بهره‌گیری از ارشادهای آنان دارد. در گذشته، عدّه‌ای از علما بصورت پیوسته و بی‌چون و چرا روحانی کاروان می‌شدند. امّا در سالهای پس از انقلاب، روال مطلوبتری در کار است، امتحان به عمل می‌آید، گزینش جدید در کار است، میدان

ص:۱۰۶

برای ورود افراد شایسته باز است، اگر احیاناً کسانی فاقدصلاحیت اخلاقی یا علمی یا توان اداره اعمال زائران باشند، یا سنّ و سال بالا، آنان را ناتوان کرده باشد، افراد جوانتر و شایسته‌تر جایگزین می‌شوند. پس از آنکه رژیم سعودی میزان شرکت ایرانیان را در حج به نصف کاهش داد، روحانیون هم به نوبت، یک سال در میان مشرّف می‌شوند.

کاروانهای بیش ازصد و بیست نفر، به اقتضای نیاز، علاوه بر روحانی، «مُعین» هم دارد، که به روحانی کاروان کمک می‌کند. معین شدن، مقدمه‌ای برای روحانی شدن برای کاروان است. خدمت و تلاش و زحمتی را که روحانیون متحمّل می‌شوند، بخصوص نسبت به زائران سالمند و بیسواد و بویژه در اوج اعمال حج و طواف و نماز و رمی جمرات در منا و ... ستودنی است. در مدینه هم کاروانیان را در رفتن به اماکن مقدس و مساجد سبعه و بقیع، راهنمایی و ارشاد می‌کنند.

دیدگاههای مسؤولان حج و بعثه، از طریق اینان به زائرین انتقال داده می‌شود و کلامشان در شرکت در دعای کمیل، حضور در نمازهای اهل سنّت، حضور در مراسم برائت یا هر تجمّع دیگر مؤثّر است. البته در میان این تعدادِ نزدیک به ۷۵۰ روحانی و معین، به ندرت مواردی هم یافت می‌شود که سوز و شور و تعهّد کافی را ندارند و برخی حرمت لباس را پاس نمی‌دارند، یا با نظام، هماهنگی کامل ندارند، امّا این از اعتبار و ارزش کار این مجموعه حسّاس

ص:۱۰۷

نمی‌کاهد؛ چرا که مسؤول ادایصحیح حجّ زائرانند و مراقب اجرای اعمال، بر اساس فتوای مراجع تقلیدند.

مسأله تعدّد مراجع و اختلاف فتوا، یکی از مشکلات روحانیون کاروانها در بیان احکام و مناسک حج است. در گذشته، نظر امام خمینی «ره» و احیاناً یکی دوتای دیگر از مراجع معروف گفته می‌شد.

مردم نیز اغلب مقلّد یکی از آن دو سه نفر بودند. امروز، پس از سپری شدن دوران مراجع کهنسال که به رحمت ایزدی پیوسته‌اند، مراجع نسبتاً جوانتر رساله و فتوا دارند و تعدادشان هم کم نیست و در کاروانها هم اغلب آنان مقلّد دارند و تسلّط روحانی به فتوای همه علما و همه موارد اختلاف در مسائل حج، کاری بسیار دشوار است. این مسأله، هم کار بعثه را دشوار کرده است، هم کار روحانیون را و هم موجب پدید آمدن بعثه‌های متعدّد شده است. هضم آن نیز برای آنان که با بافت حوزه‌ها و تشکیلات روحانیون آشنا نیستند، دشوار است.

آیا راهی نیست که نظر واحدی در حجّ، مورد تبعیّت قرار گیرد؟

چه بسا یک برنامه کامپیوتری لازم باشد که همه مسائل حج و موارد اختلافی را مطابق با رأی همه علما و مراجع متوفّی و موجود داشته باشد و در اسرع وقت، هر سؤالی را پاسخ دهد. یکی از دوستان، جدولی تنظیم کرده و تعدادی از مهمترین موارد اختلافی را بر اساس فتوای هفت هشت نفر از مراجع فعلی در آن گنجانده بود. ولی کاری عظیمتر و دقیقتر لازم است، یا یک «فکر اساسی»!

مگر یک روحانی،

ص:۱۰۸

چنـد مناسک حـج می‌توانـد در ساک خود به حـج آورد؟ بعلاوه، هماهنگ ساختنِ عملیات وسیع حجّ با اختلاف فتواهایی که کار زوّار را مثلًا در مسأله احرام، وقوف، قربانی، حرکت در ماشینهای مسقّف یا مکشّف، ناهمگون می‌سازد، از مشکلات اجرایی دیگر است.

از کارهـای دیگر روحـانیون، تبلیغ افتخاری در برخی اماکن است که اگر بر عملکرد و رفتار حجّاج ایرانی کنترلی نباشـد، مسأله‌ساز می‌گردد، مثلًا در کنار بقیع. فعلًا الحمـدللّه درِ بقیع روزی دو نوبت باز می‌شود. اگر نوع مصیبتها و عزاداریها در داخل یا خارج بقیع به نحوی باشـد که سعودیها بهانه پیـدا کنند و آن را ببندند، یک امتیاز خوب از دست می‌رود. و نمونه‌هایی از این دست. روحانیون طبق نوبت و شیفت‌بندی، ساعاتی را در اینگونه اماکن حضور می‌یابند و به تذکّر می‌پردازند. و از زوّار ایرانی می‌خواهند از حرکات و اعمالی که موجب وهن شیعه، یا بـدبینی دیگران به حجّاج کشور ما می‌شود بپرهیزنـد، تا بهانه‌ای به دست دیگران ندهند و جلوی تبلیغات سوء گرفته شود. خوشبختانه این برنامه آثار و نتایج خوبی داشته است.

برای روحـانیون هم در مکه و مـدینه، جلسـات منطقه‌ای گذاشـته می‌شود و رابطین بعثه و روحـانیون، در این جلسات، حضور یافته و هماهنگیهای لازم و پیام رسانی و تصـمیمات جدیـد را عهـده‌دار می‌شود. بخشِ «رابطین روحانی» نیز در حـدّ خود، سـهم مؤثری در دلگرمی روحانیون به خدمتگزاری و اهتمامشان به انجام وظایف محوّله دارد. وقتی گزارش خلافی هم به بعثه برسد، مورد خاص را

ص:۱۰۹

احضار کرده، موضوع را بررسی می‌کنند. اینها در سالم‌سازی کار روحانیون در تشکیلات حج، بسیار مفید به نظر می‌رسد.

خبرنامه زائر

از ویژگیهای حج ایران، تهیه و توزیع نشریه خبری در کاروانها و بخشهای ستادی و اجرایی است. به لحاظ دور بودن ایرانیان از اخبار و در دسترس نبودن رسانه‌های خبری و عربی بودن مطبوعات، در این ایام علاقه به خبر بیشتر می‌شود. روند تهیّه خبرنامه نیز رو به تکامل بوده است. در ایّامی که خبرنامه نیست، بازار شایعات داغ می‌شود. آنچه در سالهای اخیر به نام «زائر» چاپ می‌شد، بخشهای متنوّعی داشت که هم اخبار داخل و خارج ایران، هم گزارشهایی از قضایای حج و دیدارها، گفتگوها، جلسات و سمینارها و هم اطلاعاتی پیرامون اماکن مکه و مدینه و هم مقالاتِ اخلاقی، تربیتی و اسرار حج و ... را شامل می‌شد. تهیّه و توزیع نشریه نیز بصورت پنهانی و غیر رسمی انجام می‌گرفت. معمولًا در کاروانها، هم در اختیار روحانی کاروان و مدیر و بازرس بود، هم نسخه‌ای را به دیوار نصب می‌کردند تا دیگران هم بخوانند. گاهی تعدادصفحاتش تا ۲۸صفحه هم رسیده است. این نشریه، عامل نوعی ارتباط هماهنگ فکری با زائرین و دست‌اندرکاران است. بویژه برای آنان که چیزی برای مطالعه در دست ندارند، خبرنامه دلنشین‌تر است.

امسال این نشریه در مدینه ۸ شماره و با نام «پیام» درآمد

ص:۱۱۰

و توزیع شـد. اینـک ادامه آن در مکّه با همان نام قبلی «زائر» منتشـر می گردد. در پی تقاضای سازمان حـج ایران و بعثه و پیگیریهای مکرّر، سـرانجام مقامات سـعودی مجوّز رسـمی برای نشـریه دادند، با این شرایط که به زبان فارسی و مخصوص خود ایرانیان باشد و تذکرات مربوط به حج و مناسک و راهنماییهای لازم برای حجاج ایرانی را داشته باشد.

نشـریّه میـان زوّار ایرانی، بخصوص علاقه‌منـدان به مسائـل فرهنگی و مبـاحث معنوی حـجّ و اهـل مطالعه جایگاه خوبی دارد و نوعی تغـذیه فکری و روحی برای مهمانـان خـانه خـداست. ایـن هـم از امتیـازات دیگر حـج ایرانیـان است. دست تهیّه کننـدگان و تـوزیع کنندگان درد نکند. در کویر بی‌خبری، همین مقدار هم کلّی رفع عطش می کند!

زائران دیگر کشورهـا، به خـاطرِ نداشـتن چنین برنـامه فرهنگی و تبلیغی، بیشـتر مـورد بمبـاران تبلیغی رسانه‌هـا، وعّـاظ، مطبوعـات و جزواتِ وهابیـان حاکم بر حرمین شـریفین قرار می گیرنـد. البته اگر محـدودیّتهای گوناگون نبود، عرصه برای کار فرهنگی و تبلیغی، خیلی بیش از اینها بود. چه بسا بازرسین کاروانها که در طول مسیر، مورد تفتیش پلیس عربستان قرار می گیرند و چه بسا ایرانیانی که در بقیع، مسـجد پیـامبر، مسـجدالحرام و امـاکن مقـدّس دیگر، به خاطر توزیع نقشه بقیع، یا توضـیح برای زائران غیر ایرانی یا بحث و گفتگو و حتی دیدار و برخورد با یک غیر ایرانی، مورد تعرّض قرار می گیرند و گاهی

ص:۱۱۱

بـــازداشت می‌شونـــد و بـــه اداره امر بـــه معروف و نهی از منکر (در واقـع نهی از معروف) برده می‌شونـــد و پس از بازجوییهـــا و انگشت‌نگاری و گرفتن تعهّد کتبی نسبت به عدم تکرار اینگونه خلافها! آزادشان می کنند.

اینـان، حتی تـاب شـنیدن پاسـخ از سوی یـک روحـانی یـا زبان‌دان ایرانی را نسـبت به تبلیغات سوء و تفرقه‌افکنیها و شـبهه‌آفرینیهای خودشان ندارند و تنها یکجانبه تریبون تبلیغ را در دست گرفته‌اند. با این حساب، توقّع اینکه مجال نشـر دعوت حقّه وصدور انقلاب، بدون زحمت فراهم باشد، واقعگرایانه نیست و شیوه‌های خاصّی را در رساندن پیام، بر ما تحمیل می کند.

مراسم برائت

این مراسمِ «برائت از مشـرکین» هم برای خودش چیزی شـده است. روح امـام امت شاد، که فرمود: حـج بی‌برائت حـج نیست. او که منادی این مراسم دشمن‌شـکن بود، در برگزاری این مراسم چیزی می‌دید که خیلی‌ها نمی‌دیدند و نمی‌بینند. حجّ خونین سال ۶۶ که در پی راهپیمـایی برائـت پیش آمـد و چهارصـد زائر ایرانی به شـهادت رسـیدند، سه سـال ایران را از دیـدار حرمین شـریفین محروم ساخت.

پس از ارتحال حضـرت امام «قـدّس سـرّه» همان خطّ از سوی ولیّ امر مسـلمین تعقیب شـد و در سالهای بعـد درصورت محدودتری برگزار شد. سال ۷۲ با ایجاد حلقه محاصره کامل در منطقه وسیعی همه

ص:۱۱۲

راههای منتهی به میـدان معابـده را بسـتند و عملًا مانع برگزاری شدند. در نتیجه حجاج ایرانی، مراسم برائت را در «منا» و زیر خیمه‌ها برگزار کردند. سال ۷۳ که شرایط دشوارتری پیش آوردند، با موافقت مقام معظم رهبری، لغو مراسم اعلام شد.

و امّـا امسال (۱۳۷۴)، گذشـته ازصـحبتهای مکرّری که بین مسؤولان ایران و عربسـتان انجام شـده است، آنان اصـرار بر جلوگیری از مراسم دارنـد و حجـاج ایرانی در پی برگزاری آننـد. روز شـشم ذیحجّه، روز برائت است. از آغاز شـروع حـج، همواره در رسانه‌ها، مصاحبه‌هـا، سـرمقاله‌ها و اظهار نظرهای سـعودیها، از راهپیمایی برائت بعنوانِ عملی غیر شـرعی و منافی با حـج و مخالف اسـلام یاد می‌شود.

عـدّه‌ای هم از موضع ایران در این قضـیّه آگاهنـد و می‌داننـد که ایرانیـان آن را از واجبات سیاسـی حـج خود می‌شـمارند. اهالی این کشور، در حرفهایشان از این مراسم بعنوان چیز جا افتاده یاد می‌کنند و از ایرانیها می‌پرسـند. از حجاج کشورهای دیگر هم همچنین. مفتیان این کشور، به حرمت آن فتوا می‌دهنـد و برگزاری آن را نوعی بـدعت و شـرکت کننـدگان در راهپیمایی‌ها را مرتدّ می‌دانند. «بن‌باز» گفته است که برائت از مشـرکین مخصوص زمان پیامبر بود، اکنون که در مکّه، مشرکی وجود ندارد! این، میزان درک او از توحید و شرک است.

امام خمینی «ره» هم فرموده بود:

«اعلان برائت مرحله اوّل مبارزه و ادامه آن مراحل دیگر وظیفه ماست و در هر عصـر و زمانی جلوه‌ها و شیوه‌ها و برنامه‌هایی متناسب خود را

ص:۱۱۳

می‌طلبد و باید دید که در عصری همانند امروز که سران کفر و شرک، همه موجودیّت توحید را به خطر انداخته‌اند و تمامی مظاهر ملّی و فرهنگی و دینی و سیاسی ملّتها را بازیچه هوسها و شهوتها نموده‌اند، چه باید کرد؟ آیا باید در خانه‌ها نشست و با تحلیلهای غلط و اهانت به مقام و منزلت انسانها و القاء روحیه ناتوانی و عجز در مسلمانان، عملًا شیطان و شیطان زادگان را تحمل کرد و جامعه را از وصول بر خلوص که غایت کمال و نهایت آمال است منع کرد و تصوّر نمود که مبارزه انبیاء با بُت و بت‌پرستها منحصر به سنگ و چوبهای بی‌جان بوده است و نعوذ باللَّه پیامبرانی همچون ابراهیم در شکستن بتها پیشقدم و امّا در مصاف با ستمگران،صحنه مبارزه را ترک کرده‌اند؟

و حال آنکه تمام بت‌شکنیها و مبارزات و جنگهای حضرت ابراهیم با نمرودیان و ماه و خورشید و ستاره پرستان مقدمه یک هجرت بزرگ و همه آن هجرتها و تحمل سختیها و سکونت در وادی «غیر ذی زرع» و ساختن بیت و فدیه اسماعیل، مقدمه بعثت و رسالتی است که در آن، ختم پیام آوران سخن اولین و آخرین بانیان و مؤسّسان کعبه را تکرار می‌کند و رسالت ابدیِ خود را با کلام ابدیِ «انّنی بریءٌ ممّا تشرکون» ابلاغ می‌نماید، که اگر غیر از این تحلیل و تفسیری ارائه دهیم، اصلًا در زمان معاصر، بت و بت پرستی وجود ندارد، و راستی کدام انسان عاقلی است که بت پرستی جدید و مدرن را در شکلها و افسونها و ترفندهای ویژه خود نشناخته باشد و از سلطه‌ای که بتخانه‌هایی چون کاخ سیاه بر ممالک اسلامی و خون و ناموس مسلمین و جهان سوّم پیدا کرده‌اند، خبر نداشته باشد!» «(۱)»

۱- – صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۱۲ از پیام حج خطاب به زائران بیت اللَّه الحرام ۶/ ۵/ ۶۶.

ص:۱۱۴

و این پیام جاودانه و روح جوانِ آن پیرِ جوانان، هنوز موج آفرین و الهام بخش است. این را وقتی با بافته‌های مفتیهای وابسته مقایسه می‌کنیم، بوضوح می‌بینیم که یکی برخاسته از اسلام ناب محمدی «ص» است، و دیگری ریشه در اسلام آمریکایی دارد!

در سالهای اخیر، با آوردن نیروهای گارد ویژه و نفربرهای زرهی و مستقر کردن تانگ در منطقه و بستن راه و کنترل عبور و مرور و محاصره بعثه و ... سعی کرده‌اند مانع از تجمع ایرانیان در محلّ برگزاری مراسم شوند. امسال هم از روز چهارم ذیحجّه، نفربرهای زرهی و سربازان را، در بخشهایی از میدان معابده مستقر کرده‌اند.

قرائن نشان می‌دهد که نخواهند گذاشت مراسم برگزار شود.

حجهْالاسلام و المسلمین ری شهری، نماینده ولی امر مسلمین و سرپرست حجاج ایرانی، روز ۵ ذیحجه ضمن اطلاعیّه‌ای که مشتمل بر فلسفه برگزاری این مراسم و جوهره حجّ ابراهیمی بود، عدم برگزاری مراسم را در مکه و عمل به این وظیفه را در منا یا عرفات، اعلام کردند. در بخشی از این پیام آمده است:

«... با کمال تأسّف مقامات دولت عربستان سعودی به رغم توافقنامه سال ۷۰ به جای همکاری در انجام باشکوه این سنّت بزرگ پیامبر «ص» که وظیفه هر مسلمانی است، با بهصحنه آوردن نیروهای نظامی و امنیّتی در ممانعت از برگزاری مراسم برائت از مشرکین اصرار می‌ورزند، لذا به منظور حفظ قداست حرم و جلوگیری از هتک حرمت آن توسّط نیروهای آنان این مراسم در روز ششم ذی‌الحجه در مکه

ص:۱۱۵

مکرّمه برگزار نخواهد شد و به خواست خدا در عرفات یا منا به تکلیف الهی خود عمل خواهیم کرد ...»

خلاصه در این ایام، نیروهای سعودی حسابی در زحمت‌اند و با دوربین‌هایی که از جهات مختلف، «بعثه» را کنترل می‌کنند، یا نفربری که لوله تیربار خود را مستقیماً رو به ساختمان بعثه گرفته است، و تعقیب و مراقبتهایی که نسبت به تردّد روحانیون و زوّار و مسؤولین حج دارند و با سمپاشیهایی که در سخنرانیها و مطبوعاتشان علیه برنامه‌های مخالف با شؤون حج! دارند، بی‌جهت خود را گرفتار کرده‌اند و با این حساب، این حالت فوق‌العاده را تا پایان مراسم ایّام تشریق خواهند داشت.

درصفحه نخست روزنامه «عکاظ» روز ۶ ذیحجّه سخنرانی رئیس «مجلس اعلای قضا» را که سراسر توهین به ایران است، با تیتری درشت چاپ کرده‌اند و این عکس‌العمل پخش سخنان و اظهارات یکی از شخصیتهای سعودی است که در خارج از کشور به سر می‌برد و در حمایت از مراسم برائت و افشاگری علیه حکام حجاز، سخن گفته است. در تیترصفحه اول آمده است: «منادیان راهپیماییها می‌خواهند همچنانکه دنیای ایران را خراب کردند، حج را هم به فساد بکشند» و در سوتیتر همانصفحه نوشته است: «راهپیمایی برائت بدعتی زشت و گمراهی آشکاری است و خمینی و یارانش همه نوع بلا و خرابی را برای ایران به بار آورده‌اند».

در این روزها، روزنامه‌ای نیست که علیه مراسم برائت از

ص:۱۱۶

مشرکین، مقاله و سرمقاله‌ای نداشته باشد. ترجیع‌بند سخنرانیهایشان در مساجد، اثباتِ مشرک بودنِ هر کسی است که غیر خدا را می‌خواند و به زیارت قبور می‌رود و به اموات متوسّل می‌شود و برای برآمدن حاجات، از مردگان استمداد و شفاعت می‌طلبد. روشن است که مقصودشان پیروان اسلام ناب محمدی و شیعیان خالص علوی است.

در آینه رفتار

درباره اجرای برائت، بعداً سخن خواهم گفت. فعلًا ببینیم ما تا چه حدّ در دستیابی به هدفهای حج، بخصوص از بُعد اجتماعی و سیاسی و تأثیرگذاری بین‌المللی و تأثیر پذیری تربیتی از معنویّات حج موفق بوده‌ایم؟

چاره‌ای نیست، جز آنکه باهم، لحظاتی پای تابلوهای زشت و زیبای رفتارهای خودمان به تماشا بایستیم. قصد موعظه و اندرز ندارم. ولی روزی چندبار انسان به خاطر نوع رفتارها، غمگین و خوشحال می‌شود و این تلخ و شیرین، پیوسته در کام انسان در تغییر است. بعضی شؤون زائر ایرانی را رعایت نمی‌کنند، همراه خود پسته و زعفران و پتو و انگشتر می‌آورند و تجارتِ سبک و وهن‌آور خود را از همان لحظه ورود، در فرودگاه جدّه آغاز می‌کنند و با عربها وارد معامله می‌شوند و این حرکتِ ناخوشایند، تا مدینه و زیر پل نزدیک مسجد بلال و تا خیابان عزیزیّه در مکّه و ... امتداد می‌یابد.

برخی ساعتهای متوالی در بازارها و مغازه‌ها پرسه می‌زنند، قیمت

ص:۱۱۷

می کننـد، بـا فروشـندگان چـک و چـانه می‌زننـد، بخصـوص برخی خانمهـای ایرانی که بی‌ملاحظه و بی‌پروا هنگـام نمـاز، که رود خروشـانِ مردم به سوی مسـجد پیـامبر یـا خانه خـدا در حرکت است، بر خلاف جریان رود حرکت می کننـد و با دستی پر از اجناس خریـده شـده یـا توپهـای پـارچه بر دوش،صـحنه نمـاز و حرم را به طرف هتلهای خود ترک می کننـد. گاهی وقت نماز که دکانـدار می‌خواهـد مغازه را ببنـدد و به نماز برود، حاجی ایرانی را به زور از مغازه بیرون می کند و ... بیش از این را توضـیح نمی‌دهم. کاش برادرانی کـه بـا زیر شـلواری بیرون می‌آینـد و خـواهرانی که بـا چادرهـای گلـدار و نـازک به خریـد می‌رونـد، می‌دانسـتند که اینها مصـادیقی از همـان انگشت‌نمـا شـدنهای وهن‌آور است. پیشتر نیز گفتم که برخی رفتارهـا بهانه به دست دیگران می‌دهـد تا بر ضـدّ ایرانیهـا تبلیغـات سـوء کننـد، یـا بـا ایرانیهـا و پـول ایران، برخـوردی تـوهین آمیز و از روی تحقیر داشـته باشـند. البته بعضـی‌شان هم بدسرشت و کین‌توزند و حتی بدون بهانه و زمینه، رفتار ناپسند دارند.

کاش برخی از هموطنان عزّت شـیعه و ایران را هـدر ندهند. کاش بعضـی از افراد بی‌توجّه که همراه خود مواد مخدّر می‌آورند (البته برای مصـرف شخصـی!) و بـا فـاش شـدن آن، حیـثیت ایرانی لکّه‌دار می‌شـود، به زشـتی کـار خـود واقف شونـد. کـاش بـا پرهیز از بگومگوهـا و جرّ و بحثهـای بیهـوده بـا هم‌اتـاقی خـود و چـانه زدنهـای سـبک بـا مغـازه‌داران، حرمتِ زائرانِ کشور انقلابی ایران را نگهدارند و چهره

ص:۱۱۸

زیبای حج را با برخی حرکات ناپسند، زشت نسازند. البته اینان در مجموعه حجاج ایرانی اندکند و انگشت‌شمار، که کاش همین هم نبود.

و گرنه صفحه دیگر، روشن است و مایه افتخار. «عیب میْ جمله بگفتی، هنرش نیز بگوی».

کسانی با وقار و ادب، عاشقانه به حرم مشرّف می‌شوند. حال معنوی زیارتشان و اشکهای شوق و سوزشان غبطه‌آور است. با زائران کشورهای دیگر، بابصحبت و دوستی و تبادل نظر را می‌گشایند، در مسجدالنبی و مسجدالحرام، به زیارت و عبادت و تلاوت و نماز مشغول می‌شوند، مقیّدند که نمازهایشان را، آن هم به جماعت در حرم رسول و خانه خدا بخوانند. یک ختم قرآن در مدینه دارند و یک ختم در مکّه. اهل مطالعه‌اند. از احکام و مناسک، از اسرار و سازندگیهای حج و زیارت، از تاریخ اسلام و پیشینه و تاریخچه اماکن می‌پرسند، در کاروان، واقعاً ایثارگرانه خدمت می‌کنند و با مهمانان خانه خدا رفتار متواضعانه دارند، مسأله دانند، روح همکاری و تلاش جمعی دارند، هوای ضعیف‌ترها و ناشیها و مبتدی‌ها را دارند، می‌کوشند خدا را از خود راضی کنند و توبه را وسیله آن می‌دانند، حتی از میوه و غذا و استراحت، براحتی می‌گذرند تا از فرصت محدود اقامت در حرمین شریفین، بیشترین بهره معنوی را ببرند، چون می‌دانند شاید دیگر هرگز این توفیق، فراهم نشود. اگر آن گروهِ تلخی آفرین، به فروش تسبیح و انگشتر می‌پرداختند، اینان همراه خود، انگشترها و تسبیحهایی می‌آورند و در

ص:۱۱۹

برخورد با حجاج غیر ایرانی بعنوان یادگاری می‌دهند و دلی را به تصرّف خویش درمی‌آورند و به ایران و انقلاب اسلامی خوشبین می‌سازند. خودم دیدم کسانی را که با دادنِ اسکناسهای پانصد تومانی و هزار تومانی که عکس حضرت امام «ره» را داشت، یا تمبرهایی را که نقش آن اشغال لانه جاسوسی آمریکا در ایران یا انتفاضه فلسطین یا خالد اسلامبولی یا هفته وحدت یا دفاع مقدّس بود، هدیه داده، مسلمانان کشورهای دیگر را جذب می‌کردند. خدا خیرشان دهد. اینها، با اینصفا و خلوص و ایثارشان، عملًا مبلّغ اسلام ناب و آرمانهای امام امّت و پیام‌رسان خون شهدا و انقلاب اسلامی ایرانند، مایه عزّت و آبروی پیروان اهل بیت‌اند. شیرینی اینصحنه‌ها، تلخی آن حرکات سبک را می‌زداید. ولی ... آیا نمی‌شود این سفر، همه‌اش شیرین و زیبا باشد و آبرو بیافریند؟ ... چرا، می‌شود!

از «هست» تا «باید»

این، نسبت به بعد داخلی وخودی حج وتأثیر آن و قوّت و ضعف رفتارها، بُعد سیاسی و بین‌المللی حج نیز، قابل توجّه و دقت است. آرمانهای والای «حج ابراهیمی»، قابل تحقّق در این سفر است، ولی برنامه‌ریزی و استفاده خوب و بجا از زائران و نیروهای اجرایی لازم است. آیا هر کس در هر جا که شایسته است، به کار گرفته می‌شود؟

آیا به میزان مخارجی که انجام می‌گیرد، ثمره به دست می‌آید؟ آیا

ص:۱۲۰

همه عوامل و دست اندرکاران، آگاهی، دلسوزی و تعهّد لازم را دارند؟ آیا همه زائران، کنگره بودنِ حج و بعد سیاسی آن را پذیرفته‌اند تا در طول سفر، از راه ارتباط با مسلمانان دیگر به همدلی و همراهی برسند؟ آیا خود زائران ما به اندازه کافی توجیه شده‌اند تا در برخوردها، دیگران را هم توجیه کنند؟ آیا به شکل کار بیشتر اهمیّت می‌دهیم یا به جوهره عمل و محتوای کار؟ چه اندازه توانسته‌ایم فرهنگ انقلاب و تفکّر نابِ شیعی و اندیشه‌های امام امّت را به دیگران منتقل کنیم؟ آیا به اندازه لازم، کار فرهنگی و فکری روی خود زائران انجام می گیرد تا به دعوت دیگر ملّیتها و مذاهب و مکاتب بپردازیم؟

امید است پاسخ این سؤالها مثبت باشد و اگر نیست، در آینده نزدیک تحقّق یابد.

البته قشری که زائران ما را تشکیل می‌دهد، درصد بالایی روستایی، بیسواد و سالخورده‌اند. چاره‌ای هم نیست، چون فریضه دینی‌شان را انجام می‌دهند و نمی‌توان آنان را با افراد جوان، تحصیلکرده، پرشور و با انگیزه‌های انقلابی جایگزین کرد. امّا در همین کاروانها و در میان همین مجموعه از زائران، افراد زیادی هم وجود دارند که می‌خواهند از حج، دریافت بیشتر و اسرار عمیقتر به دست آورند. جلساتِ آموزشی حجاج، برنامه‌های رسانه‌های گروهی، نشریّات و جزوات و ... تا چه اندازه توانِ تغذیه فکری آنان را دارد؟

ص:۱۲۱

درباره مسلمانان دیگر، این را هم بیفزایم که ما به چه دلخوش و از چه راضی هستیم؟ همین که یک آفریقایی یا پاکستانی یا زائر اندونزیایی یا مسلمان مصری در برخورد با ما گفت: «ایران، خیلی خوب! خمینی! ...» کافی است؟صرف اظهارات عاشقانه نسبت به انقلاب و ایران نباید ما را خرسند سازد. آنها عطش دارند که هر چه بیشتر از ایران و انقلاب ما بدانند. همین که وقتی از زبان ما می‌شنوند که ایرانی هستیم و چهره‌شان می‌شکفد و اظهار محبّتِ بیشتر می‌کنند نباید ما را قانع سازد! در پی اینگونه برخوردها تا چه حدّ می‌توانیم به زبان خودشان با آنان حرف بزنیم و اطلاعات بدهیم و عطش آنان را سیراب کنیم؟

آنان می‌خواهند بدانند که چه شد ما انقلاب کردیم؟ چگونه پیروز شدیم؟ تفکّر ما در نهضت چه بود و طرح ما برای نظام چیست؟ حتی اگر بتوانیم به آنان منتقل کنیم که «وحدت امّت» و «رهبری امام» ما را پیروز کرد، باز هم کافی نیست. می‌خواهند بفهمند چه شد که امامی در ایران پیدا شد؟ چرا در جاهای دیگر امام نیست؟ امام چگونه توانست محبوب دلها شود و رمز قداست و نفوذ کلمه او چه بود؟ این همبستگی و وحدت در میان امّت ما بر چه پایه‌هایی استوار بود؟ دیگران با چه معیارهایی می‌توانند به وحدت برسند؟ و بالاخره چگونه می‌توان آنچه را که در ایران اتفاق افتاد، در جاهای دیگر هم پدید آورد؟

دادن فکر و ایده، مهمتر از دادن چلوکباب و نوشابه و موز است!

ص:۱۲۲

البته خدمات بسیاری انجام می گیرد و نوعِ حج گزاری ایرانیان در مقایسه با جاهای دیگر از بهترین برنامه و خدمات و آموزش و تبلیغ و هدایت برخوردار است، دستِ دست‌اندرکاران درد نکند، اجرشان با خدا، امّا به نظر می‌رسد که از حجم عظیم نیروی انسانی و امکانات مادّی که به کار گرفته می‌شود، بتوان بیش از این بهره گرفت، به تناسبِ ادّعایی که داریم و شعاری که می‌دهیم! .. تا اصل هدف، فدای خشنودی این و آن نشود.

حج، همچون یک عملیات بزرگ است. روز به روزش و لحظه به لحظه‌اش، فکر، تدبیر، برنامه‌ریزی و هدایت می‌طلبد. هر چه این زمینه‌ها قوی‌تر باشد، بهره‌دهی و پیروزی آفرینی‌هایش افزون‌تر خواهد بود.

کار فرهنگی و آموزشی نسبت به زائران در کشورمان باید بیشتر باشد. فرهنگ معاشرتی ما ضعیف است؛ هر چند درک سیاسی ملّت ما بالاست. این گلایه را از زبان خود حجّاج هم می‌شنویم. البته عدّه‌ای آگاهانه و عاشقانه و با معرفت و محبّت، قدم به این سرزمین می گذارند و این محصولِ تفکّرات، مطالعات و زمینه‌های قبلی آنان است. ولی کسانی هم که با چشمِ بسته و قلبِ بسته‌تر به این کانون شعور و عرفان گام می گذارند، کم نیستند.

کار تبلیغی و شیوه‌های ابتکاری کمتر است. کسانی هم نوآوری در روش تبلیغ دارند، چه در رابطه با خود ایرانیان و چه نسبت به دیگر حجاج، که باید زمینه برای آنان بیشتر فراهم شود و میدان

ص:۱۲۳

برای حضورشان بازتر.

کار تبلیغی دیگران

کار دیگران را ببینیم: امسال در چندین مسجد در مکّه، دیدم که از مترجم استفاده می‌کنند. از روزهای اوّل ذیحجّه امام جماعتها و خطیبهای جدید حتی در مساجد محلّه‌ها پیدایشان شد (سالهای قبل هم چنین بود) و پس از نماز، به ایراد سخنرانی پرداختند، با محتوایی که می‌دانیم و آشناییم. فراز به فراز، مترجم آنها را به ترکی استانبولی ترجمه می‌کرد. در منطقه‌ای که حجّاج ترکیه بودند، سخنران غیر از مباحث اعتقادی و ایمانی و اخلاقی، از اوضاع ترکیه و مسائل اجتماعی آن کشور و حکومت عثمانی و سلطان عبدالحمید و ... می‌گفت. دیدم که چه حساب شده کار می‌کنند و حال و هوای نوعِ شرکت کنندگان در مساجد را هم در نظر دارند و بحثهای مطرح شده هم به نوعی کانالیزه هدایت شده است.

باز تأکید می‌کنم بر زبان دانان مسلّط به بحثهای سیاسی، اعتقادی، همچنین به کارهای طبع و نشر و القاء فکر و اندیشه.

روز ششم ذیحجّه بود که ظهر برای نماز به مسجد میدان معابده رفتم، حرفهای خطیب پس از نماز، توسّط دو مترجم به زبان ترکی و فارسی (البته با لهجه افغانی) بازگو می‌شد، آن هم برای مستمعینی اندک. نفهمیدم که ماها آدمهای خیلی مهمّی بودیم که این همه برایمان سرمایه‌گذاری می‌کردند، یا حرفهای گویند

ص:۱۲۴

فوق‌العادگی داشت، یا این بیچاره‌ها ول معطّلند!

در هرصورت، از این همه تبلیغ و پافشاری در تحمیل عقیده بی‌نتیجه هم نیستند. همه مسلمانان زائر، به اندازه حجاج ایرانی آگاهی سیاسی و بصیرت دینی ندارند و برخی از همین به حج آمدگان از اقطار جهان اسلام، در ابتدایی‌ترین مسائل دینی فقیر و ناآگاهند و دو گوش دیگر هم قرض می‌کنند و به القاءات اینان گوش می‌کنند. اینان هم همان بمباران فکری و تبلیغی را از لحظه ورود تا هنگام وداع، بی‌امان انجام می‌دهند.

در فرودگاه، جزوات تبلیغی وهابیّت و بروشورهای دولتی بطور رایگان و به زبانهای مختلف و تمیز و لوکس و جمع و جور به حجاج داده می‌شود، تا لحظه پرواز که قرآنِ هدیه «ملِک» را پای پلّکان هواپیما به زائران هدیه می‌دهند. در این فاصله هم، تبلیغات رسانه‌های گروهی و رادیو تلویزیون، مطبوعات و روزنامه‌ها (که برخی صفحات فارسی هم دارد)، خطبه‌های نماز جمعه‌ها، سخنرانیهای خطبا در مساجد مختلف، کرسیهای وعظ و ارشاد در مسجدالنبی و مسجدالحرام در اوقاتِ مختلفِ شبانه‌روز، دفاتر و مراکز و شعبه‌های ارشاد دینی و امر به معروف در جاهای مختلف شهر همراه با توزیع جزوات رایگان، توزیع قرآن با ترجمه به زبانهای مختلف، حضور افراد مبلّغ و تعلیم دیده در حرمین شریفین، مساجد سبعه و احد در مدینه، پایین کوه حرا و ثور در مکّه، کنار بقیع، استفاده از مترجم در مساجد فرعی به تناسب مخاطبین حاضر، ماشینهای

ص:۱۲۵

سیّار امر به معروف و نهی از منکر که کار تبلیغی و پخش جزوه می‌کنـد، ایجاد جوّ علیه ایرانیها و نهی دیگران از تماس وصـحبت با حجّاج ایرانی، فتواها و استفتاهایی که گاه و بیگاه پخش می‌گردد، همه از شیوه‌های مستقیم تبلیغی آنان است.

نـوع خـدماتی هـم کـه به حجـاج ارائه می‌دهنـد، از آب خنـك و درمانگـاه و بهـداشت شـهر و توسـعه حرمین و جلوه‌هـای ظـاهری کارهایشان، نوعی تبلیغ غیر مسـتقیم است و دل مسلمانان چشم و گوش بسته را به سوی خود جذب می‌کند. و مخفی مباد که برخی از ایرانیان سطحی نیز مفتون این ظاهرسازیها می‌شوند.

از سـرمقاله یکی از روزنامه‌هایشـان که نسـبت به خـدمات حـجّ سـعودیها نوشـته بود، از به کارگیری نیروهای «حَرَس وطنی»، «قوّات مسـلّحه»، «قوّات امن الحـجّ»، وزارت حـج، دفاع المدنی، شـرطه، کشّافه، وزارت خدمات و وزارتخانه‌های مختلف کشور، داد سـخن داده بود. و من اضـافه می‌کنم همکاری فعّالانه نیروهای ضـدّ شورش (القوّات الطارئه) را، که در برابر حجاج،صف‌آرایی می‌کننـد تا زهر چشم بگیرند.

همه این تبلیغـات، همراه است بـا ایجاد جوّ بر ضـدّ ایران. باز اشاره به روزنامه‌ها کنم که با آب و تاب و تیتر درصـفحه اوّل، حرفهای بی‌پـایه محافـل خـبری غرب را مبنی بر «تخصـیص سالانهصـد میلیون دلاـر به تروریسم از سوی حکومت تهران» منعکس کرده‌انـد و خیلی از این نمونه جو سازیها!

ص:۱۲۶

ص:۱۲۷

عرفات و منا

اشاره

ص:۱۲۸

ص:۱۲۹

کوچ به عرفات

۱۸/ ۲/ ۷۴

عصر ۸ ذیحجّه به حرم خدا رفتم و طوافی و نمازی، که باز دیدم همان مهمان حکومت که چند روز پیش درصفا و مروه با اسکورت و محافظ، «سعی» می‌کرد، پشت مقام ابراهیم به نماز ایستاد، با همان حفاظت و کنترل. مغرب شد. درصف سوّم پشت سر امام جماعت جا گرفتم. بانگ «اللّه اکبر» که برخاست، مردی شاید از اهل مالزی هم به اذان ایستاد.صف جلوتر از من بود. یکی از علمای سعودی که نزدیک پیشنماز بود، اعتراض کرد، امّا او ادامه داد. یکی از شرطه‌های خشن و تنومند آمد و به او گفت: «لا یجوز»، تو که امام نیستی، حق نداری اذان بگویی. چون مقاومت این مرد را دید، دستش را گرفت و کشان کشان از سمت حجرالأسود بیرون برد،

ص:۱۳۰

و نمی‌دانم کجـا. یـاد نمونه‌هـایی افتـادم که در عصـر امویـان در کوفه، کسـی در کوچه بلنـد اللّه اکبر گفت، مأموران به اتّهام ایجاد شورش دستگیرش کردند.

بیرون مسـجدالحرام، سـیل جمعیّت حجاج، در حال رفتن به منا بودند تا به فضـیلت وقوف شب عرفه در منا برسـند وصبح روز عرفه، برای وقوف در عرفات به آنجا رونـد. حجاج ایرانی شب عرفه را اغلب به عرفات می‌رونـد، امتـداد خیابانهای مسـجدالحرام، معابـده، روضه، عزیزیه،صـفی ممتدّ از اتوبوسها بود که عازم مشاعر مقدّسه بودند.صبح روز عرفه پس از نماز، در تاریک روشن هوا به سوی عرفات راه افتادیم. تا به آنجا برسیم، ساعتی از آفتاب گذشته بود.

عرفات، حدود ۲۵ کیلومتری مکّه است. ما سواره و از جاده ماشـینها می‌رفتیم، ولی سیل جمعیّت سفیدپوش هم از مسیرهای پیاده، به موازات مسـیر ما به عرفات سـرازیر بود. چه شـکوهی داشت حضور در این «لبّیک گوییِ» میلیونی به نـدای خـدا و دعوت ابراهیم! با کـدام نیرو و امکانـات و هزینه و برنـامه، می‌توان اینهمه جمعیت را به سوی یـک بیابـان کشـید؟ سـرزمین رحمت الهی چه جاذبه‌ای دارد!

امّا روز ترویه در سال ۶۰ هجری، امام حسین «ع» از منا به سوی کربلا کوچ کرد و پس از ایراد خطبه‌ای راه عراق را در پیش گرفت، تا با نهضت عاشورایی‌اش، خون دین را در رگهای امّت اسلامی بدواند و جامعه جدا شده از ولایت را به «راه» آگاه کند.

گام نهادن در عرفات انسان را وارد دنیای جدیدی می کند،

ص:۱۳۱

سرشار از معنویّت و خاطره، ستونِ سفید رنگی که بالای «جبل‌الرحمه» دیده می‌شود، انسان را به یاد دعای عرفه خواندن سیدالشهدا «ع» در دامنه این کوه رحمت و مغفرت می‌اندازد و گام زدن در عرفات، زائر را در پی مولایش حضرت مهدی «ع» می‌کشد.

از جیب خود شعری را درآورده و با خود به زمزمه پرداختم که همین چند روز پیش سروده بودم، با عنوانِ «گل زهرا»:

یکْ عمر در پی تو سفر کردم با آتش فراقِ تو سر کردم

روزم به انتظار تو، شب گردید شب را به شوق وصل، سحر کردم

با کیمیای عشق تو این دل را ارزنده‌تر ز گوهر و زر کردم

هر محفلی که یاد تو می‌کردند دل را که خفته بود، خبر کردم

جز مِهر رویت ای گل زهرایی از دل هر آنچه جز تو، به در کردم

سودای هر که جز تو در این سر بود سودی نداشت، بلکه ضرر کردم

در مکّه، در منا، جبل الرّحمه با عشق تو به هر چه نظر کردم

چون دیده‌ام ندید جمالت را در راه وصل، فکر دگر کردم

تا مَحرمِ حریم حرم گردم مُحرِم شدم، ز نَفْس حذر کردم

کوی رضای توست چو میقاتم احرامی از خشوع، به بر کردم

رمز یقین، دو رکعتِ خونین است من هم وضو ز خونِ جگر کردم

کم نیستند که در «عرفات»، در پی دیدن «مولا» اشک می‌ریزند و به این سو و آن سو و این چادر و آن چادر و این دشت و آن دشت، چشم می‌دوزند. طبق آن حدیث که حضرت، در موسم حج، حضور دارد (یشهد الموسم) معتقدند که در جمع مهمانان خدا در این

ص:۱۳۲

دشتِ عرفان و رحمت و فیض حضور دارد.

هنوز چند ساعتی به ظهر مانده بود. گشتی در خیابانهای عرفات و لا به لای چادرها زدم. هوا نسبت به سالهای گذشته خنک‌تر بود. نسیمی ملایم و مطبوع می‌وزید. تعداد ۱۲۰ هزار نهالی را که در این بیابان کویری از چند سال پیش کاشته و آبیاری کرده‌اند، به درختی سایه‌دار تبدیل شده بود و فضا را لطافت می‌بخشید. این درختها هم در حاشیه خیابانها هم مسیرهای بین چادرها وجود دارد. در قسمتهایی هم از طریق لوله‌هایی مرتفع که در بالا به چهار شاخه تقسیم می‌شد، ذرّات ریز باران مصنوعی در فضا پخش می‌شد و آب، بصورت گَرد، هوا را مرطوب می‌ساخت، طبیعی بود که آن منطقه، عدّه‌ای را به سوی خود بکشد تا در سایه درختها و زیر ذرّات آب، پناه بگیرند.

جبل‌الرحمه، مرا بی‌اختیار به سوی خود کشید و این جاذبه حسین «ع» و نیایش او در عرفات بود که چون مغناطیسی دل را جذب می‌کرد. نمی‌شد چند جمله‌ای با مولا سخن نگفت.

ای حسین!

تو در این دشت، چه خواندی که هنوز

سنگهای «جبل‌الرحمه»، از گریه تو نالانند؟

عشق را هم ز تو باید آموخت

و مناجات وصمیمیّت را،

و عبودیّت را، و خدا را هم، باید ز کلام تو شناخت

ص:۱۳۳

در دعای عرفه، تو چه گفتی، تو چه خواندی که هنوز

تب عرفان تو در پهنه این دشت، بجاست؟!

پهندشت عرفات

وادی «معرفت» است،

و به «مشعر» وصل است

وادی شور و شعور.

دشت، از نام تو عرفان دارد

و شب از یاد تو عطرآگین است

آسمان رنگ خدایی دارد

و تو گویی به زمین نزدیک است.

ای حسین! .. ای زلال ایمان، مرد عرفان و سلاح!

در دعای عرفه،

تو چه خواندی، تو چه گفتی، کامروز

زیر هر خیمه گرم

یا که در سایه هر سنگ بزرگ

یا که در دامن کوه

حاجیان گریانند

با تو در نغمه و در زمزمه‌اند؟ ...

آنچه در اینصحرا واجب است،صِرف وقوف و درنگ است و اگر با عبادت و دعا بگذرد، چه بهتر. مسجد بزرگ «نِمِره» به وسعتِ ۱۴۰۰۰ متر مربع، در یک سمت عرفات، دهها هزار حاجی

ص:۱۳۴

را در خود جای داده است. بالای جبل‌الرّحمه، غلغله‌ای از جمعیّت است که به دعا و تضرّع، و عدّه‌ای هم به تماشا و عکس یادگاری گرفتن مشغولند. همه جا پر از آدم است. آدم و حوّا هم به نقلی در همین عرفات، یکدیگر را شناختند، یا به خطای خویش اعتراف کردند.

در خدمت زائران

سالهاپیش، این وادی فاقد کمترین امکانات بود. آب ودستشویی و ... همیشه زحمت داشت. اینک آب فراوان و لوله‌کشی شده با فشار قوی، در سرتاسر اینجا وجود دارد، با دستشوییهای مرتّب، البته باز هم به تناسب حجم جمعیّت، کم است. بالای کوه، منبع‌های عظیم آب به چشم می‌خورد. سر راه، همه نوع خوردنی، نوشیدنی، کفش و کلاه و چتر و قمقمه و لباس و شلوار و تسبیح و ... توسّط دستفروشها عرضه می‌گردد.

ایران عزیز ما، به لطف خدا اینجا هم می‌درخشد. از جلوی درمانگاه ایرانی مستقرّ در عرفات که می‌گذشتم، رفت و آمد ایرانیها به داخل آن محوّطه نظرم را جلب کرد. وسوسه شدم کهصف بیماران و اتاقهای موقّتِ ویزیت بیمار و داروخانه و ... را ببینم. هیأت پزشکی جمهوری اسلامی ایران با کادر ۴۳۰ نفره‌اش، مرکب از پزشک، پرستار، نیروی خدماتی و درمانی، اینجا هم با همان شور و اخلاص و دلسوزی مدینه و مکّه، گرم کار است و ثواب جمع می‌کند

ص:۱۳۵

و پله پله به قرب و رضای الهی نزدیک می‌شود. خوشا به حالشان.

تنها در روز اوّل حضورشان در عرفات، پاسخگوی ۴۳۰۰ مراجعه کننده بوده‌اند که تعداد ۱۱۳ نفرشان بستری شده‌اند، آری در همین عرفات. علی‌القاعده در منا خدمات بیشتری خواهند داشت، چون که هم زمانِ اقامت بیشتر است و هم زمینه بیماری و گرمازدگی و مشکلات خاصّ این اماکن افزون‌تر است. در مکّه و مدینه، حتی غیر ایرانیها هم به مراکز پزشکی و درمانی ایران مراجعه کرده، و خدمات دریافت می‌کنند. و چه تبلیغی بهتر از این؟

حضور پزشکان عمومی و متخصّص ایرانی در حج و معاینه‌های سرپایی و مداواهای اورژانسی و بستری کردن بیمار در بخشهای مختلف و جراحیهای متعدّد، و نیز خدمات آزمایشگاه، رادیوگرافی، دندانپزشکی و ... از افتخارات حج ایران است که اینگونه مجهّز و آماده، در خدمت زائران خانه خداست.

خوبی و ظرافت و زیبایی حج ایران در آمیختگی معنویات و عبادات، به خدمات رفاهی و فعالیتهای فرهنگی و سیاسی است.

مسائل حمل و نقل مسافران و ساک و چمدان و دفترچه بهداشتی و آموزش احکام و مناسک و اجرای مراسم برائت از مشرکین ودعای عرفه و کمیل و حضور در بقیع و تشکیل سمینارها و تهیه فیلم و پوشش خبری مراسم و فعالیت مخابرات و پست و ... همه و همه در کنار هم و با برنامه‌ریزی دقیق دیده می‌شود و مایه سربلندی حجاج ایرانی در جهان اسلام است.

ص:۱۳۶

اجرای برائت

شکی نیست که هر چه ما کوتاه بیاییم و عقب نشینی کنیم، حریف ما گستاخ‌تر می‌شود و پیشتر می‌آید. بر اساس این نکته «عرفات» برای اجرای مراسم برائت انتخاب شده بود تا به این تکلیف عمل شود. کاروانها کم و بیش در جریان قرار داشتند. نه شرایط مکانی و نه سنّ و سال زائران و احتمالات قضیّه اجازه حضور همه را در یکجا نمی‌داد. جوانترهای کاروانها آماده شدند. برخی پیران هم برای اثباتِ اینکه جوانند، به این جمع پیوستند. شوق حضور در مراسمی که روح امام امت «ره» را در جوار رحمت خدا خرسند می‌سازد، از چهره‌ها خوانده می‌شد. بخصوص که در سال ۷۳ بعلّت شرایط خاص کنترل، مراسم برگزار نشده بود. هر چند بعضی می‌کوشیدند هول و هراس در دلها بیفکنند و به نحوی آن را به تعطیلی بکشانند و لغو شود، لیکن درایت و شجاعت مسؤولان سبب شد علی‌رغم این جوّ، برنامه را عملی سازند.

چادر بزرگ بعثه و چادر زباندانها، آزادگان، ستاد و تعدادی دیگر از خیمه‌ها همه به هم وصل شد. ساعتِ ۱۱ قبل از ظهر مراسم با مدّاحی آغاز گردید، سپس طبق معمول سالهای گذشته «زیارت آل یاسین» که عشق ورزی با امام زمان و اظهار محبت و ولایت نسبت به آن حضرت است، خوانده شد. با فرا رسیدن هنگام اذان ظهر، همه نیّت وقوف در عرفات کردند. نماز جماعتی پرشکوه، آنگاه تلاوت آیات برائت و شعارها، «برائت از مشرکین» را رسماً به

ص:۱۳۷

صحنه آورد.

سعودیها در عرفات و نزدیک کاروانهای ایرانیها و بعثه، نیروهای ضدّ شورش مستقر کرده بودند، هر چند نسبت به اصل قضیّه یقین نداشتند، چون گفته شده بود در عرفات یا منا برگزار خواهیم کرد. ساعت اجرا را هم نمی‌دانستند، چه بسا فکر می‌کردند عصر عرفه همزمان با دعای عرفه خواهد بود. وقتی آمدند تا دخالت و جلوگیری کنند، به آنان گفته شد نماز است و دعا. در بیسیم‌هایشان شنیده می‌شد که دستور برخورد داده می‌شود و منتظر پایان نماز بودند. بعید نبود که خام شوند و در محیطی که همه طرف حجاج مستقرّند، وارد عمل شوند و یک اشتباه نظامی مرتکب گردند.

گر چه مجموعه مراسم، حتی در سالهای گذشته هم که مفصّل‌تر بود، بیش از یکی دو ساعت طول نمی‌کشید، ولی در واقع از اوّلین روز ورود ایرانیان به این سرزمین، مراسم «برائت از مشرکین» ایرانیان دایر است، تا هنگام رفتن حجاج ایرانی بلکه روزها پس از عزیمت ایرانیان. چون تنها مراسم جان‌دار و سیاسی حج که از سالها قبل اجرا می‌شده و جای خود را حدّاقل در اذهان سعودیها، زائران کشورهای دیگر، رسانه‌ها و مطبوعات باز کرده و در محافل مختلف مطرح می‌شود، همین مراسم برائت است. تأثیر آن را و خوف آمریکا از اجرای آن را از آنجا می‌توان دریافت که (آنگونه که قبلًا هم یاد شد) از روزها قبل از مراسم، یک موج فراگیر تبلیغاتی در رسانه‌ها، روزنامه‌ها، خطبه‌ها، سخنرانیهای مساجد بر ضدّ آن شروع می‌شود

ص:۱۳۸

و هر گونه بالا بردنصدای شعار و حمل پرچم و عکس و شعار و تظاهرات و راهپیمایی را مخالف با سکون و آرامش عبادی حج به حساب می‌آورند و آن را بدعتی می‌دانند که ایرانیان بنا نهاده‌اند و بدعتگزاران را هم گمراه و اهل دوزخ می‌شمرند!

حتی درصورت جلوگیری از آن نیز، برائت ایرانیان اجرا شـده است. حضور این همه نفربر و نیروهای ضـدّ شورش در خیابانها مکّه و حتی عرفات و منا برای چیست؟ در ذهن زائران سؤال پیش می‌آید. خود مردم این کشور هم با دیدن وضع نظامیِ شهر، متوجّه مسأله می‌شوند، هر چند نگذارند ایرانیان در خیابانها و میدانها آشـکارا و بی‌مانع،صدای خویش را به برائت از شیطان بزرگ و اسرائیل و دشمنان اسلام و مسلمین برآورند.

روز عرفه، در آنصـحرای معنویت‌بار و زیر چادرها، که منطقه وسیعی بلندگو کشـی شده بود، سـخنان حجهًالاسـلام والمسـلمین ری شهری و نیز پیام مفصّل مقام معظم رهبری که توسّط آیـهًاللَّه جنّتی خوانـده شد و ترجمه آنها به عربی، در جوّی آمیخته از نگرانی از عکس‌العمـل سـعودیها و شـادی و رضـایت از ادای تکلیف، انجـام گرفت و با این تأسّف همراه بود که چرا نبایـد بتوان در سـرزمین توحیـد، از شـرک مجسّم (آمریکا) برائت جست! یکی از حاضـران که پـدر شـهید بود می‌گفت: من با تکبیر گفتنهایم با همه وجود احسـاس می‌کردم کـه کـاری خداپسـندانه و عبـادت انجـام می‌دهـم. مسـلمانان دیگری از غیر ایران هم دوش به دوش مـا در برنـامه شرکت داشتند. وقتی

ص:۱۳۹

شعارهای «الموت لأمریکا»، «الموت لاسرائیل» و «امریکا والصّهیونیّه، ضدّ الأمّه الاسلامیه» در فضا طنین می‌افکند، عمق نظر حضرت امام «قدّس سرّه» آشکارتر می‌شد که اجرای برائت را فریضه می‌دانست و حج را با اینگونه برنامه‌ها، مؤثّرتر و جهت‌دار ساخته بود.

در اثنای برنامه، مسؤول نیروهای انتظامی مستقرّ در منطقه، برای گفتگو به چادر بعثه آمد. دم در به نحوی سرگرمش کردند و با شروع مراسم، او درخواست نیرو کرد، ولی دیر شده بود و تا آنان بجنبند، مراسم پایان یافت و افراد به چادرهای خویش رفتند.

پایان مراسم، همراه با قرائت قطعنامه‌ای بود که در پایان هر بند، با تکبیر پرشور حاضران مضمون آن مورد تأیید قرار می‌گرفت.

متن قطعنامه چنین بود:

أعوذ باللَّه من غضب الجبّار

برائهٔ من اللَّه و رسوله الی الذین عاهدتم من المشرکین

صدق اللَّه العلیّ العظیم

امروزه، نگاهی گذرا به جهان اسلام، نشانگر آن است که مشکلات و گرفتاریهای امّت اسلام نه تنها کاهش نیافته، بلکه بیش از پیش غم‌افزا و دردآور گردیده است.

توطئه‌آفرینیهای گوناگونی که منشأ تمامی آنها روحیه سلطه‌گری و باج‌خواهی آمریکای جنایتکار و رژیم نامشروع‌صهیونیستی است، زخمهای جانکاهی بر پیکره سرزمینهای مقدس اسلامی وارد نموده که

ص:۱۴۰

تفرقه و اختلاف، برادرکشی و کشتار دسته‌جمعی، هویت زدائی فرهنگی، محرومیت اقتصادی و فقر شدید و بالأخره تهاجم و سلطه نظامی برخی از نتایج شوم و زیانبار آن است.

اکنون که ما در سرزمین توحید و دیار نزول وحی گرد هم آمده‌ایم، حریم امن الهی را بهترین جایگاه طرح مشکلات مسلمانان جهان و چاره‌اندیشی برای آن دانسته و با علم به اینکه وحدت اسلامی و یکپارچگی امّت اسلام، مؤثّرترین راه برخورد با معضلاتِ ناشی از توطئه‌های مزبور می‌باشد، معتقدیم که در سایه بازگشت به فرهنگ حیاتبخش اسلام و استمرار انقلاب جهانی اسلامی و اعلام برائت و بیزاری از مشرکین و مقابله با هر گونه شرک و زورگویی، بر این مشکلات فائق خواهیم آمد.

اینک ما شرکت کنندگان در این مراسم باشکوه الهی، در کنار دیگر میهمانان خدایِ رحمان، مواضع خود را بعنوان قطعنامه «حج ابراهیمی» سال ۱۳۷۴ هجری شمسی اعلام و بر آن تأکید می‌نمائیم:

۱- اعلام برائت از مشرکین، امری مُلهَم از قرآن کریم و سنّت نبوی و برخاسته از روح حجّ است که با حُکم نافذِ بنیانگذار و رهبر کبیر انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی «قدّس اللَّه نفسه الزّکیه» احیاء و اجرا گردیده و هم‌اکنون به پرچمداری جانشین خلفِ آن رهبر عظیم‌الشأن، حضرت آیت اللَّه العظمی خامنه‌ای استمرار دارد. ما ادامه حیات و تجدید مجد و عظمت امّت اسلام و پیروان رسول خاتم را در گرو ایستادگی و مقابله با دشمنان دین و اعلام برائت از کفر و شرک ودر

ص:۱۴۱

رأس آن آمریکای جنایتکار دانسته و ترک این فریضه الهی را موجب ذلّت و خواری مسلمین می‌دانیم و بنا بر همین اعتقاد، برائت و انزجار خود را از آمریکا بعنوان پرچمدار شرک و کفر و طغیان در جهان معاصر اعلام می‌داریم.

۲- از آنجا که جهان اسلام، پیکره‌ای واحد با آرمانی مشترک به شمار می‌رود، کلید حلّ مشکلات مسلمین سراسر جهان را ایجاد وحدت در پرتو کلمه توحید و پیروی از مکتب وحی می‌دانیم و ضمن افشاگریِ نقشِ توطئه‌گرانه آمریکا وصهیونیسم جهانی در ایجاد تفرقه و اختلاف، از علماء، اندیشمندان، متفکّرین اسلامی و همه آزادگانِ عالم می‌خواهیم تا به موازات حرکت در مسیر تألیف قلوب، تقریب ملل مسلمان و تحقّق وحدت اسلامی، توطئه‌های دشمنان اسلام را نقش بر آب نمایند.

۳- امروز، دنیای اسلام شاهد تهاجم همه‌جانبه استکبار به سرکردگی مسؤولین منفور دولت آمریکا و با طرّاحی اسرائیل غاصب می‌باشد که در اقصی نقاط عالم و در اشکال مختلف نظامی، فرهنگی، اقتصادی در حال اجراست.

ما ضمن محکوم کردن این اقدامات، تمامی مسلمانان بیدار دل را برای مقابله جدّی با این تهاجم فرا می‌خوانیم.

۴- نسل‌کشی مسلمانان در جای جایِ جهانِ اسلام، از جمله مشکلات و مسائل غم‌انگیز و تأسّف‌باری است که با مباشرت و حمایتهای همه‌جانبه آمریکا وصهیونیسم جهانی در حال انجام است.

ص:۱۴۲

ما ضـمن محکوم کردن این تهاجم و نسل کشی ظالمانه در بوسنی و هرزگوین، چچن، کشمیر، الجزایر و دیگر نقاط جهان، حمایت کامل خود را از تمامی کسانی که در معرض این تهاجمِ ناجوانمردانه قرار دارند، اعلام می‌نماییم.

۵- ما، همـانگونه کـه بنیانگـذار جمهـوری اسـلامی ایران فرموده‌انـد، رژیـم غـاصب اسـرائیل را مولـودی نامشـروع دانسـته، حرکت سازشـکاران و خـائنین به ملّت فلسـطین را که امروزه ابعـاد فریبکـارانه آن روشن گردیـده، محکوم سـاخته و ضـمن اعلام حمایت و پشتیبـانی خود از مبارزین سـلحشور فلسـطینی و حرکت انتفاضه، بنابر فرموده رهبر معظّم انقلاب اسـلامی، تنها راه نجات ملّت مظلوم فلسطین را نابودی اسرائیل می‌دانیم.

۶- نظم به اصـطلاح نوین جهانی، پوشـش و بهانه‌ای فریبکارانه برای توسعه‌طلبی و زورگویی آمریکای جنایتکار، در راستای حضور در منـاطق حیـاتی و استراتژیـک جهـان اسـلام به منظور چپـاول ثروت و اعمـال فشـار بر ملّتهـا و کشورهای اسـلامی است؛ ما ضـمن محکوم کردن این ادّعاها و اقـدامات تجاوزگرانه، خواسـتار خروج فوری نیروهای نظامی آمریکا از قلمرو تمامی کشورهای اسـلامی می‌باشیم.

۷- با کمال تأسّف، امروز مجامع بین‌المللی و در رأس آن، سازمان ملل و کمیسیون حقوق بشر که می‌بایستی پناهگاهِ ستمدیدگان و زجر کشـیدگان و در خدمت مردم باشـند، بعنوان اهرم فشاری در دست قدرتهای بزرگ و از جمله آمریکا عمل می‌نمایند. ما ضمن محکوم

ص:۱۴۳

کردن عملکرد اینگونه مجامع خواهان تجدید نظر جدّی در ساختار مجامعِ مزبور و استقلالِ فکری و عملی آنان بوده و از علماء بزرگوار و متعهّد به اسلام، از هر ملّت و مذهب، تقاضا داریم با تدوین منشور حقوق بشر از دیدگاه اسلام، به استیفای حقوق پایمال شده انسانیت و دفاع حقیقی از ملل ستمدیده و غارت‌زده پرداخته و فریبکاری و خیانت نابخشودنی اینگونه مراکز را افشاء نمایند.

۹ ذی‌الحجّهٔ الحرام سال ۱۴۱۵ هجری قمری

صحرای مقدّس عرفات

والسلام علیکم ورحمهٔ اللّه وبرکاته

باید کاری کرد که این حرکت، فراگیر گردد و حجّاج کشورهای دیگر نیز نفرت خویش را از سردمداران شرک جهانی ابراز کنند. زمینه چنین کاری کاملًا موجود است، در آینده، به شعارهای مسلمانان دیگر کشورها در رمی جمرات، اشاره خواهم کرد. مهمّ شکستن سدِّ «نمی‌شود» و «نمی‌توان» است. برگزاری رسمی مراسم، طبیعی است که با مشکلات و مزاحمتهایی مواجه گردد، ولی بصورت خودجوش و مردمی و غیر رسمی را نمی‌توانند کاری کنند. در سالهای پیش از حجّ خونین، حجاج ایرانی که دسته دسته و با حالتِ کاروانی به رمی جمرات می‌رفتند، در مسیر شعار می‌دادند و تکبیر می‌گفتند و طبیعی هم جلوه می‌کرد و شرطه‌ها هم چندان بهانه‌ای برای مقابله و جلوگیری نمی‌یافتند.

ص:۱۴۴

غروب عرفه

باری ... عصر عرفه، موسم ریزش باران اشک از چشم بندگان و باران مغفرت الهی از سوی پروردگار مهربان بود. جانِ عرفه و روح عرفات، نیایش عصر آن روز بود و شورانگیزترین برنامه در چادر بزرگ بعثه. مداحی و مرثیه‌خوانی و توسّل به حضرت مهدی «ع» و یادکردی از غربت و شهادت مظلومانه حضرت مسلم «ع» در کوفه، آنگاه دعای عاشقانه و ژرف امام حسین «ع» در روز عرفه که زیباترین نیایش روح بلند سیدالشهدا با خداست و در این مختصر، نمی‌توان به بسط کلام پیرامون آن پرداخت.

پس از دعا، آمادگی برای «کوچ» در کاروانها به چشم می‌خورد.

امّا خدا می‌داند که امروز در اینصحرا و در میان چادرها و در دل حجّاج و در اندیشه شیدایان دیدار، چه گذشته است! حیف که با هیچ دوربینی نمی‌توان عظمت و عمق این مناسک و روح این «وقوف» و «افاضه» را به تصویر کشید. قلم و نگارش که عاجزتر از ثبت لحظه‌ها و نکته‌هاست. مهدی «ع» با دلهای شکسته این جمع که به آمرزش الهی یقین دارند و به دیدار آن یوسف گمگشته امید دارند، چه کرده است؟ کسی چه می‌داند!

«تنگ غروب است و در اینصحرای عرفان

عطر حضور حضرتش را می‌توان یافت

«مهدی» کدامین خیمه را دیدار کرده است؟

آیا کدامین چشم لایق، دیده او را؟

ص:۱۴۵

آیا کدامین حاجی بشکسته دل را

بر دامن پر فیض دیدارش نشانده است؟

اینجا در این دشت،

هر سوی، آثاری ز ردّ پای مهدی «ع» است.

فریاد «یا مهدی» در اینصحرا بلند است

نجوای جان خیزِ که را،

- آن دوست، آن مولا و سرور-

از خیمه‌های گرم و سوزان، اندرین دشت،

لبّیک گفته است؟

چشم انتظاری، درد جانسوزی است، ای دوست

در انتظارت،صبح و شب، تا کی نشستن؟

این چشم را در چشمه عشق تو، شستیم

در زمزم دیدار هم، باید که این چشم

روی تو بگشودن، به روی غیر، بستن

هرگز روا نیست

اینجا هم از دیدار تو، محروم ماندن

این دیدگان منتظر، خاک ره توست ...»

مشعر

چاره‌ای جز ترک این دشتِ خدایی نیست.

غروب آفتاب، نزدیک به دو میلیون حاجی را جاکن می‌کند

ص:۱۴۶

و شور کوچیدن به مشعر، سواره یا پیاده، کاروانها را به تکاپو می‌افکند.

سعی کردیم عقب نمانیم و به ترافیک سنگین اتومبیلها در مسیر، برنخوریم. گر چه راه سواره‌ها و پیاده‌ها جدا بود، ولی پیادگانی هم در دو حاشیه مسیر ماشینها حرکت می‌کردند. عرفاتی را پشت سر گذاشتیم که غم‌انگیز بود و منزلگاهی را می‌ماند که ساکنانش، رها کرده و رفته‌اند. همه بساطها برچیده شده بود و شاید ساعتی دیگر کسی در آنصحرا یافت نمی‌شد.

شب را در وادی مزدلفه ماندیم. از عرفات تا مشعر (مزدلفه) حدود ۷-/ ۸ کیلومتر بود. از آخرین تنگه که گذشتیم، چراغهای مشعرالحرام، فضای وسیعی را که اطرافش کوه است نشان داد. باز، آن همه حاجی می‌بایست شب را تا طلوع خورشید، در مشعر وقوف کنند. بالای ارتفاعات برای جمع کردن سنگریزه جمرات که رفتیم، مزدلفه به یک استادیوم یک میلیون نفری می‌ماند که اطرافش را کوه گرفته است. امکاناتِ آب و دستشویی در اینجاصفر است. از این رو در تاریکی شب، پشت هر سنگ و کنار هر جدول خیابان و زیر هر ماشینِ پارک شده و این سو و آن سو، آلودگیها و تعفّنهای بسیاری است وصبح هنگام روشنایی که همه حرکت می‌کنند، آلوده‌کاریهای شبانه بیشتر واضح می‌شود. حجاج، چاره‌ای هم ندارند، خود را کجا می‌بایست راحت کنند؟ وجود محدود چند شیر آب یا دستشویی در منطقه وسیع مزدلفه، هرگز پاسخگو نیست.

کوچیدن از «عرفات» برای رسیدن به «مشعر» است.

ص:۱۴۷

آنجا وادی عرفان بود و اینجا موقف شعور است. از گذرگاه دلِ آگاه و عارف، می‌توان به «عقلِ معرفت‌آموز» و «عرفان عملی» رسید. عرفان، پشتوانه وقوفی شاعرانه و برخوردار از شعور است.

آنکه در «عرفات» خود و خدای خود را نشناخته باشد، چگونه می‌تواند در مشعر، به ذخیره‌های شعور باطنی دست یابد و قربِ خدا را در این وادیِ عرفان‌خیز درک کند؟

در شب مشعر، تا سحرگاهش کرامت و رحمت الهی همچو باران می‌بارد و تو باید جام جان را در زیر بارشِ بی‌وقفه رحمت قرار دهی تا از «حیات دل» و «صفای جان» لبریز گردی.

شب مشعر، شب یقین و تجلّی باور و تمرین تعبّد است، بر خاک خفتن و بر خاک زیستن و «خاکی بودن» را تمرین می‌کنی تا در روزهای دیگر هم از بندِ «تن» و دام «نفس» رها شوی.

دست پرنیازت را بگشای. نغمه‌ای، ناله‌ای، یا ربّی، گریه و اشکی، حال وصفایی، تضرّع و انابتی ... هیهات که دیگر چنین شبی را شاهد باشی! خوشا آنان که با خطّی از اشک، خطّ بطلان بر لوح گناهان می‌کشند.

اگر در این دشتها به عرفان و شعور نرسیم، پس دیگر کیْ وکجا؟

همین امشب باید برای فردا که «قربانگاه» در پیش است، توشه برگرفت.

فردا، عید خون، عید قربان است. باید برای قربانی کردن «نفس» خویش با تیغ خلوص و تعبّد، آماده بود ...

ص:۱۴۸

آسـمان پر سـتاره مشـعر، خیلی حرفها داشت. ولی دریغ که آلودگی هوا، بوقهای ماشـینها، رفت و آمدها و سر وصداهای مردم و ... پیدایش زمینه روحی خوب را کاهش می‌داد. شب را بهصبح آوردیم، با سنگریزه‌هایی که برای زدن به جمرات جمع کرده بودیم، با طلوع آفتاب، از «وادی محسِّر» (که گویند محلّ نزول سپاه خدایی ابابیل بر سپاه فیل‌سوار ابرهه بوده است) گذشته، رو به منا نهادیم، سرزمین قربانی و عبادت و هجوم به نمودهای شیطان و تراشیدنِ سر.

روز عیـد قربان بود، پس از نمازصـبح، به چند نفر این عید را تبریک گفتم. ولی چنان غافل از «عید اضـحی» و غرق در حیرتِ کوچ شبانه از عرفات به مشـعر و اوضاع مزدلفه و بیتوته در آنجا بودنـد، که جا خوردنـد و تازه یادشان آمـد که امروز، عیـد است، آن هم یکی از بزرگترین اعیاد اسـلامی، عید آمادگی برای فدا کردن و قربانی دادن و از تعلّقات رها شدن و به طاعت الهی آراسـته شدن و شیطانِ درون و برون را رجم کردن و بر شهوات غلبه یافتن.

منا

منا، سرزمینی به طول چند کیلومتر است که میان دو رشته کوه قرار دارد. سرزمین مقدّسی که انبیاء الهی و رسول خدا «ص» و امامان شیعه و بزرگان وصالحان در آن وقوف کرده، خدا را عبادت کرده و اشک ریخته‌اند.

ص:۱۴۹

جمرات سه‌گانه آن که حاجی به آنها سنگ می‌زند، رمزی از مبارزه با شیطان است، سه جایگاهی که در سه نوبت، شیطان به وسوسه حضرت ابراهیم پرداخت تا از اجرای فرمان الهی سرباز زند و ابراهیم، هر بار شیطان را راند. این سنتِ «رمی جمره»، در احیاء آن مبارزه با ابلیس است و درس آن، غلبه مسلمان بر تمنّیات نفسانی و وسوسه‌های شیطانی است. خود «قربانگاه» و مسلخ که در اوّل منا از سمتِ مشعر قرار دارد و روز عید، هر حاجی باید یک قربانی کند، به یاد اسماعیل ذبیح و خلوص ابراهیم و رضای او به قربانی کردن فرزند عزیزش در پیشگاه امر الهی است. و درسش گذشتن از همه محبوبها و فدا کردن عزیزها در راه محبوب برتر و عزیزتر، یعنی خدای متعال است.

حاجی، روز اوّل ورود به منا، آخرین جمره (جمره عقبی) را سنگ می‌زند، قربانی می‌کند، سر می‌تراشد یا موی خود را کمی می‌زند تا از احرام درآید. در دو روز آینده، هر سه جمره را سنگ می‌زند. شبها هم وقوف و بیتوته در منا واجب است.صحرای منا یادآورصحرای محشر است، البته در مقیاسی بسیار بسیار کوچکتر و کمتر. انسانها از خانه و خانواده دورند، پیوند با خداست، «منا» کلکسیون و ماکِتی است که نمونه‌هایی از همه ملّتها، ملّیتها، زبانها، لهجه‌ها، رنگها، فرهنگها، چهره‌ها، مذهبها را در خود دارد که همه را خدای واحد و رسول واحد و کعبه واحد، در این کوه و دشت، گِرد آورده و زیر چتر عبودیّت خدا قرار داده است.

ص:۱۵۰

منطقه‌ای که چادرهـای ایرانیهـا زده شـده، نزدیکیهای قربانگاه است و از جمرات، دورتر است. امّا در بلنـدی است. عزّت پیروان اهل بیت و منادیـان حـج ابراهیمی، حتی در جایگـاه و چادرهـا و پرچم سه رنـگ ایران هم دیـده می‌شود. بالنی پر از «گاز هلیوم» بر فراز چادرهـای ایرانی است، که از دورترین نقطه «منـا» هم دیـده می‌شـود و راهنمـای خـوبی است که حجـاج ایرانی، منطقه خـود را گم نکنند.

بالنهای کوچکتری هم به رنگهای دیگر که هر کـدام نمایانگر محلّ چنـد اسـتانِ نزدیک به هم است، در هوا دیده می‌شود، باز برای راهنمایی بیشتر. خدا به راهنمایانِ گمشدگان خیر دهد که در مناطق مختلف، جلوی خیمه بعثه و سـتاد و در مسـیر جمرات، با لباسـی مشـخّص به هدایت گمشدگان به سوی مسـیر و منطقه استقرار، مشغولند. نیروهای سعودی هم کمک به حجاج مختلف می‌کنند، امّا امدادگرانِ ایرانی، بخاطر همزبانی بهتر می‌توانند به ایرانیها کمک کنند.

طبق آمار رسمی سعودی، در حجّ امسال، تعداد ۱۰۴۳۳۷۴ نفر زائر در اعمال حج، شرکت داشته‌اند. از این تعداد ۹۱۴۶۰۲ نفر از راه هوا، ۹۹۰۶۵ نفر از طریـق زمین و ۳۱۰۱۵ نفر از راه دریا آمده‌انـد. وقتی چهارصـد هزار زائر سـعودی را به این جمع بیفزاییم، حضور این سیل عظیم انسانی ۱/۵ میلیون نفری در این وادی، مشـکلات بسیاری را پدید می‌آورد، چه از نظر تردّد و ترافیک و اسکان، چه از نظر بهداشت و نظافت و بیماری و گرمازدگی، چه از

ص:۱۵۱

لحاظ آب و دستشویی و تغذیه، و در کنار همه اینها عمل رمی جمرات و قربانی کردن که از سوی همه افراد در ظرف زمانی محدود و منطقه مشخّصی انجام می گیرد. سال گذشته، در مسیر جمرات به خاطر ازدحام جمعیت و هنگام عبور برخی از شخصیّتهای مهمان سعودی، عده‌ای از روی پل به پایین افتادند و جان دادند.

آتش‌سوزی وسیع در منا در چندین سال قبل، از یادمان نرفته است.

حتی همین امسال روز هفتم ذیحجّه پیش از استقرار حجاج در اینجا، در منا آتش‌سوزی شد و ۱۹ هزار چادر مربوط به کشورهای آسیای میانه و عربی از بین رفت و ۳ نفر کشته و ۹۹ مجروح بر جای ماند.

دود حاصل از این آتش‌سوزی، منطقه عزیزیّه را فرا گرفته بود و هلیکوپترها و وسایل آتش‌نشانی فعّالانه به خاموش ساختن آن مشغول بودند. راههای منتهی به جمرات، همیشه ترافیکی سنگین و تردّدی نفس گیر داشته است. ماشین‌ها و آدمها چه آنها که در تردّدند، چه آنها که طرفین جاده‌ها و زیر سایه گذرگاه مربوط به پیاده‌ها را به محلّ سکونت و اطراق خود اختصاص داده‌اند، باهم می‌آمیزند. گاهی با کنترل مأموران اوضع بهتر می‌شود، گاهی رشته از دست در می‌رود. امسال نسبت به گذشته مراقبت بیشتر و نظم بهتری احساس می‌شد. پل روگذرِ جمرات را هم تا حدّ زیادی عریض کرده و در چند جا شیرهای آب کار گذاشته بودند و رفت و آمد کسانی که از طبقه دوّم به جمرات، سنگ می‌زدند، در رفت و برگشت بصورت یکطرفه تنظیم شده بود که به نظم مراسم کمک می کرد.

ص:۱۵۲

در سالهای اخیر، بر تعداد قربانگاهها افزوده‌اند تا تراکم کمتری در مسلخ پیش آید. در تعدادی از قربانگاههای جدید نیز با تجهیزات پیشرفته و نظافت و مراقبت بیشتری گوسفندان ذبح می‌شود و با آبِ فشار قوی شسته شده و گوشتهای قربانی برای بهره‌برداری بیشتر به سردخانه منتقل می‌شود. امّا در تعدادی از قربانگاهها، همچون گذشته، گوسفندان ذبح شده روی هم انباشته می‌گردد و استفاده بهینه از آن به عمل نمی‌آید.

وضع منا، از نظر آب و دستشویی و امکانات و خدمات و تلفن و درمانگاه و اجناس و ... به مراتب بهتر از عرفات و مشعر است. منا شهر نیست، ولی چیزی هم از یک شهر کوچک کم ندارد. آخرش به قسمتهای عزیزیّه در مکّه وصل می‌شود.

مقدّسترین مسجد منا، مسجد خیف است، با وسعتی در حدود ۲۳۶۶۰ متر مربع که در سال ۱۳۶۲ قمری بصورت فعلی ساخته شده است و بنای نخستین آن به سالهایصدر اسلام می‌رسد. الآن بطور شبانه‌روزی در ایّام تشریق، مورد استفاده حجّاج قرار می‌گیرد.

چه برای عبادت، چه استراحت. هر چه محیط را توسعه می‌دهند و جاده می‌کشند و تونل می‌زنند، ولی باز همچنان در منا احساس تنگی می‌شود. افزایش پیوسته زائرین خانه خدا عامل این حالت است. در سال ۱۳۵۰ قمری تعداد حجاج ۲۹۰۶۵ نفر بود، در سال ۱۳۷۰ قمری ۱۰۰۵۷۴ نفر، در سال ۱۴۰۰ قمری ۸۱۲۸۹۲ نفر و امسال، بیش از یک میلیون نفر. وقتی در طول ۶۵ سال، زائران خانه

ص:۱۵۳

خدا از ۲۹ هزار نفر به یک و نیم میلیون نفر افزایش می‌یابد، طبیعی است که اگر امکانات و مسکن و زمین و ماشین و آب و جاده و ... به این تناسب افزایش نیابد، همواره مشکلات، باقی است.

در مسلخ عشق

پس از رسیدن به منا، ابتدا برای رمی جمره عقبه رفتیم. بسیار شلوغ بود، ولی چاره‌ای جز سنگ زدن به سمبل وسوسه شیطان نبود. آنگاه کمی استراحت کرده به سوی قربانگاه رفتیم. دو سه تن از دوستان هم همراه بودند، و یکی هم کارد در دست که می‌خواست ذبح کند. در قربانگاه شماره چهار، ۱۷ گوسفند سالم انتخاب کردیم هر کدام به قیمت ۳۵۰ ریال سعودی و کارد بر حلقومشان نهاده، قربانی خدا کردیم. پیشترها هم به داخل مسلخ رفته بودم. می‌شد که به کسی وکالت دهیم تا از طرف ما گوسفند بکشد، ولی دوست داشتم برای چندمین بار وارد قربانگاه شوم وصحنه خون ریختن را از نزدیک ببینم. هوا گرم بود و زمین قربانگاه خونین و هر طرف لاشه گوسفندی بر زمین و در آغلهایی چند، دسته دسته گوسفندان در انتظار تیغ! غصّه می‌خوردیم که چرا اینهمه گوشت، هدر می‌رود و برنامه‌ریزی خوبی جهت استفاده از گوشتها نیست، پا در برکه خون گذاشته، پیش رفته بودیم، حوله احرام هم خونی شده بود. خوشبختانه همه ۱۷ گوسفندی را که ما سر بریدیم، شیعیان افغانی موجود در آنجا و گاهی هم سیاهان، همان لحظه از زیر تیغ برداشته و بردند.

ص:۱۵۴

خوشحال بودیم که مورد استفاده قرار می گرفت.

از لاـ به لای آن همه خون و جسد و جمعیّت و ... که بیرون می‌آمدیم، آفتاب بر این زمین پر خون می‌تابید و هوای دم کرده از تبخیر خونها، یک لحظه مرا به یادصحرای کربلا انداخت و ریخته شدن آن خونهای پاک و جوشان بر زمین نینوا و بریده شدن سر ابا عبداللَّه «ع» و شهدای عاشورا. دیدم حضرت سجاد «ع» حق داشته که هر وقت قصّابی را می‌دید که می‌خواهد گوسفندی سر ببرد، می‌ایستاد و می‌پرسید: آیا آبش داده‌ای؟ و آنگاه گریز به کربلاـ و یاد از قساوت دشمن در بریدن آن حلقومهای مطهّر با لبهای خشکیده از عطش ... تا اندکی از موی سر بچینیم و لباس احرام را درآورده، زیر دوش تنی بشوییم و لباس عادی بپوشیم، عصر شده بود و دور و بر دستشوییها بسیار شلوغ و همه به نوبت ایستاده، که سر بتراشند و بشویند و جامه بپوشند.

لحظه‌ای بود که خیلیها را در اولین نگاه، نمی‌شد بشناسی. سرها که با تیغ تراشیده می‌شد، چهره‌ها بشدّت تغییر می کرد. حالا هر کس باید عرقچینی بر سر بگذارد تا کلّه مبارک در برابر آفتاب نسوزد، یا آنکه از یک چپیه و دستمال سفید کمک بگیرد.

شب را در منا ماندیم.صبح روز یازدهم، پس از سنگ زدن به سه جمره، از منتهی‌الیه جمره سوّم پیاده به مکّه رفتیم که راه چندانی تا «هتل جفالی» نبود. استراحتی و ناهاری، سپس حرکت به سوی مسجدالحرام برای تکمیل اعمال. ساعتِ ۳ بعد از ظهر، مناسبترین

ص:۱۵۵

و خلوت‌ترین وقت برای طواف بود. یکی دو ساعت دیگر بشدّت شلوغ می‌شد. شب که قیامت بود. الحمدللّه طواف و نماز و سعی و طواف نساء و نماز طواف، همه را انجام دادم و ماشین گرفته به سمت منا آمدم تا غروب را درک کنم.

سر راه خیمه‌ها، از جلوی مسجد خیف که می‌گذشتم، دیدم اذان مغرب نزدیک است. وضو ساخته و نماز مغرب و عشاء را در آنجا خواندم، خواستم بیرون آیم، دیدم میز گردی با حضور دو تن از اساتید دایر شد که پیرامون شرک و ایمان بود. مقداری نشسته به بحثها گوش کردم ولی چون می‌خواستم به دعای کمیل ایرانیها که امشب در چادر بعثه بود برسم، از خیر آنصحبتهای تکراری و نیشدار گذشتم.

در راه،صف درازی دیدم که از همه ملّیتها در آن بود. از یکی پرسیدمصف برای چیست؟ گفت: قرآن و کتاب و شام توزیع می‌کنند. گفتم: این آخری عمده‌تر از همه است! و ... خندید. و واقعاً برای انبوهِ هزاران نفری که شب و روز را در سایه پلها و گذرگاهها و حاشیه خیابانها و داخل اتومبیلهای خود می‌گذرانند و کاروانی نیست که غذا بدهد و پذیرایی کند، شامِ رایگان و «فی سبیل اللّه»، طبیعی است که چنانصف طولانی پدید آورد.

گمشدگان

نزدیک چادرهای ایرانیها که رسیدم، پیر مردی نشانی کاروان

ص:۱۵۶

خودشان را که از خراسان بود، می‌پرسید. او را به «ستاد گمشدگان» رساندم تا راهنمایی‌اش کنند یا به چادرش برسانند. برادران امدادگر این ستاد، با حوصله فراوانی روز و شب در خدمت حجّاج‌اند. در مکّه و مدینه هم مشغول بودند. آماری که داده بودند، در طول سیزده روز حضورشان در مکّه ۲۶۷۴ حاجی ایرانی را به کاروانشان رسانده بودند که اغلب سنّشان بالای پنجاه سال بود و بیسواد. در ایّام تشریق نیز ۵۰ نفر در عرفات و ۴۸۸ نفر گمشده را در منا به کاروانها و چادرهایشان رسانده یا راهنمایی کرده بودند.

گم شدن در «منا» بیش از دیگر جاها اتفاق می‌افتد، بخصوص در مسیر بازگشت از جمرات، یا در آغاز ورود به منا.

کار امدادگران نسبت به گمشدگان، ذهن مرا به جای دیگر برد و به یاد گمشدگان بسیار دیگری افتادم که مقصد و کاروان خود را در عرصه زندگی گم می‌کنند و هرگز سراغ ستادی را هم نمی‌گیرند که راهنمایی‌شان کند. گمشده تنها کسی نیست که چادر و کاروان خود را در «عرفات» و «منا» گم می‌کند، این گمشدگی هم زود تشخیص داده می‌شود، هم زود، گمشده به جمع همسفران می‌پیوندد. امّا ... گروهی از ما در خویشتن گُمیم. نمی‌دانیم در کجاییم، از کجاییم، به کجا می‌رویم و به قول مولانا:

از کجا آمده‌ام؟ آمدنم بهر چه بود؟ به کجا می‌روم آخر؟ ننمایی وطنم

مگر «روز مرّگی» می‌گذارد که از محیط اطراف، سری به «جهان درون» بزنیم و پنجره دل خویش را به آفاق معنویت بگشاییم؟ اینکه

ص:۱۵۷

همه را بشناسیم، ولی «خودشناسی» مان ضعیف باشد، اینکه به همه آدرس و نشانی بدهیم، ولی جایگاه و منزل و مقصد خویش را ندانیم، اینکه دست دیگران را گرفته و به کاروانشان برسانیم، امّا دست خودمان به جایی بند نباشد، اینکه چهره همه را، چه زشت و چه زیبا، چه آشنا و چه غریبه، بشناسیم، امّا ندانیم که چهره خودمان به چه می‌مانَد، اینها همه ... اگر نشانه «خود گم کردن» نیست، پس چیست؟

می‌دانیم در کجاییم؟

ما امروز در جایی نفس می‌کشیم که هزارانصدّیق و شهید وانبیا و اولیا، در فضای آن نفس کشیده‌اند.

در وادی و بیابانی قدم می‌زنیم که امامان معصوم و حجّتهای الهی گام در آن نهاده‌اند. در جایی حضور داریم که جان هستی و روح عالم، حضرت مهدی «ع» در این ایّام، در اینجا حضور می‌یابد.

ای چشمها! گریان باشید!

ای گوشها! زمزمه‌های عاشقانه را بشنوید. ای دلها! به رحمت الهی امیدوار باشید. ما مهمان خداییم، آیا میزبان را می‌شناسیم؟

خدایا! ما هنوز «خود» را نشناخته‌ایم، تو را چگونه بشناسیم؟

اینجا باید «صفحه دل» را مطالعه کرد، «کتاب روح» را باید گشود، «صدای غیب» را باید شنید. راستی که چقدر غافلیم! آری، در این شهر و در این دشت و در این روز، ما «خود» را گم کرده‌ایم.

به چادر بعثه رسیدیم، محلّ برگزاری دعای کمیل در منا. در

ص:۱۵۸

خیابانهای اطراف، آرایش نظامی نیروهای امنیّتی و انتظامی به چشم می‌خورد. گویا خاطره دو سال پیش را در ذهن داشتند که حجاج ایرانی، مراسم برائت از مشرکین را در چنین شبی در منا برگزار کردند. لابد احتمال می‌دادند باز هم برنامه‌ای داشته باشیم. امّا در جوّی پر از معنویّت، دعای کمیلِ منا همراه با مداحی و ذکر مصیبت و اشک و ناله، به پایان رسید و حجاج بتدریج به چادرهای خود بازگشتند.

شب دوازدهم هم سپری شد. آخرین روزی که در منا بودیم، یک عمل بیشتر نبود، رمی جمرات سه گانه، و سپس کوچ به سوی مکّه، البته پس از اذان ظهر. اهل سنت در این روز، بعد از ظهر رمی می کنند. امّا شیعه قبل از ظهر. جمره عقبه در این سوّمین روز حضورمان در منا شلوغ بود، بخصوص طبقه پایین و بویژه نزدیکیهای ظهر. چون خیلی‌ها سنگ زدن را گذاشته بودند برای آخر وقت، که پس از سنگ زدن، دیگر این مسیرِ طولانی را به چادرها برنگردند، بلکه از همانجا پیاده با گذر از تونلهای جدید، به مکّه بروند و از رنج ترافیک سنگین در نیمروز گرم، آسوده باشند.

باز هم برائت

حادثه جالبی که در جمره عقبه اتّفاق افتاد (قبلًا نیز اشاره کردم) از شورانگیزترینصحنه‌های آن روز و نمایشی از «برائت مردمی» بود. هزاران نفر از مسلمانان غیور لبنانی، کویتی و ... که موفق به

ص:۱۵۹

شرکت در مراسم برائت در روز عرفه نشـده بودنـد، در کنار جمره عقبه، مراسم برائت برگزار کردند. در ضمنصـلواتهای رسا و ابراز وفاداری نسبت به ولایت فقیه و رهبری، با شعارهایی همچون:

«الموت لأمریکا الموت لاسرائیل، خیبر خیبر یاصهیون، جیش محمّد قادمون، اللّه واحد، خمینی قائد، هیهات منّا الذلّه، أمریکا شیطان الأکبر و ...» توجّه حجاج دیگر را هم جلب کرده بودنـد. گر چه آن منطقه، خالی از مأموران سـعودی نبود، امّا دریای خروشان مردم از همه ملّیتها در جمرات، عظیمتر از آن بود که کاری از چند مأمور ساخته باشد. این حرکت، بسیار شورانگیز بود و ستودنی!

در مسـیر خروجی منـا، هزاران ایرانی جمع بودنـد و لحظه‌شـماری می‌کردنـد تا اذان ظهر گفته شود و از محـدوده منا خارج شـده به طرف مکّه روان شوند. جمعی در ماشـینها منتظر بودند و گروهی پیاده و در مسیر تونلِ مخصوصِ پیاده‌ها. سیل جمعیّت با «اللّه اکبر» اذان به راه افتـاد. این دریـا وقـتی به تونـل رسـید، دور از چشم مـأموران، یـک بـار دیگر فریادهـای خـویش را به تکـبیر وصـلوات و شعارهای برائت برآورد وصدا در تونل پیچید. امّا در آن سوی تونل مأموران حضور داشتند.صداها کاهش یافت و جمعیّت، همچون آرامشـی پس از طوفان، خارج شدنـد و به راه خویش ادامه دادنـد، تا بار دیگر در مکّه معظّمه، بر گرد خانه خدا طواف کنند و نماز بخوانند و سعیصفا و مروه را انجام دهند.

ص:۱۶۰

ص:۱۶۱

دوباره مکّه

اشاره

ص:۱۶۲

ص:۱۶۳

دوباره مکّه

۲۲/ ۲/ ۷۴

صبح امروز در منا بودیم، عصر در مکه. دوباره خانه خدا بود که دلها و دیده‌های عاشق را به سمت خویش می‌کشید و مردم همچون براده‌هایی مجذوب این مغناطیس. ساعتی به غروب مانده، سیل حجاج، سواره و پیاده از منا برمی‌گشتند.صف فشرده اتومبیلهای حامل افراد، در آن گرمای دم کرده غروب مکّه، مثل زنجیری به هم پیوسته بود. عدّه‌ای نیز پیاده و با گامهای خسته ولی مشتاق باز می‌گشتند. نزدیکیهای «میدان شیشه» ناظر این کوچ ربّانی بودم کهصحنه‌ای زیبا توجّهم را جلب کرد. یک زن فیلیپینی با دوتا از بچه‌های هشت نه ساله‌اش کنار خیابان و در مسیر مردم ایستاده بودند، با زنبیلی پر از بسته‌های خنکِ آب میوه، شیر و نوشابه و به

ص:۱۶۴

پیاده‌های از منا برگشته هدیه می‌دادند. در کنار بچه‌های دیگری که آب بهداشتی می‌فروختند، توزیع رایگان این نوشابه‌های خنک، چه لذّتی داشت. جایتان خالی، من نیز کامی تر کردم و رفع عطش شد.

امشب مناسب ندیدم که حرم بروم. شب بازگشت از منا شاید از شلوغترین شبهای مسجدالحرام باشد. چون بسیاری از جمله حاجیان بومی، می‌خواهند هر چه زودتر بقیه اعمال را به جا آورده، از احرام درآیند، یا به شهرهای خودشان بازگردند.

این روزها مکّه معظّمه، محشری از ملّتها و قیامتی از احساسها و ایمانها و جذبه‌هاست و این سفر، فرصتی است تا انسان، گروههای متفاوت، رنگارنگ، با لهجه‌های گوناگون و از اینجا و آنجا و دور و نزدیک را ببیند و ایمانهای جوشیده از دل این همه مسلمام از خاور تا باختر عالم پهناور را لمس کند.صحنه، یادآور قیامت است.

در اطراف کعبه، خیابانهای مکّه، ارتفاعات کوه حرا و غار ثور، پهندشت عرفات و وادی منا، این همه جمعیت چه می‌گویند و چه می‌خواهند؟ خدا با این دلها چه کرده است؟ حج چیست؟ «بنده» کیست و «آزاد» کدام؟ ای ابراهیم! تو کیستی و چه کرده‌ای و هاجر و اسماعیلت که بودند و چه کردند؟ در این سفر، مفهوم عبودیّت، روشنتر احساس می‌شود و «حیات»، معنای دیگری می‌یابد.

رها شدن از خانه و کاشانه و شهر و وطن و از «زندگی روزمرّه» و فروختنِ «نقد دنیا» برای خریدن «اجر آخرت» و رضای الهی درسی از درسهای حج است. انسان تا از غیر خدا نگسلد، به خدا

ص:۱۶۵

نمی‌پیوندد. گسستن از غیر، مقدّمه پیوستن به خداست. امّا ... بعضی گر چه اینجا هستند؛ ولی تنها جسمشان را آورده‌اند و دلشان در وطن و خانه و زندگی است. اینان هنوز مکّه و حج نیامده‌اند. ای بسا آمدگانی که نیامده‌اند! ... و چه بسا نیامدگانی که آمده‌اند، اینجایی‌اند، اینجایند ...

از «حرا» تا «ثور»

کم کم فرصتِ ۲۵ روزه این سفر رو به پایان می‌رفت. خیلی جاها در نظر بود که بازدید شود و تاریخ اسلام در این سرزمین، مرور گردد، که نشد.

از همان روزهای نخست ورود به مکّه شوق رفتن به «غار حرا» انسان را وسوسه می‌کند. نمی‌دانم چه رمزی در آن نهفته که حاجی را بی‌تاب می‌کند. ولی برخی احتیاط می‌کنند و پیش از پایان اعمال حج از مکّه خارج نمی‌شوند و غار حرا و ثور را می‌گذارند برای پس از بازگشت از منا و فراغت از اعمال.

هر چند امروز بعلّت توسعه‌شهر، «جبل النور» که غار حرا بر فراز آنست جزو شهر محسوب می‌شود، نه خارج از مکّه.

ساختمانهای مسکونی اطراف آن را فرا گرفته است.

حرا در ۱۰ کیلومتری شمال مسجدالحرام است. گفتیم که الآن وصل به مکّه است. جایی که نخستین آیات قرآن در آغاز بعثت بر پیامبر در همانجا نازل شد. عبادتگاه پیامبر بود که گاهی ایامی از سال

ص:۱۶۶

را دور از غوغای مادّیتِ مشرکان به آن خلوت انس پناه می‌برد و با خدا راز می‌گفت. یکی از معدود جاهای دست نخورده و بکری که شاهد حضور رسول خدا و قدمگاه آن پیامبر خاتم است. هر چند مأمورانِ «نهی از معروف»! سعودی چه شفاهی و چه با تابلوهایی که نصب کرده‌اند، حجاج را ازصعود به کوه نهی می‌کنند و می‌گویند خود را به زحمت نیفکنید، بالای کوه رفتن ثوابی ندارد و سنّت نیست، بروید در مسجدالحرام نماز بخوانید؛ ولی زائران عاشق، به فتوای عشق، قلّه‌پیمایی می‌کنند، نه طبق دستورالعملهای رسمی و بخشنامه‌های دولتی!

زن و مرد، پیر و جوان سینه‌کش کوه را گرفته بالا می‌روند.

خیلیها در سپیده دم، حتی پیش از اذانصبح به راه می‌افتند تا از نور ماه و خنکی هوا استفاده کنند و به گرما نخورند. رسیدن به قلّه کوه، بطور معمول حدود نیم ساعت تا سه ربع طول می‌کشد و از قلّه کمی پایین‌تر که چند گذرگاه صعب‌العبور در پیش است، محلّ غار قرار دارد. البته نه غار، بلکه سرپناهی که از چندینصخره عظیم به وجود آمده که سر بر دوش هم نهاده‌اند و محلّی بصورت غار کوچکی پدید آمده، رو به کعبه، که یکی دو نفر می‌توانند در آن به عبادت و نماز بایستند. از بالای غار، بخصوص در شب، روشنایی مسجدالحرام و گلدسته‌ها دیده می‌شود. محیطی بوده است دور از دسترس مردم، با راهی دور و دشوار، با خلوتی الهام بخش و ملکوتی و ارتفاعی بسیار، که رسول خدا را هنگام مناجات و عبادت در خود جای می‌داده است

ص:۱۶۷

و خدیجه و علی «علیهماالسلام»، گاهی غذا و آب به او می‌رساندند.

جبرئیل، سوره «اقرأ باسم ربک ...» را همینجا از سوی خدا آورد.

حاجی علاقه‌مند است که در این معبد نورانی رسول، نماز بخواند و گاهیصفی ممتد و ازدحامی عجیب برای ورود به این «خلوتسرای دوست» تشکیل می‌شود. برخی هم به فکر گرفتن عکس یادگاری در کنار غار می‌افتند.

وقتی انسان به یاد رنجهای پیامبر می‌افتد، خستگی راه از تنش بیرون می‌رود. سلام وصلوات بر تو، ای رسول رحمت.

و امّا «غار ثور» که در منطقه جنوب مکّه است و از خیابانی راه به کوهستان آغاز می‌شود، پناهگاه حضرت رسول در هنگام هجرت به مدینه است. همانجا که خداوند با تار عنکبوت، بنده‌اش محمد «ص» را از تعقیب و گزند مشرکان حراست کرد. راه هجرت به مدینه از شمال مکّه است و این غار در جنوب، و این خود شیوه‌ای برای ردّ کم کردن بوده تا پیروان ابوسفیان کمتر برای دستیابی به رسول خدا توفیق یابند.

غار ثور نیز بالای کوهی قرار دارد، با چندصخره روی هم قرار گرفته، که آنسویش درّه‌ای عمیق است و اینسویش کوه. داخل این غار، چند نفر می‌توانند پنهان شوند، البته بصورت نشسته. چون سقفش کوتاه است و نمی‌توان ایستاد. حتی برای ورود به آنجا هم باید خم شد. آنجا هم عکّاسان آماده با دوربینها هر لحظه منتظرند که از حجاج، عکس یادگاری بگیرند، ولی گران است و عکسهای

ص:۱۶۸

بی‌رنگ و رو به آن قیمت نمی‌ارزد.

راه غار ثور، هم طولانی‌تر است، هم سخت‌تر و نفس گیرتر. شاید بیش از دو برابر مسیری که برای فتح قلّه «جبل‌النور» طی می‌شد، برای رسیدن به این غار باید راه پیمود. کوهها و ارتفاعات را آنقدر باید یکی پس از دیگری پشت سر گذاشت و به عشقِ آن «منزل نهایی» به زانوها و نفسها التماس کرد که همراهی کنند که چندین نوبت، نشستن و استراحت و تازه‌کردن نفس و تر کردن لب لازم است. البته در پیچ و خم کوه و کمر، نشانه‌ها و رنگهایی دیده می‌شود که فِلشی به سوی مقصود است، امّا چه بسا انسان به تنهایی راه را گم کند.

در این مسیر، حجّاج مختلفی را از زن و مرد می‌بینی که نفس زنان بالا می‌روند و همان محبّت است که آنان را توان می‌بخشد. و چون افراد در رفت و برگشت به هم می‌رسند، «خدا قوّت» و «قبول باشد» ردّ و بدل می‌شود و همین روحیّه می‌بخشد برای پیمودن بقیّه راه.

آیا رسول خدا برای گریز از چنگ مشرکان کینه‌توز و در ابتدای هجرت، اینهمه راه پیموده و تا اینجا خود را رسانده است؟ این پناهگاه را از کجا می‌شناخته؟ مگر نه اینکه بزرگ شده همین کوه و کمر بوده و روزگاری به شبانی می‌پرداخته است! آنکه برای بشریت، «راهنما» ست، باید خود به همه راهها آشنا باشد. و دشمنان چه لجوج بودند که رسول خدا را تا کجاها تعقیب کردند. لعنت بر آنان.

ص:۱۶۹

می‌ارزد که انسان رنـج بادیه و کوه و غار حرا و ثور رفتن را به جان بخرد، تا یک لحظه در فضایی نفس بکشـد که آن حبیب خـدا، مصطفای پروردگار، آنجا گام نهاده، نفس کشیده، شب را بهصبح آورده است. این فرمان عشق است؛ هر چند تبلیغاتچی‌های وهّابی همه اینها را شرک به حساب آورند! ...

بازگشت

۲۵/ ۲/ ۷۴

خسـتگی اعمال منا و عرفات، سپس بقیه واجبات در مکّه از تن و جان درآمده بود. مهلت کاروان نیز برای اقامت در این دیار، به سر آمـده بود. امروز آخرین دیدار با خانه خدا، قبرسـتان ابوطالب، بازارهای پرمشتری، خیابانها و مسـجدهای این شـهر را انجام دادیم و آخرین نماز جماعت در مسـجدالحرام. و چه لذّتبخش بود در این ایّام، حضور در کنار برادران مسلمان از همه جای دنیا، که همدلی و وحدت قبله و کتاب واحد و دین مشترک، همه را به هم پیوند داده بود.

آوای «الرحیل» برای همه بهصدا درآمده بود. دسته دسته مسلمانهای ترکیه، مالزی، اندونزی، مصری و ... را می‌دیدی که در خیابانها و پای اتوبوسها عازم جدّه‌اند، تا به کشورشان بازگردند.

بتدریج، بازار خرید، از رونق می‌افتاد، چون خیلیها خریدهایشان را کرده و بارها را بسته بودند.

ص:۱۷۰

با ته مانده «کارتِ تلفن» که چند دقیقه‌ای بیشتر ظرفیّت مکالمه نداشت، تماسی با ایران گرفته، ساعت بازگشت را خبر دادم.

پیش از غروب بود که از مکّه بیرون آمدیم. افسوس می‌خوردم که چرا نتوانستم آب زمزم بعنوان تبرّک با خودم بردارم، که دیدم در توقّفگاه ماشینها، رایگان بُتریهای پلاستیکی آب زمزم را به مسافران هدیه می‌دهند. گوشه‌ای از ساک دستی برای این چند لیتر آب مقدّس جا داشت. ساعتی بعد در فرودگاه جدّه بودیم و تحویل ساکها به قسمت بار و انتظار برای پرواز.

صبح ۲۶ / ۲ / ۷۴ فرودگاه مهرآباد تهران پذیرای ما بود، و انبوه استقبال کنندگانی که طبق یک سنّت دینی، به پیشواز حاجیهای خودشان آمده بودند، با دسته‌های گل، با آغوشهای پر مهر، با حلقه‌های اشک در چشمانشان.

و ... حاجی می‌پنداشت که از یک «جهاد» برگشته است.

- باشد که روزیِ همه آرزومندان گردد ...

ص:۱۷۱

فهرست اعلام

ص:۱۷۲

ص:۱۷۳

اشخاص

ص:۱۷۴

ص:۱۷۵

جاها

ص:۱۷۶

ص:۱۷۷

ص:۱۷۸

موضوعات

ص:۱۸۰

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَیْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.
از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».